

الخصائص

في مناقب علي بن ابي طالب رضي الله عنه

المنسوب الى

الامام ابي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي رحمه الله تعالى

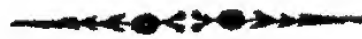
المتوفى سنة ٣٠٣

طبع

في كلكته باللات مطبع مظهر العجايب المعروف بار دو كاثيد پريس

في

سنة ١٣٠٣ هجرية = سنة ١٨٨٦ عيسوية



كتاب

خصائص در مناقب علي بن ابي طالب رضي منسوب بامام ابو

عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي رح المتوفى سنة ٣٠٣

در سنة ١٣٠٣ هجري مطابق سنة ١٨٨٦ ع

در شهر كلكته

بمطبع مظهر العجايب معروف بار دو كاثيد پريس چاپ شد

جملة حقوق طبع اين كتاب محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله على نعمایه العظیم و نصلي على رسوله الكريم - و على
الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم احسن صلوة و اكمل تسليم*
و بعد

يقول احقر عبد الله الصمد - كبير الدين احمد - انه امر علي من
له. وله في حب آل النبي الاكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - و له
صدارة و سيادة في احبائه الممجد - الرئيس البوهاري البردري
السيد صدر الدين احمد - بان ابذل جهدي في طبع هذا الكتاب
الجالب - الى حب علي بن ابي طالب - المسمى بالخصايس -
مزبلا عنه النقايس - فسمعت في تصحيح متنه على قد الامكان -
و تركت ترجمته كما كان - و ارجو (بي العفو و الغفران - بما
وقع مني من الزلل و النسيان *



بنام ابژد بخشده داور • فروز مابځ هو گونه گوهر .
دروډ بي پاين - ار پاك يزدان - پر پيشرو و خشوران - جاويدان باد
صد هزاران، آفرين بر جانشان • بر روان پاك فرودان شان
سپس ابن ناكس كه قرين - احمد كبير الدين - ميگويد - كه دوسقم سيد
والا نژاد - صدر الدين احمد فرخ بهاد - كه ههځ دياكاش در مرز يوم بوهار
بردوان فرساد راه ويا داش و داد بودند - يمن پيدواي نابكار نمار فرمودند -
كه خصايس نامځ دساتي را كه در فروزش اسم الله الغالب - پوراني
طالب - است - چاپ كدم - و در درستی راستي و راستي آن دست و پاځي
زيم • هرچند كه اين كار ارجمند از نيروي اين مستمند بس ناكشود بود -
ناهم كام و ناكام گام درين چام چام نهادم - و در پارسي ورشيم آن و نژدها را
بدشيم نادردها دشاندم - مگر پارسي همسپراز آن را بر همان پيشين
اندار بگذاشتم • خدا را لغزشهای مرا در گذار - و من اهرمن زده را
بوز راه راستي و راستبازي نگهدار •

بسم الله الرحمن الرحيم

احوال النسائي

عن تيسير الوصو

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن بحر ولد له
مئة خمس عشرة و مائتين و مات بمكة سنة ثلاث و ثلثمائة و هو
احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن
حشرم و اسحاق بن ابراهيم و محمد بن بشر و ابي داود السجستاني
وعبرهم و اخذ عنه خاق كثير و له كتب كثيرة في الحديث و كان
شافعي المذهب و له مداسك على مذهب الامام الشافعي و كان
ورعا متحريرا * قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النسائي
مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع له جماعة من

الحفاظ والشيوخ منهم عبد الله بن أحمد بن حنبل بطرسوس
وتأيدوا دأهم بافتخاره * وسأله بعض الأمراد عن كذابه السفن (كذا
صحيح فقال فيه الصحيح والعسن و يقارلها قال واكتب لها
الصحيح منه مجردا فمدح المجتنبى فهو المجتنبى من السدن
قرب كل حديث تكام في اسداده بالتعليل هذا قليل من كثير *

عن وفيات الأعيان لابن خلكان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان
بن بحر النسائي الحافظ كان امام عصره في الحديث وله كتاب
السفن وسكن مصر و انشرت بها تصانيفه واخذ عنه الناس قال
محمد بن اسحق الاصبهاني سمعت مشايخنا بمصر يقولون ان ابا
عبد الرحمن فارق مصر في آخر عمرة و خرج الى دمشق فسئل
عن معوية و ما روى من فضائله فقال اما يرضي ان يخرج معوية
راما براس حتى يفضل و في رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا
لا اشبع الله بطاوك و كان يتشيع فما زالوا يدفعون في حضنه حتى
اخرجوه من المسجد و في رواية اخرى يدفعون في خصبته و داسوه
ثم حمل الى الرملة و مات بها * و قال الحفاظ ابو الحسن الدارقطني
لما امنحن النسائي بدمشق قال احملوني الى مكة فحمل اليها
فتوفى بها وهو مدفون بين الصفا و المروة و كانت وفاته في شعبان
سنة ثلث و ثمانمائة * و قال الحفاظ ابو نعيم الاصبهاني لما داسوه

بدمشق مات بسبب ذلك الدوس وهو مدقول .ال وكان قد صدف
 كتاب الخصائص في فعل على بن ابي طالب عليه السلام واهل
 البيت عليهم السلام و اكثر روايات فيه عن احمد بن حنبل ف قيل انه
 الا تصنف كتابا في فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت
 دمشق و المنكر عن علي عليه السلام كذا فارت ان يهدى
 الله تعالى بهذا الكتاب * و كان يصوم يوما و يفطر يوما
 بكثرة اجماع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بابن عساكر الدمشقي
 كان له اربع زوجات يتقسم لهن و سراري * و قال الدار فطحي رحمه الله
 منكن بدمشق فذكرك الشهادة رح و توفي يوم الاثنين لثلاث عشرة
 ليلة خلت من صفر سنة ثلث و ثمانمائة بمكة حوسها الله تعالى
 و قيل بالرملة من ارض فلسطين و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن
 احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن
 النسائي قدم مصر قديما و كان اماما في الحديث ثقة ثبتا
 حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنى و ثمانمائة
 و رايت بخطي في مسوداتي ان مواده بنسائي في سنة خمس
 عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين و الله اعلم * و نسبت الى النسائي فتح
 الذون و فتح السين المهمة و بعدها همزة و هي مدينة حراسان
 خرج بها جماعة من الايمان .

در اشعة اللمعات شرح مشکوٰۃ نوشته

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعيب بن سنان النسائي یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و مدره بود بین اصحاب الحدیث - و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء - در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کذابیهست جایل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مستخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی - اخذ بمجتبی بنون و سبب اختصار آن بود که یکی از امرای زمان ازو پرسید نه همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد آنرا بنویشتن صحیح مجدد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را نه در اسناد آن تکام کرده و معلل داشته اند از آن کتاب اسقاط نمود چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمس یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابو داود و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند - حاکم ابو عبد الله دیشاپوری گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ نه چهار دفتر را از حفاظ حدیث بین اهل اسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم - مقولست که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی درش از یک دو بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که به نام حدیث ز بر جرح

و انعدال رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت درج فقهی
 بیانی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین داین طریق
 میکند که فقهی علیه و ابا اسمع و در روایت از وی نمیکوید حدیثا
 و اخبارا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ خود میگردد و
 گهرا اند که سبب این طریقه روایت کردن ازو آنست که میان
 حارث و نسائی خشودتی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث
 فتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان
 میشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او او را می شنید و از وی
 استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر
 بود و نسائی روایت حدیث دارد از دبار مشایخ مثل متیبه بن
 سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و
 ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار
 مانند ابو جعفر طحاری و ابوبکر بن السی و ابو القاسم طبرانی
 و صابر جمال الدین محدث می گوید از شیخ عبد الله یامعی موقوف
 است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن
 شعیب الدسانی صاحب منصفات و مقادای زمان خود در مصر
 مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار
 ازو احذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و
 اهل آن ناحیه دوتی در مسجد با او گفتند چه می گوی در حق
 معاویه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب مائل گفت
 اما یرضی معاویه ان یخرج راس نراس حانی بفضل و روایی آنکه

گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشیع الا بطنه پس مردم
 برخاستند و در وی پیچیدند و بیحرصتیها کردند و چندان زدندش که
 تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند و ازان جهت بیمار
 شد و دران بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش
 و آنرا جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مروه
 مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر
 المومنین علی و اهل البیت علیهم التحیة و السلام تصنیف کرد تا
 او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من
 دران تصنیف آن بود که چون در دمشق در امدم مردم ان ناحیه
 را منصرف یافتم از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی
 ایشان را براه راست آرد به سبب آن کتاب مذکور را تالیف
 کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود
 بکسوت جماع و چهار زوجه داشت میان ایشان قسم میکرد و وزای
 ان سرایی نیز میداشت * ولادت نسائی در سال دویست و پانزده
 از هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه *

عن خلاصة تذهیب تهذیب الکمال

احمد بن شعیب بن علی بن سنان یوسفی بن بحر بن دینار
 النسائی ابو عبد الرحمن القاضی الحافظ صاحب السدن واحد
 الایمة المبرزین و الحفظ الاعلام طوف و سمع بخراسان و العراق و

الجمال و الكجاز و مصر و الشام و الجزيرة من خالي مذكورين في
 تراجمهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حوضي الحافظ و
 الطحاوي و قال امام من ائمة المسلمين و العقيلي و ابن يونس و
 ابن عدي و ابن الهيثمي و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا
 المسائي الامام في الحديث بلا مدافعة توفي بفلسطين (٤) و قيل
 بالرملة (٥) و دفن ببית المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلثمائة
 شهيدا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمان و ثمانين سنة *



(٤) قال ابو سعيد بن يونس الا انه قال سنة ثلاث و ثلاثمائة •
 (٥) قال الحاكم ابو عبد الله حسده مشايخ مصر فخرج الى الرملة
 فسئل عن فضائل معارية فاعسك عنه ففرضوه في الجامع فقال اخبروني
 الى مكة فاخرجوه عليك فمات بها شهيدا و قال الحاكم عن مشايخ مصر انه
 خرج منها آخر عمرة الى دمشق فسئل بها عن معارية و فضائله فقال الا
 يرضى راسا براس حتى يصل وما رالوا يدفعون في حضنيه حتى اخرج
 من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها •



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على سيدنا محمد
و آله اجمعين * و بعد فهذه خصائص على بن ابيطالب رضه *
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي *

ذكر صلوة امير المؤمنين على بن ابيطالب رضه

۱ - اخبرنا محمد بن ائمن قال انبانا عبد الرحمن اعني
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت

شروع میکنم بنام خدا روزی دهسند مومنانرا و کافرانرا.

در دنیا و بخشنده مومنان را نه کافران را در آخرت

جميع شکر ثابت است برای خدا پرورش کننده تمام عالم و درود و سلام
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام * و بعد حمد
و صلوة پس ابن خاصه هاي علي پسر ابي طالب است خشنود شود خدا
برتر از او * گفت شيخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي *

این ذکر نماز علی . سر ابيطالب است خشنود شود خدا از او

۱ - خبر داد ما را محمد پسر مثنی خبر داد ما را عبد الرحمن مراد
میدارم از عبد الرحمن پسر مهدي را گفت عبد الرحمن حدیث کرد ما را
شعبه از سلمه پسر کهیل گفت سلمه شنیدم حنیف عوفی را - عربن نام

حیة العربی قال سمعت علیا کرم الله وجهه یقول انا اول من
صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم *

۲ — انبأنا محمد بن المثنی قال انبأنا عبدالرحمن قال
انبأنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن زید بن ارقم
رضی الله عنه قال اول من صلی مع النبی صلعم علی رضه *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین

۳ — اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر
عن غندر قال حدثنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن
زید بن ارقم رضه قال اول من اسلم مع رسول الله صلعم علی
بن ابي طالب رضه *

شهریست . گفت حیة عربی شایدم علی را بزرگ کند خدا ذات او را میگفت
من اول آن کس ام که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فریست خدا
بر او و بر آل او و سلام فریست *

۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد خبر داد مارا عبدالرحمن
گفت عبدالرحمن خبر داد مارا شعبه از عمرو پسر مرة از ابي حمزة از زید
پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن کسی که نماز خواند همراه
پیغمبر خدا درود فریست خدا بر او و سلام فریست علی است خشنود شود خدا از او *

این ذکر مختلف شدن لفظ می نقاب کننده گان است

۳ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت پسر مثنی حدیث کرد مارا
محمد پسر جعفر از غندر گفت غندر حدیث کرد مارا شعبه از عمرو پسر
مرة از ابي حمزة از زید پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن
کسی که اسلام آورد همراه پیغمبر درود فریست خدا بر او و سلام فریست
علی پسر ابي طالب است خشنود شود خدا از او *

۴ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال حدثنا ابن ادریس قال سمعت ابا حمزة مولى الانصار قال سمعت زید بن ارقم يقول اول من صلى مع رسول الله صلعم علي رضه و قد قال في موضع آخر اسلم علي رضه *

• — اخبرنا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا سعيد بن خثیم عن اسد بن عبيدة البجلي عن يحيى بن عفيف عن عفيف قال جئت في الجاهلية الى مكة فنزلت على العباس بن عبد المطلب رضه فلما ارتفعت الشمس و خلقت في السماء و انا انظر الى الكعبة اقبل شاب فرمى ببصرة الى السماء ثم استقبل الكعبة فقام مستقبلا فام بلبث حتى جاء غلام فقام عن

۴ — خبر داد مارا عبد الله پسر سعيد گفت عبد الله حديث کرد مارا پسر ادریس گفت پسر ادریس شنیدم ابا حمزة ازاد کرده شد اناصار را گفت ابا حمزة شنیدم زید پسر ارقم را می گفت اول آن کسی که نماز بخواند همراه پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و سالم فرستد علي است خشنود شود خدا از او و تحقیق گفت در جای دیگر اسلام آورد علی خشنود شود خدا از او •

۵ — خبر داد مارا محمد پسر عبيد پسر محمد گفت محمد پسر عبيد حديث کرد مارا سعيد پسر خثیم از اسد پسر عبيدة البجلي از يحيى پسر عفيف از عفيف گفت عفيف آمد در زمان جاهلیت طرف مکه پس فرود آمد بر عباس پسر عبد المطلب خشنود شود خدا از وی هرگاه که بلند شد آفتاب و حلقه کرد در آسمان بعدی وقت نماز ظهر شد و من نظر می کردم طرف کعبه پیش آمد جوانی پس انداخت بیدائی خود را طرف آسمان پس پیش آمد کعبه را پس ایستاده شد پیش آن کعبه پس درنگ نکرد تا اینکه آمد طفلی پس ایستاده شد از طرف راست آن جوان پس درنگ

یمینہ فلم یلبث حتی جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب
فركع الغلام و المرأة فرفع الشاب فرفع الغلام و المرأة فخر الشاب
ساجدا فسجدا معه فقلت يا عباس امر عظیم فقال قدري من
هذا الشاب فقلت لا فقال محمد بن عبد الله بن عبد المطلب هذا
ابن اخي هل قدري من هذا الغلام فقلت لا فقال هذا علي
بن ابي طالب بن عبد المطلب هذا ابن اخي هل قدري من
هذه المرأة التي خلفهما فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد
زوجة ابن اخي هذا حدثني ان ربه رب السموات و الارض امره
بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض (ن -) ولا والله على
ظهر الارض) كلها احد على هذا الدين غير هؤلاء الثلاثة *

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس
رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده
شد طفل و زن پس افتاد آن جوان دران حاله که سجده کند بود پس
سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتم ای عباس این کار
کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتم نمیدانم پس
گفت عباس محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است این پسر برادر من
است یا میدانی کیست این طفل پس گفتم نمیدانم پس گفت این علي
پسر ابي طالب پسر برادر من است یا میدانی کیست این زن چنین زن
که پس آن هودو است پس گفتم نه گفت این خديجه دختر خويلد زوجه
پسر برادر من است این پسر برادر بعدی محمد عليه السلام حدیث کرد او
مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار
او او را به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا بیست
بر زمین (ن -) و نیست قسم خدا بر پشت زمین) همه زمین کسی بر این دین
سواء آن کسان هر سه *

۶ — انبانا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبدالله بن موسى قال حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبدالله قال قال علي رضي انا عبدالله و اخو رسوله (ن - رسول الله صلعم) و انا الصديق الاكبر لا يقول (ن - لا يقولها) ذلك بعدي (ن - غبري) الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين *

ذكر عبادة امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي

۷ — انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابو فضيل (ن - ابن فضل) قال حدثنا الاعلم عن عبدالله بن ابي الهذيل عن علي رضي قال ما اعرف احدا من هذه الامة عبد الله تعالى بعد نبي (ن - نبيا)

۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث كرد مارا عبدالله پسر موسى گفت عبدالله حديث كرد مارا علاء پسر صالح از منهال پسر عمرو از عباد پسر عبدالله گفت عباد گفت علي خشنود شود خدا ازو من نغدغ خدا ام و برادر (- پيغمبر خدا ام درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد) پيغمبر او ام و من راست گو کلان ام نخواهد گفت اين سخن را (ن - نخواهد گفت آنرا) بعد من (ن - سواي من) مگر دروغ گو نماز خوانده ام پيش مردم هفت سال *

اين ذکر عبادت امير المؤمنين علي پسر ابي طالب

است خشنود شود خدا ازو

۷ — خبر داد مارا علي پسر منذر کوفي گفت علي حديث كرد مارا ابو فضيل (ن - پسر فضل) گفت پدر فضيل حديث كرد اصلح از عبدالله پسر ابي هذيل از علي خشنود شود خدا از او گفت علي نمي شناسم کسی را از اين امت عبادت کرد خدا و الهی را پس پيغمبر درود فرستد خدا

صلعم غامري عبدت الله قبل ان يعبدہ احد من هذه الامة تسع سنين *

ذکر منزلة علي بن ابيطا لب كرم الله وجهه

۸ - اخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن

خالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن

سملد (ن - مسمار) عن عائشة بنت سعد رض قالت سمعت النبي

يقول سمعت رسول الله صلعم يوم الجحفة و اخذ بيد علي فخطب

فحمد الله و انثنى عليه ثم قال ايها الناس اني وليكم فالوا صدقت

يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال هذا وليي و المؤدي

علي و ان الله موالي من ولاة و معادي من عداة *

بر او و بر آل او و سلام فرستد سواي من عبادت كردم خدا را پيش اينكه

عبادت كرد او را كسي از اين امت نه سال *

اين ذكر مرتبه علي بن ابيطا لبست بزرگ كند

خدا ذات او را

۸ - خبر داد مارا هلال بن بشر البصري گفت هلال حديث كرد مارا

محمد بن خالد گفت محمد حديث كرد مارا موسى بن يعقوب گفت موسى

حديث كرد مارا مهاجر بن سملد (ن - مسمار) از عائشه دختر سعد

خشدود شود خدا ازو گفت شنيدم پدر خود را مي گفت شنيدم پيغمبر خدا

را درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد روز جحفة (جحفة موضع است دو ميل

از مكه) و گرفت دست علي را پس خطبه خواند پس حمد كرد خدا را و ثنا

كرد بر او پستقر گفت اي مردمان تحقيق من دوست شما ام گفتند مردمان

دوست گفتي اي رسول خدا پستقر گرفت دست علي را پس گفت اين دوست

دوست و گذارنده است احكام الهي را از طرف من بوي خلق و تحقيق

خدا دوست دارنده است آن كسي را كه دوست داشت علي را و دشمن

دارنده است آن كسي را كه دشمن داشت علي را *

۹ — اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا الحسن بن حماد قال انبانا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمرو عن السدي عن انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان عنده طائر فقال اللهم انني باحب خلقك ياكل معي هذا الطائر فجاء ابوبكر و جاء عمر ثم جاء علي فاذن له *

۱۰ — انبانا قتيبة بن سعيد البلخي و هشام بن عمار الدمشقي قال حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن وقاص عن ابيه قال امر معاوية سعدا فقال ما يمنعك ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت

۹ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا حماد پسر حماد گفت حماد خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عيسى پسر عمرو از سدي از انسي پسر مالك خشنود شود خدا از او تحقيق بدي درود فرستد خدا درود بر آل او و سلام فرستد بود نزديك او جاور (پرده) پس گفت اي باري تعالي بفرست نزد من محبوب قر خلق خود را بخورد همراه من اين جاور را پس آمد ابوبكر و آمد عمر پس آمد علي پس اذن داد براي علي *

۱۰ — خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد بلخي و هشام پسر عمار دمشقي گفت قتيبة و هشام حديث كرد مارا حاتم از بكير پسر مسمار از عامر پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود گفت عامر حكم كرد معاوية سعد را پس گفت چه چيز منع ميكند تو از اينكه زمون گوئي ابا تراب را پس گفت سعد اما ياد نميداري سه چيز را گفت ان سه چيز را براي او پيغمبر خدا درود نازل كند خدا بر او و بر آل او و سلام نازل كند پس هرگز زمون نخواهم گفت او را هر ايد اينكه باشد براي من يك اراي سه چيز دوست تر است آن چيز طرف من از قطار شذران سرخ شديدم پيغمبر خدا را درود

رسول الله صلعم يقول له و قد خلعه في بعض مغاربه فقال له
علي يا رسول الله اتخلفني مع النساء و الصبيان فقال له رسول
الله صلعم اما ترضى ان تكون مني كهالون من موسى الا انه
لا بنى (ن - لا نبوة) بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لا عطين
الراية رجلا يحب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطاولوا
لها فقال ادعوا لي عليا فاتى بالرمم (ن - فاتى به الرمم) فبصق
في عينه و دفع الراية اليه و اما نزلت انما يريد الله ليجذب عنكم
الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا دعا رسول الله صلعم عليا
و فاطمة و حسنا و حسيننا فقال اللهم هؤلاء اهل *

فرستد خدا هر او و بر آل او و سلام فرستد میگفت برای او و حال آنکه تحقیق
خلیعه کرد او را در بعض جنگهای خود در مدینه پس گفت برای او علی ای
پیغمبر خدا ادا میگذاری مرا همراه زنان و طفلان در مدینه پس فرمود
برای او پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و آل او و سلام فرستد ابا
راضی نمیشوی اینکه باشی از من دمذله هارون از موسی مگر تحقیق شان
اندست که دست نبی بعد من و شنیدم ارا می گفت روز جنگ خیبر هر آنکه
هر آنکه خواهم داد علم را مرد را که دوست میدارد خدا تعالی را و رسول
او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست دراز کردیم برای آن
علم پس فرمود بطلبید برای من علی را پس آمد با درد و سرخی چشمان
(ن - پس آورد کسی علی را با درد و سرخی چشمان) پس آب دهن انداخت
آن حضرت در هردو چشم علی و داد بوزه را طرف او و هرگاه که نازل
شد این آیه سواء ابن نیست که اراده میکند خدا اینکه دور کند از شما
ناپاکی را اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردن طلبید پیغمبر خدا درود
فرستد خدا بر او و سلام فرستد علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را
پس فرمود ای بار خدا ابا آنها اهل من هستند *

۱۱ — انبأنا حرمي بن موسى بن محمد الطرسوسي قال حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد السلام بن موسى الصغير عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد بن رض قال كنت جالسا فتدقصوا علي بن ابي طالب رض فقلت سمعت رسول الله ص يقول ان له خصالا ثلثا لان بكرن ابي واحدة منهم احب ابي من حمر النعم سمعته يقول انه صبي بمزلة هارون من موسى الا انه لا ابي بعدي و سمعته يقول لا اعطى الراية خدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و سمعته يقول من كذب موالا فعلي موالة *

۱۲ — اخبرني زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثنا نصر بن علي قال انبأنا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ابي

۱۱ — خبر داد مارا حرمي پسر موسى پسر محمد الطرسوسي گفت حدث کرد مارا ابو غسان گفت حدث کرد مارا عبد السلام از موسى صغير از عبد الرحمن پسر سابط از سعد (خ . و) گفت بودم نشيسته پس رفصان بيان کردند مردم علي پسر ابي طالب را (خ . و) پس گفتم هراينه تحقيق شديدم پيغمبر خدا را (خ . و . و .) ميگفت تحقيق براي او خصلتها سه ايد هر اينه باشد براي من بعدي براي سعد يكي از آنها دوست تو است طرف من از قطار شتران سرخ شديدم او را ميگفت تحقيق علي از من بمزلة هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه بيست يبي بعد من و شديدم او را ميگفت هراينه هراينه خواهم داد بيره را فردا مرد را كه دوست مي دارد خدا و پيغمبر خدا را و دوست مي دارد او را خدا و پيغمبر و شديدم او را ميگفت آنكس كه باشم دوست او پس علي است دوست او .

۱۲ — خبر داد مارا زكريا بن يحيى سجستاني گفت زكريا حديث کرد مارا نصر بن علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد

عن ابيه ان سعدا رفا قال قال النبي صلعم لا تدفعن الراية الى رجل
يجيب الله ورسوله و يحب الله ورسوله يفتح على يديه فاستشرف
لها اصحابه فدفعها الى علي *

۱۳ — حدثنا احمد بن سليمان الرحاري (الرهاوي) قال
حدثنا عبد الله قال انبانا ابن ابي ليلى عن الحكم و المنهال عن
عبد الرحمن بن ابي ليلى عن ابيه انه قال لعلي و كان يصير معه
ان الناس قد انكروا منك انك (ن - ان تخرج) تخرج في
البرد في البلاء و تخرج في الحر في العشو و الثوب الغليظ (ن -
الخشن) قال او لم تكن معنا بخيبر قال بلى قال فان رسول الله

پسر ايمون از پدر خود تحقيق سعد (خ . و) گفت گفت پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م .) هواينه خواهم داد فيزه را طرف مرد كه دوست مي دارد
خدا و رسول خدا را و دوست مي دارد او را خدا و پيغمبر خدا فتح خواهد
كرد خدا بر هر دو دست او پس گردن بلند كرد برآي ان فيزه اصحاب
پيغمبر پس دفع كره آن فيزه را طرف علي *

۱۳ — حديث كود مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث
كود مارا عبد الله گفت عبد الله خبر داد مارا پسر ابي ليلى از حكم و منهال
از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از پدر خود تحقيق ابي ليلى گفت برآي
علي و بود ابوليلى سيرا مي كرد همراه علي تحقيق مردم تحقيق انكار كردند
و تعجب كردند از تو تحقيق تو بيرون مي آئي (ن - اينكه بيرون مي آئي)
در سري در جامه كهنه و بيرون مي آئي در گرمي در پوشاك پنبه دار و
پارچه اكهه (گنده) فرمود حضرت علي ايا نبودي تو همراه ما در جنگ
خيبر گفت ابوليلى اري بودم فرمود حضرت علي پس تحقيق پيغمبر خدا

صلعم بغی ابابکر و عقد له الراية (نه - لواء) فرجع و بعث عمرو و عقد له لواء فرجع بالناس فقال رسول الله صلعم لاعطين الراية رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرا لیس بفرار فارسل الي و انا ارمم فقلت اني ارمم فتقل في عيني و قال اللهم اكفه اذى الحر و البرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك و لا بردا *

۱۴ — ابنانا محمد بن علی بن حرب المروزي قال انبانا معاذ بن خالد قال انبانا الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة قال سمعت ابي بريدة رض يقول حاصرنا خيبر و اخذ اللواء ابوبکر

(د . خ . م .) فرستاد ابابکر را و بست برای او علم پس رجوع کرد ابوبکر و فرستاد انحضرت عمر را و بست برای او علم را پس رجوع کرد همراهِ مردمان پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . م .) هر اینه خواهم داد نیزه را مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول او بسیار حمله کننده است نیست گریزنده پس فرستاد انحضرت کس را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدارم دیان وقت پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدارم دران وقت پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کذابت کن تو علی را اذیت گرمی و سردی را گفت علی علیه السلام پس نیافتم گرمی را بعد فرمودن انحضرت ان کلام را و نیافتم سردی را *

۱۵ — خبر داد ما را محمد پسر علی پسر حرب مروزي گفت محمد خبر داد ما را معاذ بن خالد گفت معاذ خبر داد ما را حسن پسر واقد از عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله شیدم ابي هريرة را (د . خ . و) می گفت حصار کردیم و کرد گشتیم خیدر را و گرفت علم را ابوبکر صدیق پس

قلم یفتح له و اخذه من الذی عمر فأنصرف و لم یفتح له و اصاب
الناس نوسئذ شدة و جهد فقال رسول الله صاعم انی دافع لوائی
غدا الی رجل یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله لا یرجع حتی
یفتح له و یثابا طلبة انفسنا ان الیتم غدا و اما اصبیح رسول الله صاعم
صلی الغداة ثم قام قائما و دعا باللواء (ن - اللواء) و الناس علی
مصافهم فما منا انسان له منزلة عند رسول الله صاعم الا و هو یرجوا
ان یرجع صاحب اللواء فدعا علی بن ابیطالب و هو ارمق فتبذل
فی عینیه و مسح عنه و دفع الیه اللواء و فتح الله علیه و قال

فتح نکرد خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر (فردا) عمر پس بازگشت
و ده فتح کرد خدا برای او و رسید مردمان را امروز سختی و کوشش پس
فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) تحقیق من دهده علم خود ام فردا
طرف مرد دوست میداد خدا را و رسول خدا را و دوست میداد او را
خدا و پیغمبر خدا نه رجوع خواهد کرد تا اینکه فتح خواهد داد خدا
برای او خفیم در آن حالیکه خوش بود ذات ما که تحقیق فتح فردا
است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا (د . خ . م .) دعا خواند صبح را
پس برخواست آن حضرت در آن حالیکه راحت ایستاده بود و مردم بر صفها
خود بودند پس نبود از ما مردم که برای او مژدگ بود در دیک پیغمبر خدا
(د . خ . م .) مگر و آن مرد امید میداشت اندک باشد صاحب علم پس
طلبید علی بن ابیطالب را و حال اندک او سرخی و درد چشمان میداشت
پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشمان علی مرتضی و مسح
کرد آن آب را از او یعنی از دست مبارک خود در چشمان حضرت علی
مالید و دفع کرد آنحضرت طرف حضرت علی علم را رفیع کرد خدا در
او و گشت او بریده راوی حدیث من در آن کس بودم که دست دراز کرد

اذا فامن تطاول لها (ن - و قالوا خيرنا فبمن تطاول لها) *

۱۵ — انبأنا محمد بن بشار بن دار البصري قال حدثنا

محمد بن جعفر قال حدثنا عوف عن ميمون ابن عبد الله ان
عبد الله بن بردة حدثه عن ابيه بردة الاسلمي قال لما كان
خبير نزل رسول الله صلعم بالحضرة (ن - بحضرة) اهل خبير
اعطى (رسول الله صلعم اللواء) عمر فنهض معه من نهض من الناس
فالقوا اهل خبير فاكشف عمرو واصحابه فرجعوا الي (رسول الله
صلعم فقال (رسول الله صلعم لا عطن اللواء (جلا يحسب الله و رسوله
و يحسبه الله و رسوله فلما كان من العدة تبار (ن - فصادر) ابوبكر
و عمر فدعا عليا و هو ارمد فقتل في عنقه و نهض معه من الناس
براي علم (ن - و گفتند مردم بهتر ماست مرتضی علی دران کس که دست
دراز کرد برای علم) *

۱۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بن دار بصری گفت محمد حدیث
کرد مارا محمد پسر جعفر گفت محمد پسر جعفر حدیث کرد مارا عوف از
میمون ابی عبد الله پسر بردة حدیث کرد او را از پدر خود بردة اسلمی
گفت هرگاه بود خیبر فرود آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) در میدان
و حضور (ن - بنقله) اهل خیبر داد پیغمبر خدا (د . خ . م .) علم را
بعمر پس برخاست همراه او انکس که بر خالت از مردمان پس ملاقات
کردند اهل خیبر را پس مفکشف و ظاهر شد عمر و اصحاب را و پس رجوع
کردند طرف پیغمبر خدا (د . خ . م .) پس گفت پیغمبر خدا (د . خ .
م .) هر ایذه هر آینه خواهم داد بیدة را مرد را که دوست میدارد او خدا
را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه که شد از
فرود سبقت کرد (ن - پس آمد) ابوبکر و عمر پس طلبید انحضرت علی را و
حال انکه حضرت علی درد و سرخی چشمان میداشت پس اب دهی

من نهض فلقى اهل خيبر فاذا مرحب يرتجز و هو يقول
 قد علمت خيبراني مرحب * شاكي السلاح بطل مجرب
 اطعن احيانا و حينذا اضرب * اذا الليوث اقبلت تلهب
 فاختلف هو و علي ضربتين فضربه علي علي هامة حتى عض (ن).
 مضى) السبف منها البيض و انتهى (اسه و سمع. اهل العسكر
 صوت ضربه فما ققام اخر الناس مع علي حتى فتح الله له و لهم *
 ۱۶ — انبانا قتيبة بن سعيد قال حدثنا يعقوب بن
 عبد الرحمن الزهري عن ابي حازم قال اخبرني سهل بن سعد (رض)
 ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لا عطيين هذه الراية غدا رجلا

انداخت انحضرت در هر دو چشمان او و برخاست همراه او از مردم انكس
 كه برخاست پس ملاقات كرد اهل خيبر را پس ناگاه مرحب پهلوان شعر
 ميخواند كه منضم بر دليري و شجاعت او بود و او ميگفت تحقيق داست
 اهل خيبر تحقيق من مرحب هستم پر كنده آلات جنگ شمشير و غيره و
 پهلوان ام تجرئه كنده ام بيژه ميزنم گاهي و گاهي ميوزنم و قتيكه شيرها پيش
 آمدند در حاليكه شعله زنده اند پس اختلاف كردند مرحب و علي هر دو
 ضربه را پس زد او را علي بر سر او تا اينكه قطعه كرد (ن - و گذشت) و
 گرید شمشير از آن سر خود را و منتهي شد سر او را و شديد اهل لشكر اواز
 زدن او پس نه تمام شد آخر مردم همراه علي تا اينكه فتح كرد خدا براي
 علي و براي مردم همراهي او *

۱۶ — خبر داد ما را قتيبة بن سعيد گفت قتيبة حديث كرد ما را
 يعقوب بن سعيد عن ابي حازم گفت ابي حازم خبر داد مرا
 سهل بن سعد (خ و) تحقيق پيغمبر خدا (د خ ل م) گفت روز
 جنگ خيبر مرانده مرانده خواهم داد اين بيژه را فردا مرد را فتح خواهد

يُفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَحْيَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَلَمَّا اصْبَحَ
النَّاسُ غَدَرُوا عَلِيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعَ كُلُّهُمْ يَرْجُوا أَنْ يُعْطَى فَقَالَ ابْنُ
عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنِيهِ قَالُوا فَارْسلُوا
إِلَيْهِ فَأَتِي بِهِ فَبَصَقَ (رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَ فِي عَيْنِيهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ) (ن -
فَبَدَأَ كَمَا كَانَ) كَانَ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّابِعَةَ فَقَالَ عَلِيٌّ يَا
رَسُولَ اللَّهِ أَقَاتَاهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا فَقَالَ اغْدُ (ن - انْغْدُ) عَلِيٌّ
رَسَاكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاخْبِرْهُمْ بِمَا
يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى وَاللَّهُ لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا
وَاحِدًا خَيْرَ (ن - خَيْرًا مِنْ أَنْ يَكُونَ) لَكَ مِنْ حِمْرِ النِّعَمِ *

کرد خدا بر دوست او دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبح کردند مردمان باعداد کردند
نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. س.) تمام مردم آمدند میداشتند اندک دانه
شود آن علم مارا پس فرمود کجاست علی پسر ابیطالب پس گفتند ای
پیغمبر خدا درد میکند هر دو چشمان او فرمود پس بفرسید ظرف او کسی
را پس آورد کسی او را پس آب دهن مبارک خود انداخت پیغمبر خدا
(د. خ. ل. س.) در هر دو چشمان او و دعا کرد برای او پس قدرست شد
گویا که بدود او را درد (پس ظاهر شد چنانکه بود) پس داد او را علم را
پس گفت علی ای پیغمبر خدا حدی خواهم کرد کافران را تا آنکه خواهند
شد مثل ما پس فرمود برو (برو) - بر طریق خود تا آنکه نزول خواهی
کرد بمیدین ایشان پس در دعوت بکن تو ایشانرا طرف اسلام و خبر ده ایشان
را بالپیغمبر که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا
است هرآنکه ای که اگر هدایت خواهد کرد - تا بسبب تو یک مرد را بهتر
است (بهتر است از ابیانه باشد) برای تو در رخ شتران •

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین لخبر ابی هريرة رضه فی ذلک (فیه)

۱۷ — امانا ابوالحسنین احمد بن سلمان الرهاوي قال
حدثنا يعلى بن عبيد قال حدثنا يزيد بن كيسان عن ابی حازم
عن ابی هريرة رضه قال قال رسول الله صلعم لا دفعن الرابة اليوم
الي (جل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله فتطاول لها
القوم فقال اين على بن ابی طالب فقالوا يشتكى عينيه قال
فبزق نبي الله صلعم في كفيه و مسح بها عيني عاب و دفع اليه
الرابة ففتح الله تعالى على يديه *

این ذکر مختلف شدن لفظ می نشان کننده گان است برای خرابی هریره خنود شود خدا از و در این امر

۱۷ — خبر دان ابوالحسنین احمد بن سلمان رهاوي گفت حدیث کرد
مارا یعلی بن عبيد گفت یعلی حدیث کرد مارا دردد پسر کيسان از ابی
حازم از ابی هريرة (خ . و) گفت ابی هريرة گفت پیغمبر خدا (د .
خ . ه .) هرایده دفع خواهم کرد علم را امروز طرف خود که دوست میدارد
خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست
دراز کرد برای آن علم قوم پس فرمود آن حضرت کچاست علی پسر
ابطالب پس گفتند اصحاب درد میکند هر دو چشم او گفت ابی هريرة
پس آب دهن انداخت پیغمبر خدا (د . خ . ه .) در هر دو کف مبارک
خود را و هر دو چشم علی را و دفع کرد طرف او نیزه را پس فتح کرد
خدا تعالی بر دو دست علی *

۱۸ — ابیاداً قتیبة بنی سعد قال اخذونا یعقوب بن سہیل
عن ابيه عن ابي عریرة رض ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر
لاطمن هذه الراية رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله
يفتح الله عليه قال عمر بن الخطاب رض ما احببت الامارة الا يومئذ
فدعا رسول الله صلعم علي بن ابي طالب فاعطاه الراية و قال امش
و لا تلتفت حتى يفتح الله عليك فصار علي ثم وقف فصرخ يا رسول
الله علي ما ذا اقاتل الناس قال فالحم حتى يشهدوا ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا منك
دمائهم و اموالهم الا نكحتها و حسابهم على الله عز و جل *

۱۸ — خدر دا مارا عقیبه پسر سعید گشت قتیبه خبر داد مارا یعقوب
از سہیل از پدر خود از ابي ہریرہ (خ و) تحقیق پیغمبر خدا (د خ و)
گفت روز جنگ خیبر ہوایدہ خواہم داد ابن ابیہ را مرد را کہ دوست
میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او فتح
خواہم داد خدا بر دست او گشت عمر پسر خطاب (خ و) دہ دوست
میداشتم امیر شدن را و سرداری را مگر امروز پس طلبید پیغمبر خدا
(د خ و) علی پسر ابیطالب را پس داد آنحضرت او را ان علم و فرمود
برو و نہ التفات کن و پس دیگر تا آنکہ فتح شد خدا بر دست تو پس سیر
کرد علی پستق توقف کرد پس آواز کرد ای پیغمبر خدا بر چه چیز قتل کنم
مردم کفار را فرمود ان حضرت قتل کن ایشان را تا آنکہ شامدی دهند
ایکہ نیست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس
و قتیکہ کردند مردم کنار ابن پس تحقیق صاع کردہ شد از تو خوبی
ایشان و اموالہای ایشان مگر بحق خونہای ایشان و مالہای ایشان یعدی
اگر خون کسی کند یا مال کسی دزدی او داد قصاص ان باید گرفت
و حساب ایشان دین گناه کہ پوشیدہ داشتند بر خدای غالب و بزرگ
است خواہد بخشد خواہد عذاب کند *

۱۹ — انبازا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا جریر عن سهیل عن ابيه عن ابي هريرة رضي قال قال رسول الله صلعم لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ قال فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا عليا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل حتى يفتح الله عليك و لا تلتفت قال فمشى ما شاء الله ثم وقف و لم يلتفت فقال علي ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل *

۱۹ — خبرداد مارا اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق حدیث کرد مارا جریر از سهیل از پدر خود از ابیهریره (خ و) گفت ابیهریره گفت پیغمبر خدا (ص و ع و م) هر اینکه خواهم داد نیزی را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد کرد خدا بر دست او گفت عمر رض پس نه دوست داشتم امیر شدن را هرگز مگر امروز گفت ابیهریره پس گردن بلند کرد برای آن علم پس طلبید علی را پس فرستاد او را پیستو گفت برو پس قتل کن تا اینکه فتح خواهد کرد خدا بر دست تو و نه القاتل کن و نه پس نگر گفت ابیهریره پس رفت از قدر که خواست خدا پیستو است داد نه القاتل کرد پس گفت علی هر چه چیز نزل کنم مردم را گفت الحضرت قتل کن او شان را تا اینکه شایدهی دهند که دست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس وقتی که کردند این پس تحقیق مدع کرده شد خوبهای او شان و مالهای او شان مگر بحق خوبهای او شان و مالهای او شان یعنی اگر خونریزی و دزدی مال خواهد کرد بحق آن و عوض آن قصاص گرفته خواهد شد و حساب او شان بر خدای غالب و بزرگ است در آن گناه که پوشیده کردند اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بخشد *

۲۰ — ابنانا محمد بن عبدالله بن المبارک المخزومي

قال حدثنا ابو الهاشم المخزومي قال حدثنا وهيب قال حدثنا سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة رضي قال قال رسول الله صلعم يوم خيبر لادفعن الربة الى رجل بحسب الله و رسوله ويحبه الله و رسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ (ن - قبل يومئذ) فدفعها الى ابي و قال قاتل و لا تلتفت فصار قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قال علي ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد عصموا دماءهم و اموالهم مني الا بحدقها و حسابهم على الله *

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبدالله پسر مبارک مخزومي گفت

حدیث کرد ما را ابو هاشم مخزومي گفت ابو هاشم حدیث کرد ما را وهیب گفت حدیث کرد ما را سهیل پسر ابي صالح از پدر خود از ابي هريرة (خ . و) گفت ابو هريرة گفت پیغمبر خدا (د . خ . م .) روز خیبر هریده هر ابده خواهم داد نيرة را طرف مردیکه درست میدارد او خدا را و درست میدارد او را خدا و رسول خدا فتح خواهد کرد خدا بر دست او گذت عمر پس نه درست داشتیم سیر شدن را هرگز مگر امروز (ن - قبل امروز) پس دفع کرد او را طرف علي و گذت قتل کن و نه انفات کن و پس مگر پس سیر کرد علي نودیک گفت ابي پیغمبر خدا ار چه • چیز قتل کنم گفت بر اینک ساهدي دهند اینک نیست معدود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خدا اسمع پس و نمیکه کردند این پس تحقیق نگاه داشته شد خونهای او شان و مالهای او شان از من مگر بحق خونهای او شان و مالهای او شان معني اگر خردی و دزدی خواهند کرد بحق و عرض ان قصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب او شان در ان گناه که پوشیده داشتند بر خدا است اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عذاب کند •

ذکر خبر عمران بن حصین فی ذلک

۲۱ — انباء) عباس بن عبدالعظیم العنبري قال حدثنا
عمر بن عبد الوهاب قال حدثنا معتمر بن سلیمان عن ابيه عن
منصور عن (يعني عن عمران بن حصین رض) ان النبي صلعم
قال لا عظمین الراية رجلا يحب الله و رسوله او قال يحبه الله
و رسوله فدعا عليا و هو ارمد ففتح الله على يديه *

ذکر خبر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن
النبي صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن
یمینہ و میکائیل عن یسارہ

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا

این ذکر خبر عمران بن حصین است درین

۲۱ — خبر داد ما را عباس پسر عبدالعظیم عنبري گفت بیان حدیث
کرد ما را عمر بن عبد الوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتمر پسر سلیمان
از پدر خود از منصور از ربعی از عمران پسر حصین (خ . و) تحقیق
نبی (د . خ . ل . ه . و) گفت فرایده خواهم داد نذره را مرد را که
دوست میدارد خدا را و رسول او را با گفت الحضورت دوست میدارد او را
خدا و رسول او پس طلبید علی را حال آنکه او درد چشم میداشت پس
فتح کرد خدا بر درد دست او *

این ذکر خبر حسن بن علی است خشت شود خدا از ان
مرد و از نبی (د . خ . ل . ه . و) درین و تحقیق جبرئیل
قتل میکند از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیث کرد ما را اسحاق پسر ابراهیم بن راهویه گفت اسحاق

الذضر بن شمیل قال حدثنا یونس عن ابي اسحاق عن هبيرة
بن مریم قال خرج الينا الحسن بن علي سلام الله عليهما و عليه
عمامة سوداء فقال لقد كان فيكم بالامس رجل ما سبقه الاولون
و لا يدركه الاخرون و ان رسول الله صاعم قال لاعظین الراية غدا
رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و یقاتل جبرئیل عن
یمینہ و میکائیل عن یساره ثم قال لا یود بنی ان - لا یرد) رایته
حتی یفتح الله تعالی علیه ما ترک دینارا و لا درهما الا سبعة مائة
(ن - تسعة مائة) درهما اخذها عیاله من عطایة کان اراد ان یتباع
بها خادما لاهله *

حدیث کرد ما را نصر پسر شمیل گفت نصر حدیث کرد ما را یونس از
ابی اسحاق از هبیره پسر یرم گفت هبیره بیرون آمد طرف ما حسن پسر علی
سلام خدا باشد بر آن هر دو و حال آنکه در سر امام حسن دستار بود سیاه پس
گفت امام حسن هر ایضا تحقیق بود در میان شما دیروز مرد یعنی حضرت
علی نه سبقت بود او را مردمان پیشین و نه دریافت خواهند کرد و نه خواهند
رسید او را مردمان پسین و تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . م .) فرمود
هر ایضا خواهم داد نیزه را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و پیغمبر
لورا و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و قتل میکند جبرئیل از
طرف راست او و میکائیل از طرف یسار او پستتر گفت نه خواهد داد (ن -
نه رد خواهد کرد) خدا تعالی در دست او و نه گذاشت دیدار را و نه درهم
را مگر هفت صد درهم (ن - نه صد درهم) از بخشش علی رضی بود که
اراده کرده بود اینکه خرید کند بان درهمها خادم را برای کاربار اهل خود *

ذکر قول النبی صلی الله علیه و آله (ن - فی علی ان الله عز وجل (ن - جل ثناؤه) لا یخزیه ابدًا رض

۲۳ — ابن ابی عمیر بن المثنی قال حدثني يحيى بن سليم قال حدثنا عمرو بن ميمون قال حدثنا الوضاع وهو ابو عوانة قال حدثنا يحيى بن عوف قال اني لجالس الى ابن العباس رضي الله عنهما فاتاه تسعة رهط فقالوا اما ان تقوم معنا و اما ان تخاون بهؤلاء و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال اذا اقوم معكم فتحدثوا فلا ادري ما قالوا فجاء و هو ينفض

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ه .) برای علی (ن - در حق علی) تحقیق خدا غالب و بزرگ (ن - بزرگ است شما را) نه خوار خواهد کرد علی را همیشه (خ . و)

۲۴ — خیرداد مارا محمد بن مثنی گفت محمد حدیث کرد مرا یحیی پسر سلیم گفت یحیی حدیث کرد مرا عمرو پسر میمون گفت عمرو حدیث کرد مارا وضاع و کدیت او ابو عوانه است گفت وضاع حدیث کرد مارا یحیی پسر عوف گفت یحیی تحقیق من مراینه نشینده بودم طرف پسر عباس خشنود شود خدا ازان هر دو پس آمد او را نه نفر پس گفتند آن نه نفر یا اینکه ایستاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان گروه و او یعنی عباس امروز ندرست است پیش ایفکه بایضا شود گفت این عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می گوید پس دریافت می کدم چه گفتند پس آمد و او یعنی ابن عباس می فشاند پارچه خود را و او میگفت آف و تف بعی تعدل میباشم - این

توبه و يقول أف و تقف يقيمون في رجل له عز وقعوا في رجل
قال رسول الله صلعم لا بعثن رجلا يحب الله و رسوله و يحبه
الله و رسوله لا يخزيه الله أبدا فاشرف من اشتشرف فقال ابن
علي قيل هو في الرحي يطحن قال و ما كان احدكم ليطحن
من قباة فدعا و هو ارمد ما كان (ن - يكاد) ان يبصر فنفت في
عينيه ثم هز الراية ثلثا فدفعها اليه فجاء بصفية بنت حبي و بعث
ابا بكر بسورة التوبة و بعث عليا خافه فاخذها منه و قال لا يذهب
بها الا رجل من اهل بيتي هو مني و انا منه و دعا رسول الله
صلعم الحسن و الحسين و عليا و فاطمة فمد عليهم ثوبا فقال اللهم

كلمه در وقت تنگدلي و زجر گوید به گوئی میکند و می افتند در حق مرد
که برای او عزت است دعای علی بن ابی طالب رضه افتادند و بد گوئی
کردند در حق مرد که گفت برای او پیغمبر خدا (د . خ . م .) هر ایفه
خواهم فرستاد مرد را که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس گردن بلند کرد
برای ان علم آنکس که گردن بلند کرد پس گفت کجاست علی گفته
شد او در آسیا دانه اسم می باید گفت آن حضرت و نه بود کسی از شما
تا اینکه داده شاید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت
بود ای که دید پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشم مبارک
حضرت علی پستتر جدباید نیزه را سه دفعه پس داد آنرا طرف علی رضه پس
آمد آنحضرت نزد يك صفيه بنت حبي که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است
و فرستاد آنحضرت ابا بکر صدیق را همراه سوره توبه و فرستاد آنحضرت علی
را پس ابی بکر صدیق رضه پس گرفت مرتضی علی آن سوره توبه را از
ابی بکر صدیق رضه و فرمود آنحضرت صلعم بدرد آن سوره توبه کسی مگر مرد
که او را اهل بیت هست او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا
(د . خ . م .) امام حسن و حسین و علی و فاطمه زهرا را پس دراز کرد

هو لاء اهل بيتي و خاصتي فادهب عنهم الرجس و تطهرهم تطهرا
و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة * و لبس ثوب
النبي صاعم و هم يحسبون انه نبي الله فجاء ابوبكر فقال يا نبي
الله فقال علي رض ان النبي قد ذهب نحو بير صيمون فانبه
فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبغ * و خرج
بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فدي
فقال اما ترضى ان تكون هني بمنزلة هارون من موسى الا انك
لست نبي ثم قال انت خليفتي يعني في كل موطن من
بمدي * قال و سُدَّ ابواب المسجد غير باب علي * قال و كان

در آنها پارچه را پس فرمود ای بار خدا آنها اهل بیت من اند و خاص
من اند پس دور گردان از آنها نیاکي و يك كن آنها را پاک کردن و بود
علي (ک . ه) اول ان کسی که اسلام آورد از مردان همراه پیغمبر خدا
بعد حضرت خديجة الکبری و پرشید علي مرتضی پاچه پیغمبر را (د .
خ . ه . ه) و کفار گمان می بردند که تحقیق او نبي الله است پس آمد
ابوبکر پس گفت ای نبي الله پس گفت علي (خ . و) تحقیق نبي الله
تحقیق رفت طرف چاه صیمون پس نابع شد ابوبکر صدیق پیغمبر خدا
را پس داخل شد همراه آن حضرت عار را پس بود کفار قید می انداختند
علي را تا اینکه صبح گشت و بیرون آمد پیغمبر خدا همراه مردمان
در جاگ تبوک که نام موضع است پس گفت علي رض بیرون می آیم
همراه تو پس گفت انحضرت نه پس گریه کرد علي پس گفت انحضرت
ابا راضي نمي شوی اینکه باشي تو از من بمنزله هارون از موسی مگر
تحقیق تو نیدني نبي پس گفت آن حضرت تو خلیفه من است ای در
هر موطن از پس من گفت یحیی راوی حدیث و بند کرده شد درهای
مسجد سوای دروازه علي گفت یحیی راوی حدیث هست علي رض داخل

یدخل المسجد و هو جنب و هو طريقة و ليس له طريق غيره *
و قال من كنيت وليه فعالي و اليه * قال ابن عباس و اخبرنا الله عز
و جل في القرآن انه قد رضي الله عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا
بعد ان (ن - انه) سخط عليهم * قال و قال رسول الله صلعم لعمر حدين
قال ائذن لي فلا ضرب عنقه يعني حاطبا فقال و ما يدريك لعل
الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم *

می شود مسجد را و حال آنکه او در جنابت است و او را او هست و نیست
برای او را او سواي آن را و گفت الحضرت آن کس که باشم دوست او
پس علي دوست اوست - گفت پسر عباس و خبر داد ما را خدای غالب
و بزرگ در کلام مجید تحقیق شان این است که تحقیق خشخود شد خدا
از صاحبان شجرة که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجرة یعنی درخت کنار
کرده بودند و حضرت علي نیز از اصحاب شجرة اله پس ایا حدیث کرد
ما را هنوز ایفکه (ن - تحقیق خدا تعالی) خشم گرفت خدا تعالی بر
اوشان یعنی کسی این حدیث نکرد گفت راوی و فرمود پیغمبر خدا (د -
خ - ل - م -) برای عمر وقتیکه گفت عمر رض حکم ده مرا ای پیغمبر
خدا پس هراینه بزم گردن او ای حاطب (†) را پس گفت الحضرت و چه
چیز در بابت کنايت ترا که میرني گردن او برگذا او شاید که خدا تحقیق
مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا عمل کنید آنچه که خواهید
شما پس تحقیق بخشیدم برای شما *

(†) حاطب از اهل بدر است او خطي منضمون بر ازاده مسلمانان بوجنگ کفار
برای کفار قریش نوشته بود دبیران عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذن برای
گردن زدن او از پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عذر نوشتن خط این آورده
بود که قبایل من در لشکر کفار بودند اذ نوشته بودم نا از قتل محفوظ اند *

ذکر قول العلی صلعم انه مغفور لك

۲۴ — اخبرني هارون بن عبد الله الحمال البغدادي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة عن علي رضي قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتهن غفر لك مع انه مغفور لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

این ذکر فرمودن نبی (د . خ . ل . م .) برای های

است تحقیق شان این است که مغفرت کرده شد برای تو

۲۴ — خبر داد مرا هارون پسر عبد الله الحمال بغدادی گفت هارون حدیث کرد مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسدی گفت محمد حدیث کرد مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر سلمه از علی (د . خ . و) گفت علی گفت مرا پیغمبر خدا (د . خ . م .) آگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمات را و تئیکه خواهی گفت آن کلمات را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه شان این است که مغفرت کرده شده است برای تو خواهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدای بلند قوی بزرگ پاک است خدا پرورنده آسمانها هفت عدد و زمینها هفت عدد و پرورنده عرش بزرگ جمیع شکر برای خدا است پرورش کننده تمام عالم است *

ذکر اختلاف علی بن ابیطالب اسحاق فی هذا الحديث

۲۵ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم الکوفی قال حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا عامر و هو ابن صالح بن حرب عن ابي اسحاق الهمدانی عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) عن سلمة عن علي (رض) ان النبي صلعم قال يا علي الا اعلمك كلمات ان الله قلتهن غفر لك مع انك (ن -) غفور (ن -) يغفر (لك)
 تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *
 ۲۶ — اخبرني صفوان بن عمر الحمصي قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

این ذکر اختلاف علی یا ابی اسحاق است در این حدیث

۲۵ — خبر داد ما را احمد بن عثمان بن حکیم کوفی گفت احمد حدیث کرد ما را خالد بن مخلد گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او بن صالح بن حرب است از ابی اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) از سلمة از علی (ن -) تحقیق زهی (د - خ - ل - م -) گفت یا علی آگاه باش تعلیم می‌کندم ترا کلمه ها را اگر تو خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه تحقیق تر (ن -) تحقیق او (مغفرت کرده شده است) (ن -) مغفرت خواهد شد (برای تو نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدا بلند بزرگ پاک است خدا پروردگار اسمانی هفت و پروردگار عرش بزرگ *

۲۶ — خبر داد ما را صفوان بن عمر حمصی گفت حدیث کرد ما را احمد بن خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائیل از ابی اسحاق از عمرو بن مرة

عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي عليه السلام قال كلمات
الفرج لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم الكريم سبحانه
الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

ذكر كلمات الفرج لعلي بن ابي طالب كرم الله وجهه

۲۷ — انبانا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا علي هو ابن صالح بن حي عن ابي اسحاق الهمداني
عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي رضي
ان النبي صلى الله عليه وآله قال يا علي الا اعلمك كلمات اذا انسى قلتهن
غفرت ذنوبك و انك انت مثل زبد البحر قال سبحانه الله رب
السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

مره از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از علي پسر سلام گفت علي كلمه هاي
كشايش نيست معبود بحق مگر خدای بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا
حلم كندده بخشش كندده پاك است خدا پرورنده اسمانهاي هفت و پرورنده
عرش بزرگ تمام شكر براي خداست چنين خدا كه پرورنده تمام عالم است *

اين ذكر كاسه هاي كشايش است براي علي

سر ابي طالب بخشد خدا ذات او را

۲۷ — خبر داد ما را احمد پسر عثمان گفت احمد حديث كود ما را
خالد پسر مخلد حديث كرد ما را علي او پسر صالح پسر حي است از ابي
اسحاق الهمداني از عمرو پسر مره از عبد الله پسر صالح از سلمه از علي
(خ . و) تهنيق نبي (د . خ . ل . س .) گفت انحضرت اي علي
اگاه باش تعليم كام قرا كرده ها را و فديكه تو خواهي گفت آنها را بخشيده
خرامد شد گداهای تو اگر چه باشد مثل كف دريا گفت انحضرت پاك است
خدا پروردگار اسمانهاي هفت و پروردگار عرش بزرگ تمام شكر براي خدا
است چنين خدا كه پروردگار تمام عالم است *

۲۸ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا عسان قال
 حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي
 لیلی عن عماری (فه عن النبي صلعم نهوه یعنی نهو حدیث خالد*
 ۲۹ — انبانا عماری بن عبد المنذر قال حدثنا خلف بن
 هشام (ن -) اخبرني عماری بن محمد بن علی المصيصي قال اخبرنا
 خلف بن تمیم (قال حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابو اسحاق
 عن عبد الرحمن بن ابي لیلی عن عماری (فه قال قال رسول الله
 صلعم الا اعلمك کلمات اذا قلتهن تفر لك علی انه مغفور لك
 لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله الحليم الكريم سبحانه الله
 رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمین *

۲۸ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حکیم گفت احمد ... ت
 کرد مارا عسان گفت عسان حدیث کرد مارا اسرائیل گفت اسرائیل حدیث
 کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي لیلی از عماری (خ . و) از
 نبی (د . خ . ل . م .) مثل او ای مثل حدیث خالد .
 ۲۹ — خبر داد مارا علی پسر عبد المنذر گفت علی حدیث مارا
 خلف پسر هشام (ن -) خبر داد مارا علی پسر محمد پسر علی المصيصي گفت
 علی خبر داد مارا خلف پسر تمیم (گفت خلف حدیث کرد مارا اسرائیل
 گفت اسرائیل حدیث کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي لیلی
 از عماری (خ . و) گفت علی گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) آگاه باش
 تعلیم میکنم ترا کلمه ها را و تکیه خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد
 شد برای تو در اینکه تحقیق شان ایست که مغفوت کرده شد است برای تو
 نیست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا حلم
 کننده کرم کننده پاکست خدا پروردگار عرش بزرگ تمام شکر برای خداست
 چنین خدا که پروردگار تمام است *

۳۰ — انبانا الحسن بن حرث قال انبانا الفضل بن موسى
 عن الحسين بن واقد عن ابي اسحاق عن الحرث عن علي
 (هـ - ن - كرم الله وجهه) قال قال النبي صلعم الا اعلمك دعاء
 اذا دعوت به غفر لك و كان مغفور لك (ن - هـ - كنت مغفورا)
 قلت بلى قال لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم
 الكريم سبحانه رب السموات السبع رب العرش العظيم (ن -
 لا اله الا الله سبحانه الله رب العرش العظيم) قال ابو عبد الرحمن
 و ابو اسحاق لم يسمع من الحرث الا اربعة احاديث ليس هذا
 (ن - ذ) منها و انما اخرجناه لمخالفة الحسين بن واقد و
 اسرافيل (اسرافيل) و علي بن صالح و الحرث الاعور ليس

۳۰ — خبر داد مارا حسين پسر حرث گفت حسين خبر داد مارا
 فضل پسر موسى از حسين پسر واقد از ابي اسحاق از حرث از علي
 (خ - ن) (ن - بزرگ کند خدا ذات او را گفت علي گفت نبي (ه - خ -
 ل - م -)) آگاه باش تعلم ميکنم ترا دعا را و قتيکه خواهي گفت ان دعا را
 مغفرت کرده خواهد شد براي تو اگرچه هست مغفرت کرده شده براي تو
 (ن - اگرچه هستي تو مغفرت کوه شده) گفتم آري گفت انحضرت نيست
 معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا عالم کننده
 گرم کننده پاک است پروردگار اسمانهاى هفت پروردگار عرض بزرگ (ن -
 نيست معبود بحق مگر خدا پاک اسم خدا پروردگار عرض بزرگ) گفت
 ابو عبد الرحمن - و ابو اسحاق نشيند از حرث مگر چار حديث نيست اين
 (ن - آن حديث) ازان چار و جز اين نيست که خارج کردم ان حديث
 را براي مخالفت حسين پسر واقد و براي مخالفت اسرافيل و براي مخالفت

وذلك في الحديث ومام بن حمزة اصح (ن - اصلح) منه .

ذكر قول النبي صلعم قد استحسن الله قابله بالایمان

۳۱ - انبانا ابو جعفر محمد بن عبدالمبارک (الملك)

المطهرمي قال حدثنا الاسود بن عامر قال انبانا شريك عن منصور عن (بهي عن علي (ع) قال جاء النبي صلعم أناس من قريش فقالوا يا محمد انا جيرانك و حلفاءك و ان أناس من عبيدنا قد اتوك لبس فدهم (ن - بينهم) رغبة في الدين ولا رغبة في الفقه انما فروا (ن - فرط) من خياعنا و اموالنا فارادهم الينا فقال لابي بكر ما تقول فقال صدقوا لهم لجيرانك و حلفاءك

علي پسر صالح و حرث امور نیست مثل این مردم در حدیث و مام پسر همزه (حمزه) صحیح ترست (ن - نیکترست) در حدیث از حرث .

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ن .) تحقیق امتحان کرد

هر اهل او را با ایمان (ن - دل های را برو حلام برای ایمان)

۳۱ - خبر داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبدالمبارک مطهرمي گفت

ابو جعفر حدیث کرد مارا اسود پسر عامر گفت اسود خبر داد مارا شريك از منصور از بهی از علی (ع . و) گفت علی امه نبی را (د . خ . ن .) مردم از قریش پس گفتند آن مردم ای محمد ما همسایگان و انبازان توایم و هم قسم و هم سرگند توایم و تحقیق مردم از غلامان ما آمده نزد تو نیست در میان او شان (ن - باو شان) رغبت و خواهی در حق و نه رغبت در فقه و دانش جز این نیست که گریخته اند (ن - تقصیر کردند) از زمین های ما و مالهای ما پس رد کن و باز گردان آنها را طرف ما پس گفت ای بکر را چه میگوئی پس گفت ابوبکر راست گفتند تحقیق آنها البته همسایه گان تو اند و هم قسم و هم سرگند تو اند پس متغیر

فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم
 ليجبرانك و حلفاؤك فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال يا معشر
 قريش و الله ليبعثن الله عليكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه
 بالايمان فليظرنكم على الدين از يشرب بعضهم قال ابو بكر انا هو
 يا رسول الله قال لا قال عمر اذا هو يا رسول الله قال لا و لكن هو (ن)
 ذلك) الذي بخصف النعل و كان اعطى عليا نعله يخصفها *

ذکر قول النبي صلعم ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن علي البصري قال حدثني

شد روي مبارك نبي (د . خ . م .) پستور گفت عمر را چه میگوئی پس
 گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقیق انها هر اینه هر اینه همسایگان
 تواند و حلیف و هم . و گفت تواند پس متغیر شد روي مبارك نبي (د . خ . م .)
 پستور گفت انحضرت ای گروه قریش قسم خدا است هر اینه هر اینه خواهد
 فرستاد خدا بر شما مرد را از شما تحقیق امدهاں کرد خدا دل او را به ایمان
 پس هر اینه خواهد زد شما را بر دین یا خواهد زد بعض شما را گفت ابوبکر
 صدیق منم ان مرد ای پیغمبر خدا گفت انحضرت بیست گفت عمر بن
 الخطاب منم آن مرد ای پیغمبر خدا فرمود بیست و لکن او آنکس (ن -
 این کس) است که می دوزد کدش پارا و تحقیق بود ان حضرت که داده
 بود علی مرتضی را کدش پای خود را می دوخت ادرا *

این ذکر فرودن نبی (د . خ . م .) تحقیق خدا شتاب

است که هدایت خواهد کرد دل ترا یعنی علی مرتضی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر داد ما را ابو جعفر از عمرو بن عمرو بصری گفت عمرو

یحییٰ قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن ابي
البختري عن علي رضي قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن
و انا شاب حديث السن فقلت يا رسول الله انك تبعثني الى
قوم يكون بينهم احداث و انا شاب حديث السن قال ان الله سيهدي
قابك و يثبت لسانك فما شككت (ن - قال ما شككت في
حديث اقضى بين اثنين) في قضاء بين اثنين *

ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۳۳ — انبانا علي بن خشرم المروزي قال انبانا عيسى عن
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي رضي قال
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حديث كرد مرا یحییٰ گفت یحییٰ حديث كرد مارا اعمش گفت اعمش
حديث كرد مارا عمرو پسر مرة از ابي بختري از علي (خ . و) گفت
علي مرتضى فرستاد مرا پیغمبر خدا (د . خ . و . ن) طرف يمن و من
جوان بودم پس گفتم اي پیغمبر خدا تو میفریبي مرا طرف قوم خواهند بود
در میان آنها صاحب عمر و من جوان نوسن ام فرمود الحضرت تحقیق خدا
شناپ است که هدایت خواهد كرد دل ترا و ثابت خواهد داشت زمان ترا
پس نه شك كردم (ن - گفت علي رضي نه شك كردم در حديث كه حكم
میكنم در میان دو كس) در حكم كردن در میان دو كس •

این ذکر اختلاف نقلان کننده گانست برای این حدیث

۳۳ — خبر داد مارا علي پسر خشرم مروزی گفت علي خبر داد مارا
عيسى از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي (خ . و) گفت علي رضي فرستاد
مرا پیغمبر خدا (د . خ . و . ن) طرف يمن پس گفتم تحقیق میفریبي مرا
طرف قوم كه در عمر زیاده اند از من پس چگونه حكم كرده باشد در میان آنها

اسن مني فكيف القضاء فيهم فقال ان الله سيهدي قلبك و
يثبت لسانك قال فما تعاييت في حكم بعد *

۲۴ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو معوية قال
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي
رض قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن لا قضي بينهم
فقلت يا رسول الله لا عام لي بالقضاء ف ضرب بيده على صدره
و قال اللهم اهد قلبه و سدد لسانه فما شككت في قضاء بين
اثنين حتى جلست مجلسي * قال ابو عبد الرحمن و روى هذا
الحديث شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي البختري قال اخبرني
من سمع عليا و ابوالبختري لم يسمع من علي هذا (ن - شيئا) *

۳۵ — انبانا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا يحيى

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت
خواهد داشت زبان ترا گفت علی مرتضی پس نه ماذنه شدم در حکم کردن هنوز
۳۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو
معویه گفت او معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو پسر مرة از ابي بختري
از علي (خ . و) گفت فرستاده مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) طرف
مردم یمن تا که حکم کنم در میان ایشان پس گفتم اي پیغمبر خدا
فیت علم مرا بحکم کردن پس زد انحضرت بدست مبارک خود بر سینه
من و فرمود اي نار خدايا هدایت کن دل علي را و محکم کن زبان علي
را پس نه شک کردم در حکم کردن در میان دو کس تا اینکه بشستم در مجلس
خویش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبة از عمرو
پسر مرة از ابي البختري گفت ابو البختري خبر داد مرا انکس که شدید
علي را و ابو البختري فشید از علي این حدیث را (ن - چیزی را) -

۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان رهاوي گفت احمد حدیث

بن آدم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن حاش
المعتمر عن علي (ع) قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن و
افشاب فقلت يا رسول الله تبعثني و انا شاب الى قوم ذوي اسنان
لاقضي بينهم و لا علم لي بالقضاء فوضع يده على صدري ثم قال
ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك يا علي اذا جلس اليك
الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تسمع من الاخر كما تسمع (ن -
سمعت) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين (ن - تبدي)
لك القضاء * قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد *

اختلاف علي (من) ابی اسحاق فی اهل الحديث

۳۶ — انبأنا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد مارا يحيى پسر آدم گفت حديث کرد مارا شريك از سماك پسر حرب
از حدش معتمر از علي (ع) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا (ص -
م -) طرف اهل يمن و من جوان بودم پس گفتم ای پیغمبر خدا می
فریسی مرا و حال اینک من جوان ام طرف قوم که صاحب سدها اند تا
اینکه حکم کنم در میان او شان و زیست علم مرا بحکم کردن پس داشت
دست مبارك خود را بر سینه من پستو فرمود تحقیق خدا شناب است
که هدایت خواهد کرد دل تو و ثابت خواهد داشت زبان را ای علي
و قتیکه بشیند طرف تو مدعی و مدعی علیه پس به حکم کن در میان آن
هر دو تا اینکه بشدوی تو از دیگر چنانکه می شدوی (ن - شنیدی) از
اول پس تحقیق تو و قتیکه خواهی کرد این را ظاهر خواهد شد برای تو
حکم کردن گفت علي برو سلام پس به مشکل شد بر من حکم کردن هدوزه

اختلاف علی ابی اسحاق در بین حدیث است

۳۶ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حديث کرد مارا

حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حارثة بن مضرب عن علي رضي
 قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم
 اسن مني لا قضى بينهم فقال ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك *
 ورواه شيبان عن ابي اسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي رضي *

۳۷ — اخبرني ابو عبد الرحمن زكريا بن يحيى قال حدثني
 محمد بن العلاء قال حدثنا معوية بن هشام عن شيبان عن ابي
 اسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي رضي قال بعثني رسول الله
 صلعم الى اليمن فقلت يا رسول الله انك تبعثني الى شيوخ
 ذوي اسنان و اني اخاف ان لا اصيب قال ان الله سيثبت
 لسانك و يهدي قلبك *

يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از
 حارثة پسر مضرب از علي (خ . و) گفت علي رضي فرستاد مرا پيغمبر خدا
 (د . خ . ل . م . ن) بسوي يمن پس گفتم تحقيق تو مي فرمائي مرا
 طرف قوم که در عمر زياده تراند از من تا که حکم کنم درميان اوشان پس
 گفتم انحضرت تحقيق خدا شتاب است که هدايت خواهد کرد دل ترا
 و ثابت خواهد داشت زبان ترا * و روايت کرد ان حديث را شيبان از ابي
 اسحاق از عمرو پسر حنشي از علي (خ . و) *

۳۷ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زكريا پسر يحيى گفت حديث کرد
 مرا محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا معوية پسر هشام از شيبان
 از ابي اسحاق از عمرو پسر حنشي از علي (خ . و) گفت علي رضي فرستاد
 مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م . ن) طرف يمن پس گفتم اي پيغمبر خدا
 تحقيق تو مي فرمائي مرا طرف مردم پيرها صاحب سداها و تحقيق من خوف
 ميکنم اينکه نه صواب کنم گفتم انحضرت تحقيق خدا شتاب است که ثابت
 خواهد داشت زبان ترا و هدايت خواهد کرد در حکم کردن دل ترا *

ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب

الا (ن - غیر) باب علي

۳۸ — انبانا محمد بن بشار بغداد البصري قال حدثنا

محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن ميمون عن ابي عبد الله
عن زيد بن ارقم رض قال كان لنفر من اصحاب النبي صلى الله
عليه وآله واصحابه و سلم ابواب شارع في المسجد فقال رسول الله
صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علي فتكلم في ذلك ناس فقام
رسول الله صلعم فحمد الله و اثنى عليه ثم قال اما بعد فاني
أمرت بسد هذه الابواب غير باب علي فقال فيه قاياكم والله
ما سدته ولا فتحتة و لكن أمرت بشي فانبعثه *

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ل . م .) حکم کرده شدم

به بند کردن دروازه ناگرم (ن - سواء) دروازه علی را .

۳۸ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بغداد بصري گفت محمد حدیث

کرد مارا محمد پسر جعفر گفت پسر جعفر حدیث کرد مارا عرف پسر
میمون از ابي عبد الله از زید پسر ارقم (د . خ . و) گفت زید بود برای
چند اشخاص از صاحبان نبي (د . خ . ل . م .) دروازه هاي شارع
نام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) بند کنید این
دروازه ها را مگر دروازه علي پس کلام کردند درین مردم پس اعتقاد پیغمبر
خدا (د . خ . م .) پس شکر گفت خدا را و ثناء کرد بر او پستقر گفت
الحضرت اما بعد حمد و ثناء پس تحقیق من حکم کرده شده ام به بند
کردن این دروازه ها سواء دروازه علي رض پس گفت در وي گوینده شما قسم
خدا است نه بند کردم من او را و نه کشاده کردم من او را و لكن حکم کرده
شدم بچیزی پس متابعت کردم آن چیز را *

ذکر قول الهمی صلعم ما انا ادخله و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم

۳۹ - قرأت علی محمد بن سلیمان عن ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و ام یقل مرة عن ابیه * قال کذا عند النبی صلعم و عنده قوم جاوس قدخل علی (ک . ه . ز) فاما دخل خرجوا فلما خرجوا تلازموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم * قال ابو عبد الرحمن هذا اولی بالصواب *

۴۰ - ابیانا احمد بن یحیی الکوفی الصوفی قال حدثنا

ابن ذکر فرعون نبی (د . خ . ه . ز) نه من داخل کردم علی را و بیرون کردم شما را یا که خدا داخل کرد او را و بیرون کرد شما را

۳۹ - خواند بو من محمد پسر سلیمان از پسر عیینة از عمه پسر دینار از ابی جعفر محمد پسر علی از ابراهیم پسر سعد پسر ابی وقاص از پدر خود و نگفت مرة از پدر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی (د . خ . ه . ز) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علی بخشد خدا ذات او را پس هرگاه داخل شد علی خارج شدند مردمان پس هرگاه خارج شدند مردم با هم دیگر التماس کردند پس گفتند مردم قسم خدا است جو این نیست که خارج کرد ما را و داخل کرد علی را پس رجوع کردند طرف الحضرت پس فرمود الحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم علی را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علی را و خارج کرد شما را •

گه ابو عبد الرحمن این حدیث نزدیکترست بصواب و درستی •

۴۰ - خبر ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد

عالي و هو ابن قادم قال انبانا اسرائيل عن عبد الله عن شريك
 عن الحروب بن مالك قال اتيت مكة فلقيت سعد بن ابی
 وقاص فقلت هل سمعت اعلي سنقة قال كذا مع رسول الله
 صلعم في المسجد فانودي فينا ليلة ليخرج من في المسجد الا
 آل رسول الله صلعم و آل علي فخرجنا فلما اصبحت اتاه عمه فقال
 يا رسول الله اخرجت اصحابك و اعمامك و سكنت هذا الغلام
 فقال رسول الله صلعم ما انا ابرت باخراجكم و لا باسكان هذا
 الغلام ان الله هو امر به * قال ابو عبد الرحمن قال فطر عن عبد الله
 بن شريك عن عبد الله بن الرقيم عن سعد ان العباس اتى
 النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما اذا وتحتها
 و لا اذا سددتها و لكن الله فعل ذاك * قال ابو عبد الله بن شريك

مارا علي و او پسر قادم است گفت علي خبر داد مارا اسرائيل از عبد الله
 از شريك از حرب پسر مالك گفت حرب آمدن مکه را پس ملاقات کردم
 سعد پسر ابی وقاص را پس گفتم ابا شهیدی برای علی صدقت را گفت
 سعد بوم همراه پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) در مسجد پس فدا نرده شد
 در میان ما شب را ناله بیرون رود انکس که در مسجد است مگر آل پیغمبر
 خدا (د . خ . ل . م .) و آل علي پس بیرون آمدیم پس هرگاه صبح شد
 آمد نزد ان حضرت عمر انحضرت پس گفت ای پیغمبر خدا خارج کردی
 ثوباران خود را و عموهای خود را و ساکن گردانیدی تو این طفل را پس
 گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) نه من حکم کردم بخارج کردن شما و نه
 بساکن کردن این طفل تحقیق خدا او حکم کرد نه او * گفت ابو عبد الرحمن
 گفت فطر از عبد الله پسر شريك از عبد الله پسر رقیم از سعد تحقیق عباس
 آمد نبی را (د . خ . م .) پس گفت نزد کردی تو دیوازه های مارا مگر
 دیوازه علي را پس گفت نه من کشاده کردم او را و نه من بند کردم او را و
 لكن خدا کرد این را * گفت ابو عبد الله پسر شريك نیست منزل این مردم

کیس بذاک و الحرب بن مالک لا اعرفه و لا عبدالله بن الرقیم عن
سعد ان العباس اتى النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي
فقال ما انا فتحتها و لا انا سددتها و لكن الله فعل ذلك *

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا

عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك
عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه *

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله

بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن
عبد الله بن رقيم نحوه *

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا

عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهب بن ابي كريمة

در حدیث و حرب پسر مالک نمی شناسم او را و نه میشناسم عبدالله پسر
رقیم را در روایت کردن از سعد تحقیق عباس آمد فبی را (د - خ - ل - م -)
پس گفت بند کودی دروازه های ما را مگر دروازه علی را پس گفت نه من
کشاده کرده ام او را و نه من بند کرده ام آنها را لکن خدا کرده این را *

۴۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرده
ما را عبدالله پسر عمر گفت گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از
عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم از سعد مثل او *

۴۲ — خبر داد مرا مکرر زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد
ما را عبدالله پسر عمر گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از
عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم مثل او حدیث که گذشت *

۴۳ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث
کرد ما را عبد الله پسر عمر گفت عبد الله خبر داد ما را محمد پسر وهب

الحرانی قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبه عن ابي صلیح عن عمرو بن میمون عن ابن عباس رضه عنهما قال امر رسول الله صلعم بابواب المسجد فسدت الابواب الا باب علي عليه السلام *

۴۴ — انبانا محمد بن مثنی قال حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابوالوضاح قال حدثنا یحیی قال حدثنا عمرو بن میمون قال قال ابن عباس سد ابواب المسجد غیر باب علی فكان یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقہ و لیس له طریق غیره *

ذکر منزلة امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله

وجهه من النبی علیه السلام

۴۵ — انبانا بشر بن هلال البصری قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابی کریم حرانی گفت مسجد حدیث کرد مارا مسکین گفت مسکین حدیث کرد مارا شعبه از ابی صلیح از عمرو پسر میمون از پسر عباس (خ و) گفت ابن عباس حکم کرد پیغمبر خدا (د و خ و ل و س و) به دروازه های مسجد پس بند کرده شد دروازه ها مگر دروازه علی برو سلام *

۴۴ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت مسجد حدیث کرد مارا یحیی پسر حماد گفت یحیی حدیث کرد مارا ابوالوضاح گفت حدیث کرد مارا یحیی گفت یحیی حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت میمون گفت ابن عباس بند کرده شد دروازه های مسجد مگر دروازه علی پس بود علی که داخل میشد مسجد را و حال آنکه او را احتیاج غسل بود و او مسجد را او بود و نبود برای او راه مگر آن مسجد *

این ذکر مرتبه امیر مومنین علی سرالی طالب است بزرگ

کند خدا ذات او را از نبی برو سلام

۴۵ — خبر داد مارا بشر پسر هلال بصری گفت بشر حدیث کرد مارا

ابن سلیمان قال حدثنا حرب بن شداد عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن سعد بن أبي وقاص رض قال لما غزی رسول الله صلعم غزوة تبوک خلف علیا بالمدينة فقالوا فیه ماله و کرة صحبتته فتبع علی النبی صلعم حتی لحقه فی الطريق و قال یا رسول الله خلقتنی بالمدينة مع الزراري و النساء حتی قالوا فیه ماله و کرة صحبتته فقال له النبی صلعم یا علی انما خلعتک علی اهلی اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لانی بعدی *

۴۶ — انبانا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن یحیی بن سعید عن سعید

جعفر و او پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرد مارا حرب پسر شداد از قتاده از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص (خ . و) گفت سعد هرگاه که جنگ کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) جنگ تبوک که نام مکان است خلیفه کرد علی را در مدینه پس گفتند مردم در وی یعنی در علی رضه ملال کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت صحبت او را پس نابع شده پیغمبر را (د . خ . ل . م .) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت علی ای پیغمبر خدا خلیفه کردی تو مرا در مدینه همراه طفلان و زنان تا اینکه گفتند مردم در شان علی ملال کرد و مکروه داشت انحضرت صحبت علی را پس گفت برای او نبی (د . خ . ل . م .) ای علی جز این نیست که خلیفه کرد تو را بر اهل خود آیا راضی نهی؟ اینک باشی تو از من بمنزله هارون از موسی سیدای اینک تحقیق حال ایست که نیست نبی بعد من .

۴۷ — خبر داد مارا قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم حدیث کرد مارا ابو نعیم گفت حدیث کرد مارا عبد السلام از یحیی پسر سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابی وقاص (خ . و) تحقیق نبی

بن المسیب عن سعد بن ابی وقاص (رض) ان النبی علیه السلام قال
لعلي (رض) انت مني بمنزلة هارون من موسى *

۴۷ — انبانا زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب بن
الدرادردي بن صفوان الثقفي عن سعيد بن المسيب انه سمع
سعد بن ابی وقاص (رض) يقول ما قال رسول الله صلعم لعلي (ما
ترضني ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة *

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب ان الدرادردي
حدثه عن هشام بن هشام عن سعيد بن المسيب عن سعد (رض) قال
لما خرج (رسول الله صلعم الي تبوك خرج علي (رض) يشيعه فبكى و
قال يا رسول الله تركتني (ن - اتركني) مع الخوالف فقال صلعم يا
علي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة *

پرو سلام گفت علي را (خ. و) تو از من بمنزله هارون است از موسى *

۴۷ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت خبر داد مارا ابو
مصعب پسر درادردي پسر صفوان ثقفي از سعيد پسر مسيب تحقيق او
شنيد سعد پسر ابی وقاص را (خ. و) ميگفت انچه كه گفت پيغمبر
خدا (د. خ. ل. م.) علي را ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من
بمنزله هارون از موسي مگر نبوة *

۴۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت خبر داد مارا ابو مصعب
تحقيق درآوردي حديث كرد درادردي ابو مصعب را از هشام پسر هشام
از سعيد پسر مسيب از سعد (خ. و) گفت هرگاه بديرون آمد پيغمبر خدا
(د. خ. م.) طرف موضع تبوك بديرون آمد علي (خ. و) سعي ميكرد
و شتاب ميبرد پس آنحضرت پس بگاو گريه كرد و گفت اي پيغمبر خدا
ترك كردي تو مرا (ن - ايا ميگذاري مرا) همراه پس ماندگان پس
گفت آنحضرت (د. خ. ل. م.) اي علي ايا راضي نمي شوي اينكه باشي
تو از من بمنزله هارون از موسي مگر نبوة *

ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحديث

۴۹ — أخبرني اسحق بن موسى بن عبد الله بن يزيد
الانصاري قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنکدر
عن سعيد بن المسيب عن سعد رضي ان رسول الله صلعم قال لعلي
انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

۵۰ — أخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا احمد
بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن محمد
بن المنکدر قال سعيد بن المسيب أخبرني ابراهيم بن سعد انه
سمع ابا سعد رضي وهو يقول قال النبي صلعم لعلي رضي اما ترضي ان
تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة قال سعيد فلم
ارض حتى اتيت سعدا فقلت شيئا حدث به ابنك قال وما هو

این ذکر اختلاف است بر محمد بن منکدر در این حدیث

۴۹ — خبر داد مرا اسحاق بن موسی بن عبد الله بن یزید انصاری
گفت اسحاق حدیث کرد مارا داود بن کثیر رقی از محمد بن منکدر از
سعد بن مسیب از سعد (خ و) تحقیق پیغمبر خدا (ه خ ل م) *
گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان
اینست که نیست نبی بعد من *

۵۰ — خبر داد مرا صفوان بن محمد بن عمرو گفت حدیث کرد مارا
احمد بن خالد گفت حدیث کرد مارا عبد العزيز بن ابي سلمة ماجشون از
محمد بن منکدر گفت سعد بن مسیب از سعد بن ابراهیم بن مسیب تحقیق
او شنید پدر خود سعد را (خ و) و او میگفت گفت نبی (ه خ ل م) *
علی را (خ و) ایا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی
مگر تحقیق حال ایست که نیست نبوة من بعد * گفت سعید پس نه راضی
شدم تا اینکه آمدم سعد را پس گفتم چیزی هست که حدیث کرد با من چیز

انتهرای فقلت اخبرنا علی هذا فقال ما هو یا بن اخی فقلت هل سمعت النبی صلعم یقول لعالی کذا و کذا قال نعم و أشار الی اذنیه و الا فمکتنا لقد سمعته یقول ذلک و خالفه یوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المنکدر عن سعید عن عامر بن سعد عن ابیه و تابعه علی روایتہ عن عامر بن سعد علی بن زید بن جذعان *

۵۱ — اخبرنی زکریا بن ابی یحیی قال حدثنا ابن ابی الشوارب قال حدثنا حماد بن زید عن علی بن زید عن سعید بن المسیب عن عامر بن سعید عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعالی انک منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لانی بعدی قال سعید فاحببت ان اشافه ذلک سعدا فأتیته فقلت ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مرا برین یعنی بر فضیلت علی پس گفت سعد چیست آن فضیلت ای پسر براد من پس گفتم ای شنیددی تو پیغمبر خدا (د . خ . م) میگفت علی را چنین و چنین گفت آری و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس کفنگ (کر) باد هر دو گوش من هرینه تحقیق شنیدم آنحضرت را میفرمود فضیلت علی را رض و مخالف شد عبدالعزیز را یوسف ماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکر از سعید از عامر پسر سعد از پدر او قانع شد یوسف ماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علی پسر زید پسر جذعان *

۵۱ — خبر داد مرا زکریا پسر ابی یحیی گفت زکریا حدیث کرد مرا ابن ابی الشوارب گفت ابن ابی الشوارب حدیث کرد مرا حماد پسر زید از علی پسر زید از سعید پسر مسیب از عامر پسر سعید از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت آنحضرت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی سواء اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من گفت سعید راوی پس قصد کردم اینکه بالمشافه پرسم این حدیث را سعد را پس

حدیث حدیثی به عنک عامر فادخل اصبعیه فی اذنبه و قال سمعته من رسول الله صلعم و الا فسکتا * و قد روی هذا الحدیث شعبه عن علي بن زید فلم يذكر عامر بن سعد *

۵۴ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين بن سكن قال حدثنا شعبه عن علي بن زید قال سمعت سعيد بن المسيب يحدث عن سعد بن رسول الله صلعم قال لعلي الا ترضي ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت فسأله بعد ذلك فقال بلى بلى * قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان احدا تابع عبد العزيز الماجشون علي روايته عن محمد بن المنكدر عن سعيد علي بن ابراهيم بن سعد قد روی هذا الحدیث عن ابيه *

آمدم سعد را پس گفتم چه حدیث است که حدیث کرد مرا دان حدیث از تو عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و گفت شنیدم آن حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . م) و اگر چه این نبود پس گدگ (کر) باد هر دو گوش من و تحقیق روایت کرد این حدیث را شعبه از علي بن زید پس نه ذکر کرد عامر پسر سعد را *

۵۵ — خبر داد مرا محمد پسر وهب حرانی گفت حدیث کرد مرا مسكين پسر سكن گفت مسكين حدیث کرد مرا شعبه از علي پسر زید گفت علي شنیدم سعيد پسر مسيب را حدیث میکرد از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . م) گفت علي را ایا راضي ذهبي مدوي اينكه باشي تو از من بمنزلة هارون از موسى پس گفت علي رض اول آنکسي ام که راضي شدم پس پرسیدم سعد را بعد حدیث کردن سعيد ازو پس گفت سعد آری آری شنیدم این حدیث از ان حضرت * گفت ابو عبد الرحمن ذهبي دانستم تحقیق کسی تابع شد عبد العزيز الماجشون را بر روایت کردن او از محمد پسر منکدر از سعيد پسر مسيب از ابراهيم پسر سعد بر اينکه تحقیق ابراهيم پسر سعد تحقیق روایت کرد این حدیث را از پدر خود *

۵۳ — ابنان محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعنني ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى *

۵۴ — ابنان عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكنة عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله صلعم يقول لعلي رض حين خلفه في غزوة تبوك علي اهلته الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي * قال ابو عبد الرحمن و مدروي هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه عن غير حديث سعيد بن المسيب *

۵۳ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصري گفت محمد حديث کرد مارا محمد مراد ميدارد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهيم گفت شعبه شنيدم ابراهيم پسر سعد را حديث ميكرد از پدر خود از نبي (ص . خ . ل . م) تحقيق او گفت علي را ايا راضي مي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى *

۵۴ — خبر داد مارا عبيد الله پسر سعد بغدادي گفت حديث کرد مارا عمر گفت عمر حديث کرد مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حديث کرد مارا محمد پسر طلحة پسر زيد پسر مكنه از ابراهيم پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود تحقيق او شنيد پيغمبر خدا را (ص . خ . م) ميگفت علي را (خ . و) و آنكه خليفه کرد انحضرت علي را در جنگ تبوك بر اهل خود ايا نه راضي مي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق شان اينست كه ديست نبي بعد من * گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت کرده شد اين حديث از عامر پسر سعد از پدر او از غير حديث سعيد پسر مسيب *

۵۵ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا ابوبکر الحنفی قال حدثنا بکیر بن مسمار قال سمعت عامر بن سعد یقول قال معویة لسعد بن ابی وقاص ما بمنعک ان تسب ابن ابی طالب قال لا اسبه ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلعم لان یشکون لی واحدة منهم احب الی من حمر النعم لا اسبه ما ذكرت حین نزل علیه الوحی و اخذ علیا و ابنیه و فاطمة فادخلهم تحت ثوبه ثم قال رب هؤلاء اهلی و اهل بیتی و لا اسبه ما ذكرت حین خلفه فی غزوة تبوک و قال عای خافتنی مع النساء و الصبیان فقال اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبوة

۵۵ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت محمد بن حدیث کرد مارا ابوبکر حنفی گفت ابوبکر حدیث کرد مارا بکیر بن مسمار گفت بکیر بن سعد بن عامر بن سعد می گفت گفت معویة سعد بن ابی وقاص را چه چیز منع کرد ترا اینکه زبون گردانی تو پسر ابیطالب را گفت سعد نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم سه چیز را که گفت ای سه چیز را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) در اینده اینکه باشد برای من یکی از آنها درستتر است طرف من از قطار شتران سوخ رنگ نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و قتی که نازل شد بر آنحضرت وحی و گرفت آنحضرت علی را و هر دو پسران او را و فاطمه را پس داخل کرد آنحضرت ایشان را زیر چادر خود پستر گفت آنحضرت ای پروردگار من ایشان اهل من اند و اهل بیت من اند و نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و قتی که خلیفه کرد او را در جنگ تبوک (ن - که جنگ کرد آنحضرت آن جنگ را) و گفت علی رض خلیفه کودی تو مرا همراه زنان و طفلان پس گفت ای راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شای نیست که نیست

من بعدی ولا اسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم
لاعطين هذه الراية رجلا يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله
و يفتح الله على يديه (ن - بيده) فتناولنا فقال اين علي
ف قيل (ن - فقالوا) هو ارمذ فقال ادعوه فدعوه فبصق في عينيه
ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه (ن - عليه) قال فوالله ما
ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة *

۵۶ — حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن
الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا
(ن - علي بن ابي طالب) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

فبوة ارس من و نه زبون خواهم گفت او را ناکه ياد دارم روز خيبر وقتیکه
گفت پیغمبر خدا (د . خ . م .) هر اینه مراینه خواهم داد اين نيزه را
مرد را که دوست ميدارد او را خدا و رسول او را دوست ميدارد خدا
و رسول خدا را و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او (ن - بدست
او) پس گردن بلند کردیم برای آن نيزه پس گفت انحضرت کجاست علي
پس گفته شد (پس گفتند مردم) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود
طلب کنيد او را پس طلبيدند او را پس آب دهن انداخت در هر دو چشم
او پسترداد او نيزه را پس فتح کرد خدا بر هر دو دست او (ن - بدست
او) گفت سعد پس قسم خدا امنت به ذکر کرد علي را معويه بيکي حرف
تا اينکه خارج شد معويه از مدينه .

۵۶ — حديث کرد ما را محمد پسر بشار گفت حديث کرد ما را محمد
پسر شعبه ارحم از مصعب پسر سعد گفت مصعب خليفه کرد پیغمبر خدا
(د . خ . م .) علي را (ن - علي پسر ابيطالب را) در جنگ تبوک پس گفت
علي ای پیغمبر خدا خليفه میکني مرا در زبان و طفلان پس گفت انحضرت

تُخلفني في النساء و الصبيان فقال اما ترضي ان تكون ماني
بمنزلة هارون من موسى غير انه لاني بعدي * قال ابو عبد الرحمن
خالفه ليث فقال عن الحكم عن عائشة بنت سعد *

۵۷ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي
الخالدي قال انبانا المطلب عن ليث عن الحكم عن عائشة
بنيت سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك
انت مني بمنزلة (ن - مكان) هارون من موسى الا انه لا نبي
من بعدي * قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف
و الحديث فقد رواه عائشة بنت سعد *

۵۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن
الدراردي عن الحميد (ن - الجعيد) عن عائشة انها قالت

ايا راضي نبي شري اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى سواء
آنكه تحقيق حال اين است كه نيست نبي بعد من • گفت ابو عبد الرحمن
خلاف كرد محمد پسر شعبة را ليث پس گفت ليث اين حديث را از حكم
از عايشه دختر سعد •

۵۷ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي
گفت خبر داد مارا مطلب از ليث از حكم از عايشه دختر سعد از سعد
تحقيق پيغمبر خدا (د - خ - ل - م -) گفت علي را در جنگ تبوك تو
از من بمنزله (ن - مكان) هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست
كه نيست نبي از بعد من • گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد
دارنده تو است حديث را و نيست ضعيف و حديث پس تحقيق روايت
كرد او را عايشه دختر سعد *

۵۸ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو
مصعب از دراردي از حميد (ن - جعيد) از عايشه تحقيق (ن - از عايشه

(ن - عن ابيها) ان عليا رض خرج مع النبي صلعم حتى جاء ثنية الوداع يود من غزوة تبوك و خلف عليا فقال (ان - و علي يشكني و هو يقول) اتخافني مع الخوالف فقال له اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي (ن - الا النبوة) *

اختلاف علي بن شريك في هذا الحديث

۵۹ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار الكوفي قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا فطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن (قديم الكياني عن سعد بن ابي وقاص رض ان النبي صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى * و رواه اسرائيل عن عبد الله بن شريك عن الحراث بن مالك عن سعد *

از پدر عایشه) گفت تحقیق علی (خه و) بیرون آمد همراه نبی (ده خه له سه) تا اینکه آمد آنحضرت ثنیة الوداع را که نام مکان است ارزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفه کرد علی را پس گفت (ن - و علی شکایت میکرد و او میگفت) ایا خلیفه میکنی همراه پس ماندگان پس گفت آن حضرت علی را ایا راضی هستی شوی اینکه باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من (ن - مگر نبوت) *

این ذکر حالت کردن علی بن عبد الله بن شريك درین حدیث است

۵۹ - خبر داد ما را قاسم بن زكريا بن دينار کوفي گفت حدیث کرده ما را ابو نعیم گفت حدیث کرده ما را فطر از عبد الله بن شريك از عبد الله بن رقیم کیانی از سعد بن ابي وقاص (خه و) تحقیق نبی (ده خه سه) گفت علی را تو از من بمنزله هارون هست از موسی و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل از عبد الله بن شريك از حراث بن مالك از سعد *

۶۰ — انبأنا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو ابن قادم قال حدثنا اسرائيل عن عبد الله بن شريك عن الحرب عن مسلك قال سعيد بن مالك قال رسول الله صلعم غزا على ناقة الحمراء و خلف عاليا فجاء عاي حتى تعدى الناقة فقال يا رسول الله زعمت قرىش انك انما خلفتني انك استثقلتني و كرهت صحبتي و بكى فنادى رسول الله صلعم في الناس ما منكم احد الا و له حاجة باين ابي طالب اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي قال عاي رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم *

۶۱ — اخبرنا عمرو بن عاي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر يحيى كوفي گفتم حديث كرد مارا وعيل و او پسر قادم است گفتم حديث كرد مارا اسرفيل از عبد الله پسر شريك از حرب از مسلك گفت سعيد پسر مالك گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) جاگ كرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خليفه كرد علي را پس آمد علي تا ايكه تجاوز كرد ماده شتر را پس گفت اي پيغمبر خدا گمان بردند قريش تحقيق تو جزين نيست كه خليفه كردي مرا تحقيق تو ثميل داشتني تو مرا يا مكروه داشتني تو صحبت مرا و گريه كرد علي پس ندا و اواز كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) هر مردم نيست از شما كسي مگر حال انكه براي او حاجت هست به پسر ابي طالب ايا راضي نمي شوي ايضكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق شان ايست كه نيست ببي بعد من گفتم علي (د. خ. و) راضي شدم از خدا غالب و بزرگ و از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) *

۶۱ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفتم عمرو حديث كرد مارا يحيى

سعید قال حدثنا موسی الجهنی قال دخلت علی فاطمة بنت
عالي فقال لها وفيقي (وقفيضي) هل عندك شیء عن والدك
ثبتت قالت حدثتني اسماء بنت عمیس ان رسول الله
صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسی الا انه
لانبي بعدی *

۶۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا جعفر بن عون عن
موسی الجهنی قال ادركت فاطمة بنت علي رضه وهي ابنة ثمانین
سنة فقلت لها تحفظین عن ابیک شیئا قالت لا ولكن اخبرنی
(ن - سمعت) اسماء بنت عمیس انها سمعت رسول الله
صلعم يقول يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسی الا انه
لانبي من بعدی *

مراد میدارد عمرو از یحیی پسر سعد را گفت یحیی حدیث کرد ما را موسی
جهنی گفت موسی آمدم نزد فاطمه دختر علی رضه پس گفت موسی ما را
واقف کن مرا آیا نزدیک تو چیزی است از پدر تو ذات کرده شده گفتم
فاطمه حدیث کرد مرا اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل -
س -) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان
اینست که نیست نبی بعد من •

• ۶۲ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را
جعفر پسر عون از موسی جهنی گفت در باوقم فاطمه دختر علی را (خ - و)
و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس گفتم او را یاد میداری از پدر خود
چیزی را گفت نه و لکن خبر داد مرا (ن - شنیدم) اسماء دختر عمیس
تحقیق او شنیدم پیغمبر خدا را (د - خ - س -) میگفت ای علی تو من
بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی از بعد من •

۶۳ — انبانا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا ابو نعيم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهني عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

ذكر الاخوة

۶۴ — انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابوري و احمد بن عثمان بن حكيم اودى و اللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طاحه قال حدثنا اسباط عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس رضه ان عليا كان يقول في حياة رسول الله صلعم ان الله تعالى يقول (ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله لا ينقلب على عقبيه) فان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله لا ينقلب على عقبيه

۶۳ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حكيم گفت احمد حديث كرد مارا ابو نعيم گفت حديث كرد مارا حسن او پسر صالح است از موسى جهني از فاطمه بنت علي از اسماء دختر عميس تحقيق پيغمبر خدا (ص ۵۰) گفت علي را تو از من بمنزلة هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من *

ذكر برادر شدن علي است آنحضرت را

۶۴ خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر عبد الله نيسابوري و احمد پسر حكيم اودى و لفظ حديث كه بعد مذكور است براي محمد پسر يحيى است يعنى لفظ حديث كه احمد پسر عثمان نقل كرده اينجا بعينه مذكور نيست گفتند آن مرد و حديث كرد مارا عمرو پسر طلحه گفت عمرو حديث كرد مارا اسباط از سماك از عكرمة از پسر عباس (ص ۵۰) تحقيق علي بود كه ميگفت در زندگي پيغمبر خدا (ص ۵۰) تحقيق خدا تعالى ميفرمايد ايا پس اگر وفات خواهد يافت پيغمبر خدا يا قتل كرده خواهد شد برگشته خواهيد شد شما بر پاشده هاي خرد قسم خدا است و نه

بعد از هذان الله و الله لئن مات او قتل انقلبتم على اعقابكم
 لاقتلن على (ن - لاقتلن عليه) ما قائل عليه حتى اموت (و اقتل
 والله اني لاختوه و وليه و واثه و ابن عمه و من احق به مني *
 ۶۵ — اخبرني الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم
 قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربيعة
 بن ناجد ان رجلا قال لعلي بن ابي طالب رضه يا اميرالمومنين
 لم ورثك ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلعم او قال
 دعى رسول الله صلعم بني عبدالمطلب فصنع لهم صدا من طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خود بعد اینکه هدایت کرد مرا خدا
 و قسم خدا است هرآینه اگر وفات خواهم یافت آن حضرت یا قتل کرده
 خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هرآینه قتل
 خواهم کرد بر آنچه که گوینده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه
 شهادتی دهند کلمه شهادت را (ن - هرآینه هرآینه قتل خواهم کرد بر اینکه
 شهادتی دهند کلمه شهادت را) تا اینکه خراهم وفات یافت یا قتل خواهم شد
 قسم خداست تحقیق من هرآینه برادر آن حضرت ام و قریب او و وارث
 او ام و پسر عم او ام و کیست سزاوارتر آن حضرت از من *

۶۵ — خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر
 مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از
 ربيعة پسر نا حد تحقیق مرد گفت او مرد علي پسر اني طالب را (خه و) اي
 ۱۰۰. چرا و ارث شدی پسر عم خود را سوای عم خود را گفت علي
 جمع کرد پیغمبر خدا (د خه سه) یا گفت علي طلبید (†) پیغمبر خدا
 (د خه ل سه) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای ایشان يك
 اثار را از طعام گفت علي رضه پس خوردند بني عبدالمطلب تا اینکه سیر

(†) — شك راوی حدیث است که حضرت علي افظ جمع فرمود یا لفظ دعی *

قال فاكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا
بغمرة فشربوا حتى (درا و بقي الشراب كانه لم يمس او لم
يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاصة و الي
الناس عامة وقد رايتم من هذه الامة ما قد رأيتم فايكم يبالي عني
على ان يكون اخي و صاحبي و وارثي و وزيري فام يقيم اليه
احد فقامت اليه و كنت اصغر القوم سنا فقال اجلس ثم قال
ثلاث مرات كل ذاك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في
الثالثة فضرب بيده على يدي ثم قال انت اخي و صاحبي و وزيري
فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي *

همک شدند و باقی ماند طعام چنانکه بود او گویا که او طعام نه می کرده
شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانید پستور طلبید آب را پس
نوشیدند پسران عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقی ماند آب گویا
که او نه می کرده شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانیده یا نه
نوشیده شد (†) پس گفت آن حضرت ای پسران عبدالمطلب تحقیق
من فرستاده شده ام طرف شما از روی خاص و طرف مردم از روی عام و
تحقیق دیدید شما از بن اُمّت آنچه که تحقیق دیدید شما پس کدام شما
بیعت میکند مرا براینکه باشد آنکس برادر من و صاحب من و وارث من
و وزیر من پس نه استاد طرف آن حضرت کسی پس استاد طرف آن
حضرت و بودم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بنشین پستور فرمود سه
دفعه هر بار ابن استاده میشدم طرف او پس میشدم بنشین تا که بود
فرمودن آنحضرت آن کلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هردو
دست من پستور گفت تو برادر من است و صاحب من است و وزیر من
است پس بسبب این فرمودن وارث شدم پسر غم خود را مرای غم خود •

(†) — اینجا شك راویست که علي رضه لفظ لم بهمس فرمود یا لفظ لم يشرب •

۶۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عثمان قال حدثنا
عبدالله بن نمير قال حدثنا مالك بن مغول عن الحرب بن
حصين عن ابي سليمان الجهني قال سمعت ابا رضى على المنبر
يقول انا عبدالله و اخو رسوله *

ذكر قول النبي صلعم على مني وانا منه

۶۷ — انبأنا بشر بن هلال عن جعفر بن سليمان عن يزيد
المرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين رضى قال
قال رسول الله صلعم ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن
(ن - و هو ولي و ولي كل مومن) *

ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۶۸ — انبأنا احمد بن سليمان قال (ن - قال اخبرنا زيد

۶۶ — خبر داد ما را زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد ما را عثمان
گفت عثمان حديث كرد ما را عبدالله پسر نمير گفت عبدالله حديث كرد ما را
مالك پسر مغول از حرب پسر حصين از ابي سليمان جهني گفت ابي سليمان
شنيدم علي را (خ و) بر منبر مي فرمود من بدان خدا ام و برادر رسول او ام •
ابنم ذكر فرمودن نبوت (د . خ . ل . ه) علي از منست و من از و ام
۶۷ — خبر داد ما را بشر پسر هلال از جعفر پسر سليمان از يزيد
مرشك از مطرف پسر عبدالله از عمران پسر حصين (خ و) گفت
حصين گفت پيغمبر خدا (د . خ . ه . و) تحقيق علي از منست و من
از و ام و او ولي هر مومن است •

اين ذكر اختلاف علي ابي اسحاق مست در بين مذهب

۶۸ — خبر داد ما را احمد پسر سليمان [گفت احمد حديث كرد ما را

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق (حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني و انا منه فقامت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال وقف على ههنا فحدثني به * و رواه اسرائيل فقال عن ابي اسحاق عن البراء (و قال قال رسول الله صلعم لعلي انت مني و انا منك رواه القاسم بن يزيد المخزومي عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة و هاني عن عاي *)

۶۹ — انبأنا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

يحيى بن آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحق [ن -] گفت احمد خبر داد مارا زبد پسر حباب گفت زده حديث کرد مارا شريك گفت شريك حديث کرد مارا ابو اسحق (گفت ابي اسحاق حديث کرد مارا حبشي پسر جنادة سکونی گفت حبشي شنيدم پيغمبر خدا را (د - خ - ل - م) ميفرمود علي از منست و من از و ام پس گفتم ابي اسحاق را تو شنيدني آن حديث را از انحضرت پس گفت ابو اسحاق ايستاده شد علي اينجا پس حديث کرد مارا بان حديث و روايت کرد آن حديث را اسرائيل پس گفت اسرائيل از ابي اسحاق از براء (خ - و) گفت براء گفت پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) علي را تو از منست و من از تو ام * روايت کرد ان حديث را قاسم پسر يزيد مخزومي از اسرائيل از ابي اسحاق از هبيرة و هاني از علي *

۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حديث کرد مارا قاسم

و او پسر يزيد حرمي است گفت قاسم حديث کرد مارا اسرائيل از ابي

الحرمي قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم
و هاني بن هاني (عن) علي (رض) قال لما صدرنا من مكة اذا
بنت (ن - ابنة) حمزة تذاذي يا عم يا عم فتناولها علي (رض) و
اخذها فقال لفاطمة (ن - لصاحبه) دونك ابنة عمك فحملتها
فاختصم فيها علي و جعفر و زيد فقال علي انا اخذها (ن -
اخذتها) وهي ابنة عمي قال جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و
قال زيد ابنة اخي ففضي بها رسول الله صاعم لخالتها و قال
الخاله بمنزلة الام و قال لعلي انت مني و انا منك و قال الجعفر
اشبهت خلقي و خلقي قال لزيد انت اخونا (ن - مولانا) *

اسحاق از هبيرة پسر مريم و هاني پسر هاني! از علي (خه و) گفتم علي
هرگاه كه صادر شديم و آمديم از مكه ناگاه دختر حمزه اواز ميداد اي
عمو من اي عمو من پس رسيد او را علي (خه و) و گرفت او! پس گفتم
علي فاطمه را (ن - صاحب خود را) نرديك نو هست دختر عمو تو پس
بو داشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مذاقشه كرد و آن دختر علي
و جعفر و زيد پس گفتم علي من گيرنده او ام (ن - گرفتم او را) و اين
دختر عمو من است گفتم جعفر دختر عمو من است و خاله او زير من است
و گفتم زيد دختر برادر من است پس حكم كرد بان دختر پيغمبر خدا
(ده خه ل - نه) براي خاله او و فرمود خاله پسر را مادر است و گفتم
علي را نو از من است و من از تو ام و فرمود جعفر را مشايه شدي خلقت
و پيدايش مرا و خلق مرا و گفتم زيد را اي زيد تو برادر من است (ن -
دوست كرده شده ما هستي) *

ذکر قول النبی صغلم علی کفستی

۷۰ — انبأنا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا الاخوص
بن حراب قال حدثنا يونس بن ابي اسحق عن زيد بن يذيع عن
ابي ذر رضى قال (قال) (سول الله صاعم لينتھن بنو وکيعة او لا بعثن
اليهم رجلا کنفسي يتقدم فيهم امری فيقتل المتانلة و يسبى
الذرية فما راعني الا و کف عمر في حجزتي من خلفي قال من
تعاني قال (ن - قلت) ما اياک اعاني و لا صاحبک قال فمن
تعاني قال خاصف النعل قال و عالى يخصف نعل (ن - النعل) *

این ذکر فرمودن پیغمبر است (د . خ . ه) علی شان ذات
من است

۶۰ — خبر داد مارا عیاس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد
مارا اخرص پسر حراب گفت اخرص حدیث کرد مارا یونس پسر ابي اسحق
از زيد پسر یذیع از ابي ذر (د . خ . و) گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه . و)
هرایده هراینه باز خواهند ماند پسران و کيعة که قبیلک کفار عرب بود یا
هرایده هرایده خواهند فرستاد مورد را نه مثل ذات منست خواهد رسانید
در آنها حکم مرا پس قتل خواهد کرد جدگ کدزدگان را و بندی خواهد کرد
ذریعت آنها را پس نه ترس کرد مرا و کف دست زد عمر در کمر بند من از
پس من گفت عمر کدام کس را مراد میداری فرمود انحضرت نه ترا مراد
میدارم و نه صاحب ترا گفت عمر بن خطاب پس کدام کس را مراد میداری
گفت (ن - گفتم) انحضرت دوزنده پای پوش را گفت عمر فاروق و علی
میدرزد پای پوش را و حضرت علی کناره پای پوش انحضرت میدوخت *

ذکر قول النبی صلعم لعلي انت صفی و امینی

۷۱ — انبانا زکریا بن یحیی قال انبانا ابن ابی عمر و ابو مردان قال (قَالَ) حدثنا عبد العزيز عن يزيد بن عبد الله بن أسامة بن الهاد عن محمد بن نافع بن عجلان عن ابيه عن علي (ع) قال قال النبي صلعم اما انت يا علي صفي و اميني *

ذکر قول النبی صلعم لا یودی عنی الا انا و علی

۷۲ — انبانا بشاره قال حدثنا عثمان و عبد الصمد قالا حدثنا حديثا حماد بن سلمة عن سماک بن حرب عن انس رض قال

این ذکر فرمودن نبی (دخول) علی را (خود) تو دوست منی و امانت دار منی

۷۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا خبر داد مرا پسر ابی عمر و ابو مروان گفت هریکی ابن ابی عمر و ابو مروان حدیث کرد مرا عبد العزیز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عجلان از پدر خود از علی (ع) گفت علی رض فرمود دبی (دخول) (ع) ایاده تو ای علی دوست منی و امانت دار منی *

این ذکر فرمودن نبی (دخول) را (خود) نه ادا خواهد کرد از طرف من بگر من یا علی

۷۲ — خبر داد مرا بشاره گفت بشاره حدیث کرد مرا عثمان و عبد الصمد گفت عثمان و عبد الصمد حدیث کرد مرا حدیثی را حماد پسر اسامه از سماک پسر حرب از انس (ع) گفت انس فرستاد نبی (دخول) (ع) را

بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عنى الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياه *

۷۳ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال رسول الله صلعم عالى مني و انا منه و لا يودي عنى الا انا او عالى *

ذكر توجيه النبي صلعم مع عالى رضه

۷۴ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عفان و عبد الصمد قالا حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه اياها *

سورۃ براءة را همراه ابي بكر صديق رضه پستقر طلبيد انحضرت ابي بكر صديق را پس فرمود نه لايق است اينكه رسا ند اين سورۃ براءة را از طرف من مگر مرد از اهل من پس طلبيد انحضرت علي را پس داد او را آن سورۃ براءة را *
۷۳ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان گفت احمد حديث کرد مارا يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از حبشي پسر جنادة سکوني گفت حبشي گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) علي از منست و من از او ام و نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من يا علي *

اين ذکر و جمع . بيان فرمودن نبی (د . خ . ل . م) همراه علی (خ . و)

۷۴ — خبر داد مارا محمد پسر بشار گفت محمد حديث کرد مارا عفان و عبد الصمد گفت ان هر دو حديث کرد مارا حماد پسر سلمة از سمات پسر حرب از انس گفت انس فرستاد نبي (د . خ . ل . م) به سورۃ براءة همراه ابي بكر پستقر طلبيد انحضرت ابي بكر را رضه پس فرمود نه لايق است اينكه مرد اين سورۃ براءة را مگر مرد از اهل من پس طاہيد علي را و داد او را آن سورۃ را *

۷۵ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابو نوح

فراذ عن يونس بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن زيد بن
 يزيع عن علي ان رسول الله صلعم بعث براءة الى اهل مكة مع
 ابي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ هذا الكتاب فامض به الى
 اهل مكة قال فالحقته و اخذت الكتاب منه قال فانصرف ابو بكر
 و هو كئيب قال يا رسول الله انزل في شئى قال لا الا اني امرت
 ان ابلغه انا او رجل من اهل بيتي *

۷۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن عمر
 قال حدثنا اسباط عن قطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن
 رقيم عن سعد قال بعث رسول الله صلعم ابا بكر ببراءة حتى اذا

۷۵ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد
 مارا ابو نوح فراذ از یونس پسر ابي اسحاق از زید پسر یزیع از علي تحقیق
 پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) فرستاد سورۃ براءة را طرف اهل مکه همراه
 ابي بکر رضه پسترقابع کرد او را بعلي پس فرمود علي بگیر این کتاب را
 پس بمر او را طرف اهل مکه گفت حضرت مرتضی علی پس لاحق شدم
 ابي بکر صدیق را و گرفتم کتاب را ازو گفت علي رضه پس باز گشت ابو بکر
 صدیق رضه و حال آنکه او محزون و شکسته از غم بود گفت ابو بکر صدیق
 اي پیغمبر خدا ابا نازل شد در حق من چیزی گفت انحضرت ده مگر تحقیق
 من حکم کرده شدم اینک رسانم آن کتاب را من بامر از اهل بیت من .
 ۷۶ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا عبد الله

پسر عمر گفت عبد الله حدیث کرد مارا اسباط از قطر از عبد الله پسر شریک
 از عبد الله پسر رقیم از سعد گفت سعد فرستاد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
 ابا بکر صدیق را به سورۃ براءة تا اینکه وقتی که بود او در بعض راه فرستاد

كان ببعض الطريق (رسل عالياً فاخذوها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر
في نفسه قال فقال له رسول الله صلعم انه لا يودي عني الا انا او
(جل مني *

۷۷ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي
قردة بن موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثني عبد الله بن
عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلعم حين
(رجع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر عاي الحج فائداً معه
حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصبح (ن - قرب الصبح) ثم استوى
ليكبر فسمع الزعوة خلف ظهره فوقف عاي (ن - عن) التكبير

عای را پس گرفت علی آن سوره را . ابوبکر رضه پستقر سیر کرد عای مرتضی
و رفت به آن سوره پس یافت ابوبکر صدیق در ذات خود حزن را گشت
راوی حدیث که سعد است پس فرمود ابوبکر صدیق را پیغمبر خدا (خ . د .
خ . ه .) تحقیق آن سوره نراة نخواهد رسانید از طرف من مگر من یا
مرد که از من است .

۷۷ — خبر داد ما اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق
خاندنم بر ابي قرده پسر موسی پسر طارق از ابي جريح گفت ابي جريح
حدیث کرده مرا عدا الله پسر عثمان پسر خثیم از ابي (زبیر از جابر) (خ . و)
تحقیق نبی (د . خ . ل . ه .) و فتیکه رجوع فرمود الحضرت از عمرة جعرانه
که نام مکاء است فرستاد الحضرت ابا بکر را رجوع پس اقبال کردیم همراه
ابوبکر صدیق تا ای که وقتیکه بودیم در حج که نام موضع است آذان داد
ابوبکر صبح را (ن - ذ دیک شد صبح) پستقر قابم شد ابوبکر تا ای که تکبیر
فهاز گوید پس شنید ابوبکر آواز کردن شقر پس پشت خود پس توقف کرد بر

فقال هذا زعوة ناقة رسول الله صلعم لقد بدأ الرسول (ن - رسول الله) صلعم في الحج فاعلمه ان يكون رسول الله صلعم فنصاي معه فاذا عاي كرم الله وجهه عليها فقال له ابوبكر امير ام رسول قال لا بل رسول ازسلي رسول الله صلعم ببراءة اقرأها على الناس في موسم الحج (موافقا بحج) فقدمنا مكة فلما كان قبل الترويه وبدم قام ابوبكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابوبكر خطب

(ن - از) تكبير پس گفت ابوبكر اين آواز ماده شمر پيغمبر خدا است (د - خ - ل - م) هر ابدت تحذيق اينكه ايندا كرد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) در حج پس شايد كه او مرد آندد اينكه باشد او پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس نماز خواندم همراه حضرت پي داگاه علي است بزرگ كند خدا ذات او را بران ماده شمر پس گفت او را ابوبكر امير است يا رسول است گفت حضرت علي نه بلكه رسول هستم ورسندان مرا پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) نه سورة براءة خواندم آنرا بر مردم در موسم حج (ن - موافق به حج) پس آمديم مكه را پس هرگاه كه شد پيش روز نروند بلك روز بعدي هشتم ذي حجة استاذه شد ابوبكر صديق پس خواند در مردم پس حدث كرد ان مردم را از اعمال و افعال حج نا اينكه و قديكه فارغ شد ابوبكر استاذه شد علي (خ - و) پس خواند بر مردم سورة براءة را نا اينكه حقم كرد آنرا پستور ديرون آمديم همراه ابوبكر تا اينكه وقديكه شد وز عرفة پرخواست ابوبكر پس خط خواند در مردم پس حديث كرد انهارا از اعمال و اعمال حج نا اينكه فارغ شد ابوبكر رضي استاذه شد علي (خ - و) پس خواند بر مردم سورة براءة را نا اينكه ختم كرد او را پس هرگاه كه شد ابوبكر

الناس فحدثهم عن افاضتهم و عن نكرهم و عن مناسكهم ولما فرغ
قام علي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النفر
الاول قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم كيف ينفرون و كيف
يرمون فعلمهم مناسكهم فلما فرغ قام فقرأ علي براءة حتى ختمها *

ذكر قول النبي صلعم من كنت وليد فعلي (ن - فهذا) وليه

۷۸ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن حماد

قال اخبرنا ابو واثقة عن سليمان قال حدثنا حبيب بن ابي
سائب عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم رض قال لما رجع رسول

صديق خطبه خواند در مردمان پس حديث كرد ایشان را از روان
شدن ایشان كه از عروات بسوی ما و ارقبانی كردن ایشان و از اعمال
و اعمال حج ایشان پس هرگاه كه فارغ شد ابوبكر صديق استقاده شد
مرتضی علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد او را پس
هرگاه ده شد در اول بارگشتن حاجیان بعني روز دوازدهم ایستاده شد
ابوبكر پس خطبه خواند در مردم پس حديث كرد ایشان را چگونگی باز
میگردید و چگونه می اندازند سنگ ریزه ها را پس تعلیم كرد ایشان ر
اعمال و افعال حج ایشان را پس هرگاه كه فارغ شد ابوبكر رض استقاده شد
علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد آنها *

ابو ذر فرمودن نبی است (د. خ. م) انكس كه یاشم دوست

او پس علی است (ن - پس این است) دوست او

۷۸ — خير داد ما را محمد پسر مقای گفت محمد حديث كرد ما را

يحيى پسر حماد گفت يحيى خبر داد ما را ابو واثقة از سليمان گشت سليمان
حديث كرد ما را حبيب پسر ابي - ثب ارابي طفيل از زيد پسر ارقم
(د. و) گفت زيد هرگاه رجوع كرد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) از حج
واع و رخصت فرمود الحضرت در آن حج مردمان را و بعد ان حج نكرد

الله صلعم من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکمت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیته فاطمورا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا الحوض ثم قال ان الله مولائی و انا ولی کل مومن ثم اخذ بید علی رض فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم رال من والاه و عاد من عاداه فقلت لزید سمعته من رسول الله صلعم قال ما کان فی الدرجات احد الا راه عبذیه و سمعه باذنیه *

۷۹ — انبانا [محمد بن العلاء] (ن - ابو کریب محمد بن العرقی الکوفی) قال حدثنا ابو معاریة قال حدثنا الاعمش عن [سعد

و باری شد انحضرت غدیر خم را که قام موضع است حکم کرد بدرجات یعنی بایستاده کردن مہر پس ایستاده کرده شد پستور فرمود گویا که من تحقیق طلبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن مرد و بزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن مرد و پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد بر حوض کوثر پستور فرمود تحقیق خدا دوست منست و من دوست او مومن ام پستور گرفت دست علی را (خه و) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست دوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتم زید را شنیدی توان حدیث از رسول خدا (ده خه ن - م) گفت زید نبود در درجات کسی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید آن امر را بهر دو گوش خود *

۷۹ — خبر داد مارا [محمد پسر علاء گفت محمد] (ن - ابو کریب محمد پسر عراقی کوفی گفت ابو کریب) حدیث کرد مارا ابو معاریة گفت حدیث کرد مارا اعمش از [سعید پسر عبیده از ابی بریده] (ن - سعید

بن عبدة عن ابي بريدة [ن - سعيد بن جبير عن ابن بريدة]
 عن ابيه قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية و استعمل علينا
 رضى فلما رجعنا سألنا كيف رأيتكم صاحبكم فاما انا شكوتك و
 لما شكاه غمري فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبرا ن - مكبرا
 فاذا رجه رسول الله صلى الله عليه وسلم قد احمر فقل من كنت رايه فعلي و اياه *
 ۸۰ - انبأنا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن ابي عيينة عن الحكم عن سعيد بن جبير عن ابن
 عباس رضى قال حدثني بريدة قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم مع علي الى
 اليمن فرأيت معه جفوة ان - منه جفوة فلما رجعت شكوتك الي

پسر عمیر از پسر بريدة (از پدر خود گفت فرستاد ما را پیغمبر خدا (د . خ .
 ل . م) در یازده ار لشکر و عامل کرد بر ما علی را (خ . و) پس هرگاه که
 رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب
 خود را یعنی علی مرتضی را پس اما من شکایت کردم علی را و هرگاه که
 شکایت کرد علی را نیز من (ن - پس اما شکایت نکردم علی مرتضی را من
 و اما شکایت او را غیر من) پس برداشتم سر خود را و دادم من مرد سر
 فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت (د . خ . ل . م) تحقیق سرخ شد از
 خشم پس گفت آنکس که باشم دوست او پس علی هست دوست او .

۸۰ - حدیث کرد ما را محمد پسر معاذی گفت محمد حدیث کرد ما را
 ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابي عیینة از حکم
 از سعید پسر جبیر از عباس (خ . و) گفت ابن عباس حدیث کرد ما را
 بريدة گفت بريدة فرستاد ما را ببي (د . خ . م .) همراه علی رضى طرف
 یمن پس دادم همراه او بدی را (ن - از علی بدی را) پس هرگاه رجوع
 کردم شکوة کردم علی را طرف نبی (د . خ . ل . م) پس بلاد کرد
 آنحضرت سر مبارک خود را طرف من و فرمود اي بريدة آنکس که باشم
 دوست کرده شده او پس علی است دوست کرده شده او .

النبي صلعم فرفع رأسه الي و قال يا بريدة من كنت مولاه فعلي * مولاه *

۸۱ — انبانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد

الملك بن ابي عبيدة قال حدثنا الحكم بن سعيد بن جبير
[عن ابن عباس رض قال حدثني بريدة فان بعث النبي صلعم عليا
علي (ايمن) (ن - عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع
علي رضي الى اليمن فرأيت معه جفوة فقربت علي النبي صلعم)
فذكرت عليا رضي فاقصته فجعل رسول الله صلعم يتعذر وجهه و قال
يا بريدة انت اولي بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول
الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه *

۸۲ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي

قال انبانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن عن ابيه ان
سعدا قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلي مولاه *

۸۱ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا ابو نعيم
گفت ابو نعيم حديث کرد مارا عبد الملك پسر ابي عبيدة گفت عبد الملك
حديث کرد مارا حكم از سعيد پسر جبير [از پسر عباس (خ و) گفت
پسر عباس حديث کرد مارا بريدة گفت بريدة فرستاد ببي (د خ ل م)
علي را بر يمن] (ن - از پسر عباس از بريدة گفت بريدة خارج شدم
همراه علي (خ و) سوى يه پس ديدم ارومى را پس آمدم نديك
نبي (د خ ل م) پس دكر كردم علي را (خ و) پس نقصان ديان
كردم او را پس شروع كرد پيغمبر خدا (د خ ل م) تغيير مي فرمود
روى مبارك خود را و فرمود اي بريدة ابايستم بهتر به مومنان از ذات
هاي ايشان گفتم آري اي پيغمبر خدا گفت انحضرت آنكس كه باشم
دوست كرده شده او پس علي است دوست كرده شده او *

۸۲ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا نصر

پسر علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد پسر ايمن

۸۳ — انبانا فقیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن عوف عن میمون بن ابی عبد الله رضه قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاة فعلي مولاة *

۸۴ — انبانا فقیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن میمون بن ابی عبد الله قال قال زید بن ارقم رضه قام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال الستم تعلمون انی اولی بكل مومن و مومنة من نفسه قالوا بلی نشهد لانک اولی بكل مومن من نفسه قال فانی من کنت مولاة فهذا مولاة و اخذ بید علی *

۸۵ — انبانا محمد بن یحیی بن عبد الله الذی شاپوری و احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا عبید بن موسی قال انبانا

از پدر خود تحقیق سعد گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته شد او *

۸۴ — خبر داد مارا فقیبه پسر سعید گفت فقیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از عوف از میمون پسر ابی عبد الله (د. خ. و) گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. م.) آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته شد او *

۸۴ — خبر داد مارا فقیبه پسر سعید گفت فقیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از میمون پسر ابی عبد الله گفت پسر ابی عبد الله گفت زید پسر ارقم (د. خ. و) استفاده شد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) پس شکر کرد خدا را و ثنا کرد بر او تعالی پس فرمود ایانه شما می دانید تحقیق من بهتر ام بهر مومن و مومنه از ذات او گفتند مردم آری شاهد می دهیم هر اینه تو بهتر است به هر مومن از ذات او فرمود پس تحقیق من آنکس که باشم دوست داشته شد او پس اینست دوست داشته شد او و گرفت انحضرت دست علی را *

۸۵ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر عبد الله ذی شاپوری و احمد پسر عثمان پسر حکیم گفتند ان هر دو حدیث کرد مارا عبید پسر موسی

هانی بن ایوب عن طلحة الايامی . قال حدثنا عمیر بن سعد انه
سمع علیا و هو ینشد فی الرحبة من سمع (رسول الله صلعم یقول
من كنت مولا فعای مولا ففام بضعة عشر فشهدوا *

۸۶ — انبانا محمد بن الحنفی قال حدثنا محمد قال
حدثنا شعبه بن ابی اسحق قال سمعت سعید بن وهب قال قام
خمسة او ستة من اصحاب النبی صلعم فشهدوا ان رسول الله
صلعم قال من كنت مولا فعای مولا *

۸۷ — انبانا علی بن محمد بن علی قاضی المصیصه قال
حدثنا خلف قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحاق قال حدثني
سعید بن وهب انه قام بما یایه ستة و قال زید بن یزید و قام بما

گفت سعید بن وهب ما را هانی بن ایوب و طلحة ایامی گفت حدیث کرد
ما را عمیر بن سعد تحقیق او سعید بن وهب را و حال آنکه او سوال میکرد
در مکان - وای مسجد کدام مر - شاید پیغمبر خدا را (د . خ . م) می
فرمود آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته
شد او پس ایستاده شد پاره ده کس پس شهادت دادند که ما سعید را
۸۶ — خبر داد ما را محمد بن سعید گفت محمد بن وهب کرد ما را

محمد گفت محمد حدیث کرد ما را شعبه بن ابی اسحق گفت سعید بن وهب
اسحاق شایدم سعید بن وهب را گفت سعید ایستاده شد و با نش
از اصحاب نبی (د . خ . ل . م) پس شامی دادند تحقیق پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م) گفت آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی
است دوست داشته شد او *

۸۷ — خبر داد ما را علی بن محمد بن علی قاضی مصیصه گفت علی
حدیث کرد ما را خلف گفت خلف حدیث کرد ما را اسرائیل از ابی اسحاق
گفت ابی اسحاق حدیث کرد ما را سعید بن وهب تحقیق شان اندست که
ایستاده شد و آنچه در فصل و در جانب سعید شش مرد و گنت زید بن

یا ایها نبی سئمة فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول من كنت
مولا فاعلي مولا *

۸۸ — انبأ ابو داود قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا
شريك قال حدثنا ابو اسحاق عن زيد بن يذیع قال سمعت علي بن
ابی طالب رضی اللہ عنہ يقول یا منیر الکعبة ای منشد الله رجلا لا اشد
الا اصحاب محمد صلعم الی سمع رسول صلعم يوم غدیر خم يقول
من كنت مولا فاعلي مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام
سئمة من جاذب المنبر و سئمة من الجاذب الاخر (ن - من جانب
المنبر الاخر) فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول ذلك * قال
شريك فقلت ای اسحاق الی سمعت البراء بن عازب رضی اللہ عنہ یحدث

یدیع و ایستاده شد از آن طرف که متصل بود از طرف صرا شش مرد پس شاهدي
دادند که تحقیق آن مردم شایدند پیغمبر خدا را (د . خ . م) می گفت
آنکس که باشم دوست کرده شد او پس علي است دوست کرده شد او .
۸۸ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حدیث کرد مارا عمران پسر
ابان گفت عمران حدیث کرد مارا شريك گفت شريك حدیث کرد مارا
اسحاق از زيد پسر یذیع گفت زيد شنیدم علي پسر ابی طالب را (خ . و)
می گفت بر منبر کوفه تحقیق من قسم دهاده ام بخدا مرد را نه قسم میدهم
مگر اصحاب محمد را (د . خ . ل . م) ای شذیدان مردم پیغمبر خدا را
(د . خ . م) روز غدیر خم که نام مکان است گفت انحضرت آنکس که
باشم دوست کرده شد او پس علي است دوست کرده شد او ای بار خدا یا
دوست دار آنکس را که دوست دارد علي را و دشمن دار آنکس را که
دشمن داشت علي را پس ایستاده شد شش مرد از طرف منبر و شش مرد
از طرف دیگر (طرف منبر آخر یعنی طرف دیگر منبر) پس شاهدي
دادند که تحقیق آنها شایدند پیغمبر خدا را (د . خ . ل . م) می فرمود
این را * گفت شريك پس گفتم ای اسحاق را آیا شنیدی تو دراء پسر
عازب را (خ . و) حدیث می کرد باین حدیث از پیغمبر خدا گفت ابو اسحاق

بهذا عن رسول الله صلعم قال نعم * قال ابو عبد الرحمن عمران بن
 هان الواسطي ليس بقوي في الحديث *

ذكر قول النبي صلعم علم ، ولي كل مومن من بعدي

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا جعفر بعزي ابن سليمان عن (يزيد بن مطرف) (ن) -
 يزيد (الرشك عن مطرف) بن عبد الله عن عمران بن حصين
 (ن) قال بعث (ن - جهز) رسول الله صلعم جيشا و استعمل عليهم
 علي بن ابي طالب (ن - فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا
 عليه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلعم فقالوا اذا
 لقينا رسول الله صلعم فنشكو عليه) (ن -) اخبرناه ما صنع) و كان
 المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلعم فسلموا عليه

آری گفت ابو عبد الرحمن عمران بن امام الواسطی نیست قوی در حدیث .

ابن ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ل . ه) علی ولی

هر مومنت از پس من

۸۹ — حدیث کرد مارا احمد بن شعیب گفت احمد بن خبر داد مارا
 قتیبه بن سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا جعفر بن ایسر سلیمان بن
 عبد الله از عمران بن حصین (د . خ . و) گفت فرستاد (ن -) ساخت و آماده
 کرد (پیغمبر خدا) (د . خ . ه) لشکر را و عامل کرد بر او شان علی بن
 ابي طالب را (د . خ . و) پس گذشت در گروهی از لشکر پس رسید کدیوک
 را پس نگاه کردند آن مردم درو و عقد و عهد کردند چهار مردم از اصحاب
 پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه) پس شکایت خواهم کرد برو (ن -) خبر
 خواهیم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علی) و بودند مسلمانان
 و تنگی که رجوع میکردند از سفر ابتدا میکردند به پیغمبر خدا (د . خ .
 ل . ه) پس سلام میکردند بر آنحضرت پسر باز میکردند طرف

ثم انصرفوا الى احوالهم فلما قدمت المصرية فسلموا على النبي عليه السلام فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان علي بن ابي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مؤمن من بعدي *

ذكر قول النبي صلعم علي وليكم مرقضى (ن - من بعدي)

۹۰ - حدثنا (ن - اخبرنا) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خانهای خود پس هرگاه که آمد گروهی از لشکر پس سلام کردند بر نبی برو سلام ایستاد یکی از چهار مردم پس گفت ای پیغمبر خدا ایا نمی بینی تحقیق علی پسر ابی طالب کرد چنین و چنین یعنی کفیزک گرفته پس روی گردانید از او پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس ایستاده شد دوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد سوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد چهارم مرد پس گفت مانند آنچه که هر سه گفتند پس روی مبارک گردانید طرف آن چهار مردم پیغمبر خدا (د . خ . م) حال آنکه غصه شناخته می شد در روی مبارک آنحضرت پس گفت آنحضرت چه اراده می دارید از علی تحقیق علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است از پس من *

ذكر فرودن ناسی است (د . خ . ل . م) علی دوست

شما است بر پسنیده (ن - از پس من)

۹۰ - خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را

واصل بن عبد الاعلی الكوفي عن ابي فضیل (ن - ابن فضیل)
 عن الاصلح عن عبد الله بن بريد عن ابيه قال بعثنا رسول الله
 صلعم الى اليمن مع خالد بن الوليد و بعث عليا علي جيش
 آخر و قال ان التقيتما فعلى كرم الله وجهه على الناس و ان
 تفرقتما فكل واحد منكما على حدة فلقينا بنبي زيد من اهل
 اليمن و ظهر المسلمون على المشركين فقاتلنا المقاتلة و سبينا
 الذرية فاصطفى علي جارية لنفسه [من اي] (ن - منهن)
 فكتب بذلك خالد بن الوليد الى النبي صلعم و امرني ان
 اتال منه قال فدفعتم الكتاب اليه و نلت من علي رفع فتغبر
 [وجهه اي النبي صلعم فقلت هذا مكان العايد بعثني مع

واصل پسر عبد الاعلی کوفی از ابي فضیل از اصلح از عبد الله پسر بريد
 از پدر خود گشت پدر او فرستاد مرا پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) طرف
 يمن همراه خالد پسر ولید و فرستاد آنحضرت علي را سردار کرده بر لشکر
 ديگر و گفت اگر ملاقات خواهيد کرد هر دو يعني خالد و علي رضي الله
 عنهما پس علي است بخند خدا ذات او را سردار بر مردم و اگر جدا
 خواهيد شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علي حده است پس
 جنگ كرديم بنبي زيد را كه قبيله از اهل يمن بودند و غالب شدند
 مسلمانان بر كفار پس قتل كرديم جنگ كنندگان را و بندي كرديم ذريت
 آنها را پس چيد علي رض كنيزك را برای ذات خود از پدر من پس
 نوشت ابن حقيقت را خالد پسر ولید طرف نبي (د - خ - ل - م) و
 حكم كرد مرا اينكه رسانم ازو آن مكذوب را گفت رادي پس دفع كردم
 آن كتاب را طرف آنحضرت و شكایت كردم از علي (ح - و) پس متغير شد
 [روی مبارك او ای نبي (د - خ - ل - م) پس گفتم اين جای پناه گيرنده
 است بخدا يعني پناه ميگيرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم كردی مرا بفرمانبرداری او

رجل و الزمته بطاعته فبلغت ما أرسلت به فقال رسول الله صلعم لي لا تقعن ! (ن - وجه رسول الله صلعم و قال لا تعصين) يا بريدة في علي فان علي مني و انا منه و هو وليكم بعدي *

ذكر قول النبي صلعم من سب عليا فقد سبني

۹۱ — ابنا احمد بن شعيب قال اخبرنا العباس بن محمد الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر (ن - زكريا) قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي قال دخلت على ام سلمة رض فقلت اتسب رسول الله صلعم تقول قلت سبحان الله او معاذ الله قالت سمعت رسول الله صلعم يقول من سب عليا فقد سبني *

پس رسانیدم آنچه بزرگوار و مستفاد شده ام از چهره پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . م) مرا البته قافلی قرار می بویسد [(ن - رری . مبارک پیغمبر خدا) (د . خ . ل . م .) و فرموده بدگوئی کن (در علی پس تحقیق علی از دست و من از علی ام و اودوست شما است پس من *

این ذکر فرودن نبی است (د . خ . ل . م) آنکس که

زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

۹۱ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد مرا یحیی پسر ابي بكر گفت یحیی حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق از ابي عبد الله جدلي گفت داخل شدم بر ام سلمه (خ . و) پس گفت ام سلمه ایا زبون میگوئی پیغمبر خدا را (د . خ . م) پرهیز کنی گفتم پاک است خدا یا پناه خدا بکلمه او شك راری ابو اسحاق است که سبحان الله گفت ابو عبد الله یا معاذ الله گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . م) می گفت آنکس که زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا *

۹۲ — انبا احمد بن شعيب قال اخبرنا عبد الله بن واصل بن عبد الله الكوفي قال حدثنا جعفر بن عون عن شقيق (ن - سعد) بن ابي عبد الله قال حدثني ا جعفر بن ابي بكر بن خالد بن عهقة . (ن - ابو بكر بن خالد بن عهقة) قال (أيت سعد بن مالك رض بالمدينة فقال ذكر ابي انكم لتسبون عليا فقلت قد فعلنا قال لعلك سببته قلت معاذ الله وال لا تسبه فلو رضع المنشار على مفرتي على ان اسب عليا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول الله صلعم الترهيب في موالاته و الترهيب في معاداته *

۹۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الجبالي (ن - الحبال) قال حدثنا مصعب بن

۹۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى كوفي گفت مهد الاعلى حديث كرد مارا جعفر پسر عون ار شقيق (ن - سعد) پسر ابي عبد الله گنت شقيق حديث كرد مارا جعفر پسر ابي بكر پسر خالد پسر عهقة (ن - عهقة) گفت جعفر ديدم سعد پسر مالك را (خ - و) در مدينه پي گفت سعد ذكر كرده شد مرا كه تحقيق شما هراينه سب مي كديد علي را پس گفتم تحقيق كرديم گنت سعد شايد كه تو زبون گفته باشي اورا گفتم پناه طلبیده شد بخدا ازين گناه گنت نه زبون خواهي گفت علي را پس اگر نهاده شود ارة بر سر من اينكه سب كدم علي را نه سب خواهم كرد علي را بعد آنچه كه شنيدم از پيغمبر خدا (د - خ - م -) رغبت كنائيدن در دوستي او و ترسانيدن در دشمني او *

۹۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا هارون پسر عبد الله بغدادی جبالي گنت هارون حديث كرد مارا

المقدام قال حدثنا فطرو (ن - مطرف) بن خليفة عن ابي الطفيل
و اخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطرو
(ن - مطرف) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع علي الناس
في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول
(ن - قال) في غدير خم ما سمع فقام أناس فشهدوا ان (رسول الله صلعم
قال يوم غدير خم الستم تعلمون اني اواي بالمؤمنين من انفسهم
و هو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في
نفسى منه شىء فلقيت زيد بن ارقم رضى فاخبرته فقال وما تذكر
اذا (ن - و ما تشكو) سمعته من رسول الله صلعم واللفظ لابي داود *

مصعب پسر مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا دطر پسر خليفة از ابي
الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا
محمد پسر سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطر پسر ابي طفيل
عامر پسر واثله گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جای اواي مسجد
پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را که شنيد پيغمبر خدا را
(د . خ . ل . م) مي فرمود (ن - فرمود) در موضع غدير خم
انچيز که شنيد پس استفاده شد مردم پس شاعدي دادند تحقيق پيغمبر
خدا (د . خ . م) گفت روز غدير خم ايا نه شما مي دانيد که تحقيق
من بهتر ام مؤمنون را از ذالهاي ايشان دران حالیکه انحضرت استفاده
بود پستو گرفت دست علي را پس گفت انکس که باشم دوست کرده شده
او پس علي است دوست او اي الله درست دار انکس را که دوست دارد
علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس
بيرون آمدم و در ذات من از طرف علي چيزی بود پس ملاقات کردم
زيد پسر ارقم را (د . خ . و) پس خبر دادم او را پس گيت زيد و چه
انکار (ن - شکوه) ميکني تو من شنيدم آن حديث را از رسول خدا
(د . خ . م) و لفظ حديث برای ابو داود است *

۹۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني ابو عبد الرحمن
 ذكرنا بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم
 قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب
 عن المهاجر بن سمار (ن - سمار) عن عايشة بنت سعد و عامر
 بن سعد عن سعد ان (سول الله صلعم خطب وقال اما بعد
 ايها الناس فاني وايكم قالوا صدقت ثم اخذ بيد علي فرمعهما ثم
 قال هذا راي و المودي عني وال اللهم من والاه و عاد اللهم [
 (ن - وال الله من والاه و عاد الله) من عاداه *

۹۵ — انبانا احمد بن عثمان († البصري ابو الجوزا قال
 اخبرنا ابن عتبة بنت سعد عن سعد قال حدثنا ابن عبيدة
 و هو هذ بن خالد البصري عن عايشة بنت سعد عن سعد (ض)

۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا ابو
 عبد الرحمن ذكرنا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا
 محمد پسر عبد الرحيم گفت محمد خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم
 حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مرا موسى پسر يعقوب از
 مهاجر پسر شمار از عايشه دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق
 پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) خطبه خواند پس فرمود اما اي مردمان پس
 تحقيق من دوست شما ام گفتند مردم راست گفتي تو پس گرفت الحضر
 دست علي را پس برداشت افرا پس گفت اين دوست من است و ادا
 كننده است احكام را از طرف من دوست دار اي الله انكس را كه
 دوست دارد علي را و دشمن داراي الله انكس را كه دشمن دارد او را *

۹۵ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان († بصری ابو جوزا گفت احمد
 خبر داد مارا پسر عتبة دختر سعد از سعد) گفت احمد حديث كرد مارا
 پسر عبيدة و او هذ بن خالد بصری است از عايشه دختر سعد از سعد

قال اخذ رسول الله صلعم بيد علي فخطب فحمد الله تعالى
و اثنى عليه ثم قال الستم تعلمون (ن - الم تعلمون اني اولي
بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي
وفرعها و قال من كنت مولاة (ن - وليه) فهذا وليه و ان الله
يوالي من والاه و يعادي من عاداه *

۹۶ — اذباذا احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى
قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن سمار
(ن - سمار) قال اخبرني عائشة بنت سعد عن سعد رض قال
كان مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما باغ
تديرخم وقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما
اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

(خ - و) گفت سعد گرفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) دست علی
را پس خطبه خواند پس شکو گفت خدا تعالی را و ثنا گفت بر او پستو
گفت ایها نه شما میدادید که تحقیق من بهتر ام بشما از ذلتی شما
گذشتد ای راست گفتی ای پیغمبر خدا پستو گرفت دست علی را پس
مردن کرد او را و گفت آنکس که باشم دوست کرده شده او پس این است
دوست کرده او و تحقیق خدا دوست میدارد آنکس را که دوست
داشت او را و دشمن دارد آنکس را که دشمن داشت علی را *

۹۶ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را زکریا
پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد ما را یعقوب پسر جعفر پسر ابی کثیر از
مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داد ما را عائشه دختر سعد از سعد
(خ - و) گفت سعد بودیم ما همراه پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) در راه
مکه و حال آنکه الحضرت متوجه بود طرف مکه پس هرگاه رسید الحضرت
تديرخم را توقف کرد مردم پستو باز گردانید آنکس را که پیشتر رفته بود و
لاحق شد او را آنکس که پس مانده بود پس هرگاه که مجتمع شد مردم

اللهم اشهد ثلث مرات يقولها ثم قال ايها الناس من وليكم قالوا
الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فاقامه فقال من كان
الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه *

ذكر الترفيب في حب علي رض و ذكر دعاء النبي

صلعم لمن احبه و ذكر دعائه علي من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل
(ن- ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد
الجليل بن عطية قال حدثنا عبد الله بن بريدة قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرمود ای مردم ایا رسانیدم احکام مردم گفتند آری گفت
ای بار خدایا شاهدی میدهم سه دفعه می فرمود آن کلمه را بستر گفت
ای مردم کیست دوست شما گفتند مردم خدا و پیغمبر را دانا تر است
سه دفعه فرمود لفظ ایها الناس را پس گرفت دست علی را پس برداشت
آنها پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس این است
دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و
دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را *

این ذکر رغبت کنانیدن است در دوستی علی (خ و)
و ذکر دعای نبی است (د و ه) برای آنکس که دوست
داشت علی را و ذکر دعای بد فرمودن آنحضرت را
بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد ما را
اسحاق پسر اسمعيل پسر راهويه گفت اسحاق خبر داد ما را نضر پسر
شميل گفت نضر حديث کرد ما را عبد الجليل پسر عطيه گفت عبد الجليل
حديث کرد ما را عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله حديث کرد ما را پدر من

قال لم يكن (ن - لم اجد) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا علي بعض علي فبعث ذلك الرجل علي خيل فصحبته و ما صحبتته الا علي بغض علي فاصاب سببا فكتب الى النبي صلعم ان يبعث اليه من يخمسه فبعث اليها عليا و في السبي وصيفة من افضل السبي فاما خمسه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فاتانا و رأسه يقطر فقلنا ما هذا فقال لم تروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوقعتم عليها فكتب و بعثني مصدقا لكتابه الى النبي صلعم مصدقا لما

گفت پدر من نبود (ن - نیاافتم) کسی از مردم دشمن تر طرف من از علي پسو ابطالب تا اينکه دوست ميداشتم مردی را از قبیله قريش نه دوست داشتم او را مگر بر دشمنی علي پس فرستاد آنحضرت اين مرد را بر لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت علي پس رسيد آن مرد بندي را پس دوش آن مرد طرف نبي (د - خ - م -) اينکه فرستاد طرف آن مرد انکس را که پنج حصه کند او را پس فرستاد آنحضرت طرف ما علي را و در بندي کديزک بود از بهادر بندي پس هرگاه که پنج حصه کرد او را گشت آن کديز در خمس و پنجم حصه پستور پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کديز در اهل بيت نبي (د - خ - ل - م -) پستور پنج حصه کرد آن پنجم حصه را پس گشت آن کديزک در آل علي پس آمد نزد ما و حال اينکه سر او مي چديد از آب پس گفتم چيست اين پس گفت ايا نمي بينيد کديزک را گشت در خمس پس گشت در اهل بيت نبي (د - خ - ل - م -) پستور گشت در آل علي پس بدگوشي کردم توان کديز پس دوش آن مرد و فرستاد مرا دران حالیکه تصديق و راست گنده ام کتاب او را طرف نبي (د - خ - ل - م -)

قال في علي فجعلت اقول عليه صدقا و يقول صدق فامسك بيدي رسول الله صلعم و قال اتبغض عاليا فقلت نعم فقال لي لاتبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حبا فوالذي نفسي بيده انصيب آل علي في الخمس افضل من وصيفة فما كان احد بعد رسول الله صلعم احب (ن - افضل) الي من علي رضي قال عبد الله بن بريدة و الله ما كان في الحديث بيني و بين النبي صلعم غير ابي *

۹۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الحسن بن حريث المروزي قال حدثني الفضل بن موسى عن الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي كرم الله وجهه في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم

دران حالیکه تصدیق کفند ام برای آن چیز که گفت علی پس شروع کردم که بگویم دران حضرت از روی راست گفت آن مرد پس گرفت دست مرا پیغمبر خدا (د . خ . م) و گفت ای دشمن میداری علی را پس گفت آری پس گفت مرا نه دشمن دار او را و اگر باشی تو که دوست میداری او را پس زیاده کن برای او دوستی را پس قسم است ان خدای را که ذات من در دست قدرت اوست البته حصه آل علی در خمس بهتر است از جاریه بریده گوید پس بود کسی بعد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) دوست تر (ن - بهتر) طرف من از علی (خ . و) گفت عید الله پس بریده قسم خدا است نبود در حدیث در میان من و در میان نبی (د . خ . ل . م) سوای پدر من *

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را حسین پسر حربت مروزی گفت حسین حدیث کرد مرا فضل پسر موسی از امش از ابی اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علی بزرگ کفند خدا ذات او را در جای سرای مسجد سوگند می دهیم بخدا انکس را که بشنید پیغمبر خدا را (د . خ . ل . م) روز غدیر خم میگفت خدا (ن . م)

یَقُولُ [اَللهُ وَاَبِي وَ اَنَا] (ن - اِنَّ اِلَهَهُ وَ (رَسُولُهُ) وَلِيَّ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ مِنْ كُنْتَ وَاَبِيهِ فَهَذَا وَاَبِيهِ اَللَّهُمَّ وَاَلِ مِنْ وَاِلَاهُ وَ عَادَ
 مِنْ عَادَاهُ وَ اَنْصُرْ مِنْ نَصْرِهِ [قَالَ سَعِيدٌ فَقَامَ] (ن - قَالَ فَقَالَ
 سَعِيدٌ قَامَ) اِلَى جَنْبِی سِتَّةٌ وَ قَالَ زَيْدُ بْنُ یَزِیْعَ (ن - مِنْ یَزِیْعَ)
 قَامَ مِنْ عِنْدِی سِتَّةٌ وَ قَالَ عَمْرُو [بِنْ مَرَّةٍ وَ سَاقِ الْحَدِیْثِ]
 (ن - ذِي مَرِي أَحِبَّ مِنْ أَحِبِّهِ وَ ابْغُضْ مِنْ ابْغُضِهِ وَ سَاقِ
 الْحَدِیْثِ - (رَوَاهُ اسْرَائِیْلُ عَنْ اَبِی اسْحَاقَ عَنْ عَمْرُو ذِي مَرِي) *
 ۹۹ — اَنْبَاَنَا اَحْمَدُ بْنُ شَعِیْبٍ قَالَ اَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ
 بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا خُلَفُ بْنُ تَمِيمٍ قَالَ حَدَّثَنَا اسْرَائِیْلُ قَالَ
 حَدَّثَنَا اَبُو اسْحَاقَ عَنْ عَمْرُو ذِي مَرِي قَالَ شَهِدْتُ عَلِيًّا فِي الرَّحْبَةِ

تحقیق خدا و رسول او) دوست منست و من دوست مومنان ام و انکس
 که باشم دوست او پس این علی دوست اوست ای بار خدا دوست دار
 انکس را که دوست دارد او را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد او را و
 یاری کن انکس را که یاری کند او را گفت سعید پس استاده شد (ن -
 گفت ابواسحاق پس گفت سعید ایستاده شد) طرف پهلوی من شش نفر و
 گفت زید پسر یزید از نزد من (ن - ایستاده شد) شش نفر و گفت عمرو
 پسر مَرَّة و روان کرد حدیث تا آخر (ن - گفت عمرو ذی مری دوست
 میدارم انکس را که دوست داشت علی را و دشمن میدارم انکس را که
 دشمن داشت علی را و روان کرد حدیث را تا آخر روایت کرد او را اسرائیل
 از ابی اسحاق از عمرو ذی مری)

۹۹ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را علی
 پسر محمد پسر علی گفت علی حدیث کرد ما را خلف پسر تمیم گفت
 خلف پسر تمیم حدیث کرد ما را اسرائیل گفت اسرائیل حدیث کرد ما را
 ابو اسحاق از عمرو ذی مری گفت عمرو حاضر شدم علی را در جای و راغ
 ۱۰۰ — قسم میداد یاران محمد را (د . خ . ل . م) کدام شما شنید

يُنشد اصحاب محمد صلعم ايكم سمع رسول الله صلعم يوم غدير خم ما قال فقام أناس فشهدوا [انهم سمعوا] (ن - ان) رسول الله صلعم قال من كنت مولاة [فعلي] (ن - فان عليا) مولاة الله والهم وال من والاة و عاد من عاداة و احب من احبة و ابغض من ابغضة و انصر من نصره (ن - انصره) *

ذكر الفرق بين المومن و المنافق

۱۰۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو كرييب محمد بن العلاء الكوفي قال حدثنا معوية عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن ذر بن حبيش عن هاي [رض] (ن - كه) قال قال الله الذي فلق الحبة و برأ النجمة انه لعهد النبي الامي صلعم لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق *

پیغمبر خدا را (د - خ - ل - م) روز غدیر خم که فرمود ایستاده شد مردم پس شاهی دادند تحقیق ایشان هستند تحقیق شهادت پیغمبر خدا را (د - خ - م) گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است (ن - پس تحقیق علی است) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را *

این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را ابو کریب محمد پسر علاء کوفی گفت محمد حدیث کرد ما را معویه از اعمش از عدی پسر ثابت از ذر پسر حبیش از علی (خ - و) گفت قسم خداست چنین خدا که رویانیده دانه را و پیدا کرد جان را تحقیق شان اینست که عهد کرد نبی امی (د - خ - ل - م) نه دوست خواهد داشت مرا یعنی علی را مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

۱۰۱ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا واصل بن عدي
 الاعلى بن واصل الكوفي قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن عدي
 بن ثابت عن زر بن حبيش عن علي رضي الله عنه قال عهد النبي صلى الله عليه وسلم
 انه لا يحبني الا مومن ولا يبغضني الا منافق *

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن
 عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال انبانا الاعمش عن عدي
 عن زر قال قال علي انه لعهد النبي الامي (ن - الامر الي)
 انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق *

ذكر ضرب المثل الذي ضربته رسول الله صلى الله عليه وسلم

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا واصل
 پسر عبد الاعلى گفت واصل حديث كرد عمارا پسر واصل كوفي گفت
 واصل حديث كرد مارا وكيع از اعمش از عدي پسر ثابت از زر پسر حبيش از
 علي (خ - و) گفت علي عهد كرد طرف من نبي (د - خ - و) تحقيق
 شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد
 داشت مرا مگر منافق *

۱۰۲ — خبر داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خبر داد مارا
 فضل پسر موسى گفت فضل خبر داد مارا اعمش از عدي از زر گفت در
 گفت علي تحقيق شان اينست كه هرايضا عهد كرد نبي امي حكم را طرف
 من كه تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه
 دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

ذكر ضرب مثل چنین که زد آن را پيغمبر خدا (د - خ - و)
 برای علي (خ - و)

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال
حدثنا ابو جعفر الابار عن الحكم بن عبد الملك عن الحرث بن
حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى ع م ابغضته اليهود حتى
اتهموا امه و احبته النصارى حتى انزاهوا بالمنزلة التي ليس له •

ذكر منزلة علي بن ابي طالب (ك) وقربه من النبي
صلعم و لزوجه و حب رسول الله صلعم له

۱۰۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن
مسعود البصري قال حدثنا خالد عن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله بن المبارك المخزومي گفت گفت ابو جعفر حديث
کرد مارا يحيى بن معين گفت يحيى بن معين حديث کرد مارا ابو جعفر ابار از
حكم بن عبد الملك از حرث بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناجد
از علي (خ و) گفت علي گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اي
علي در تو مثل است از عيسى برو سلام دشمن داشت او را يهود تا اينكه
تهمت کرد مادر او را و دوست داشت او را نصارى تا اينكه نزل کردند او را
به مرتبه چدين مرتبه كه نبود براى او •

این ذکر علی، سر ابيطالب است بزرگ کند خدا ذات او را
و ذکر نزدیک شدن او از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)
و ذکر پیوسته شدن او و ذکر دوست داشتن پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م)

۱۰۴ — خير داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن شعيب خبر داد مارا
اسماعيل بن مسعود بصري گفت اسماعيل حديث کرد مارا خالد از شعبة

عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين
 قولوا يوم التقى الجمعان فتاب الله عليه ثم اصاب ذنبا فقتلوه
 وسأله عن علي رضي فقال لا تسأل عنه الا ترى قرب منزله من
 [(سواء)] (ن - رسول الله صلعم) *

۱۰۵ — أخبرني احمد بن شعيب قال أخبرني هلال بن
 العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال حدثنا زهير عن ابي
 اسحاق عن العلاء عن عزار قال سألت عبد الله بن عمرو رضي فقلت
 الا تحدثني عن علي وعثمان قال اما علي فهذا بيته من بيت
 رسول الله صلعم ولا احديثك عنه بخبره واما عثمان فانه اذنب ذنبا
 عظيما يوم أحد فعفى الله عنه و اذنب فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه *

از ابي اسحاق از علاء گفت علاء سوال كرد مردی پسر عمر را از عثمان
 گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم كه روی گردانیدند روزيكه ملاقات
 كرد دو جماعت پس قبول توبه كرد خدا براو پستتر رسید گناه را پس
 قتل كردند مردم او را و پیرسید آن مرد پسر عمر را از علي (خ و)
 پس گفت پسر عمر نه پرس ازوايا نهی بیخي نزدیک شدن مكان او از
 پیغمبر خدا (د خ ل - -) *

۱۰۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر كرد مرا هلال
 پسر علاء پسر هلال گفت هلال حدیث كرد ما را حسين گفت حسين حدیث
 كرد ما را زهير از ابي اسحاق از علاء از عزار پرسیدم عبدالله
 پسر عمر را (خ و) پس گفتم ایا نه حدیث میکند از علي وعثمان گفت
 عبدالله پسر عمر اما علي پس این خانه او هست از خانه پیغمبر خدا
 (د خ ل - -) و نه حدیث میکند ترا از علي سوای آن حدیث زیرا كه
 آن حدیث در فضایل او كافی است و اما عثمان پس تحقیق او گناه كرد
 بزرگ روز جنگ أحد كه روی گردانید پس بخشید خدا گناه او از
 و گناه كرد در میان شما گناه خرد پس قتل كردید شما او را *

۱۰۶ — ابن ابی احمد بن شعبه قال أخبرنا أحمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله قال أخبرنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن العلاء بن غراز قال سألت ابن عمر رضي و هو في مسجد رسول الله صلعم عن علي و عثمان فقال اما علي فلا تسئلني عنه و انظر الى قرب منزله من النبي صلعم ما بي المسجد بدنه غير بيته و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظيما تولى يوم النقي الجمعان فعفى الله عنه و غفر لكم و اذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه *

۱۰۷ — أخبرني أحمد بن شعيب قال أخبرنا اسمعيل بن يعقوب بن اسمعيل قال حدثنا [ابن موسى و هو محمد] (ن - ابو موسى و محمد) بن موسى بن ابي قال حدثنا ابي عن عطاء

۱۰۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد پسر سليمان حديث کرد مارا عبيد الله گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از علاء پسر غراز گفت علاء پرسيدم پسر عمر را (خ - و) حال انكه او در مسجد پيغمبر خدا بود (د - خ - م) از علي و عثمان پس گفت اما علي پس نه سوال كن مرا از و نظر كن طرف نزديك شدن مكان او از نبي (د - خ - ل - م) نيست در مسجد خانه موي خانه او و اما عثمان پس تحقيق او گناه كود گناه بزرگ دوي گردانيد و در بيه ملاقات كرد جماعه مسلمانان و كفار پس بخشيد خدا گناه او و بخشيد شما را و گناه كرد درميان شما گناه كمتر اين پس قتل كرديد شما او را *

۱۰۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر يعقوب پسر اسمعيل گفت اسمعيل پسر يعقوب حديث کرد ما را [پسر موسى و او محمد پسر موسى پسر اعين است] (ن - ابو موسى و محمد پسر موسى پسر اعين) گفت موسى حديث کرد مارا پدر من

عن سعيد بن عبيدة قال جاء رجل الى ابن عمر فسأله عن علي رضي
لوقال لا تسئلني عن علي رضي ولكن انظر الي بيته من بيوت رسول
الله صلعم قال فاذى ابغضه قال ابغضك الله عز وجل *

۱۰۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال
بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسين بن عباس قال حدثنا زهير
قال حدثنا ابو اسحاق قال سأل ابو عبد الرحمن بن خالد (قثم)
بن العباس رضي عن ابن دوح علي رضي رسول الله صلعم قال انه
كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوما * قال (ابو عبد الرحمن خالفه
زيد بن ابي انيسة فقال خالد بن قثم *

از عطاء از سعيد پسر عبيدة گفت سعيد آمد مرد طرف پسر عمر پس پرسيد
اورا از علي (خ . و) پس گفت پسر عمر نه سوال كن مرا از علي
(خ . و) لكن نظر كن طرف خانه او از خانه هاي پيغمبر خدا (د .
خ . ل . م .) گفت مرد پس تحقيق من دشمن ميدارم اورا گفت پسر
عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای شمالي و بزرگ *

۱۰۸ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا
هلال پسر علاء پسر هلال گفت هلال پسر علاء حديث كرد مارا حسين پسر
عباس گفت پسر عباس حديث كرد مارا زهير گفت زهير حديث كرد مارا ابو
اسحاق گفت ابو اسحاق پرسيد ابو عبد الرحمن پسر خالد (قثم) پسر عباس
را (خ . و) از كجا وارث شد علي رضي پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م .)
گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاحق شدن و معكم
فرما و سخت تر ما بالحضرت از روي پيغمبر شدن * گفت ابو عبد الرحمن
مخالفت كرد در روايت كردن ابو اسحاق را زيد پسر ابي انيسة پس گفت
زيد خالد پسر قثم يعني زيد گفت كه ابو عبد الرحمن از خالد سوال
كرد نه از پسر خالد *

۱۰۹ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا هلال بن
العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي
اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما لعلي ورث جدك رسول
الله صاعم دون جدك و هو عمه قال ان عليا كان اولنا به لحوقا
و اشدنا به لزقا *

۱۱۰ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عبدالرحيم
المروزي قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا يونس بن
ابي اسحاق عن عمرو بن حريث عن النعمان بن بشير قال
استاذن ابوبكر على النبي صلعم فسمع صوت عايشة عاليا
و هي تقول والله قد (ن - لقد) علمت ان عليا احب اليك
من اسي فاهوى اليها ابوبكر ليلطمها و قال يا بنت فلانة اراك

۱۰۹ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هلال
پسر علاء گفت هلال حديث كرد مارا پدر من گفت پدر من حديث كرد
مارا عبيد الله از زيد از ابي اسحاق از خالد پسر قثم تحقيق شان اينست
كه گفته شد خالد را چيست علي را كه وارث شد جد ترا پيغمبر خدا را
(د . خ . ل . م) سواي جد تو و حال آنكه او يعني عباس رضه عمو
الحضرت است گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاحق
شدن و محكم تر ما بالحضرت از روي پيوسته شدن *

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا عبدالرحيم
مروزي گفت عبد الرحيم خبر داد مارا عمرو پسر محمد گفت عمرو خبر داد
مارا يونس پسر ابي اسحاق از عمرو پسر حريث از نعمان پسر بشير گفت
نعمان طلب اذن آمدن كرد ابوبكر بر نبي (د . خ . ل . م) پس شنيد
آواز عايشه بلند شونده و اين ميگفت قسم خدا است هر ايكه تحقيق
دانستم تحقيق علي دوست تر است طرف تو از پدر من پس قصد كرد طرف

تُرفعین صوتک علی رسول الله صلعم فاسمک رسول الله صلعم
و خرج ابوبکر مغضبا فقتل رسول الله صلعم یا عایشة کیف رأیتنی
ابعدنک من الرجال ثم استأذن ابو بکر بعد ذاک و قد اصطلم
رسول الله صلعم و عایشة فقال ادخلانی فی السلام کما ادخلتہ انی
فی الحرب فقال رسول صلعم قد فعلنا *

۱۱۱ — اخبرنی احمد بن شعب بن قال اخبرنی محمد بن آدم
بن سلیمان المصيصی قال حدثنا ابی عیبة عن ابی اسحاق
عن جمیع و هو بن عمیر قال دخلت مع ابی (ن - سی) عایشة
و انا غلام فذكرت لها علیا رضی اللہ عنہما ما رايت من رجال کان احب الی
رسول الله صلعم منه و لا امرأة احب الی رسول الله صلعم من امرأته *

از ابوبکر تا که طایفه زند و گفت ای شرفدار من بیستم قرا بلند می
کدی آواز خود را بر پیغمبر خدا (ن - خ - ل - م) پس گرفت ابی بکر
صدیق را پیغمبر خدا (ن - خ - ل - م) و بدو رفت ابوبکر
خشمناک پس گفت پیغمبر خدا (ن - خ - ل - م) ای عایشه چه گوی
دیدي تو مرا بعید کردم تا ازان مرد بسدر طلب اذن آمدن کرد ابوبکر
بعد این و حال آنکه بنی صلح نموده بود پیغمبر خدا (ن - خ - ل - م)
و عایشه پس گفت ابوبکر صدیق داخل کند مرا در اینجا چه آنکه داخل
کردید شما مرا در حجب پس گفت پیغمبر خدا (ن - خ - ل - م)
تصفیق کردیم ترا داخل در صلح یعنی اذن آمدن دادیم در صلح *

۱۱۱ — خبر داد مرا احمد بن شعیب گفت احمد بن خبر داد مرا
محمد بن آدم بن سلیمان مصيصی گفت محمد بن حدیث کرد ابی عیبة
از پدر خود از ابی اسحاق از جمیع و از پدر عمیر است گفت چون آمد
مرا پدر (ن - مادر) خود نزدیک عایشه و حال آنکه من طفل بودم پس
ذکر کردم برای عایشه علی را (خ - و) پس گفت عایشه ندیدم مرد
را که بود دوست تر طرف پیغمبر خدا (ن - خ - ل - م) از علی و نه دیدم
زن را دوست تر طرف پیغمبر خدا (ن - خ - ل - م) از زن علی *

۱۱۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن علي
 البصري قال حدثني عبد العزيز بن النضر قال سمعنا - سمعنا
 (سمعت) بن رجاء الزبيدي عن ابن اسحاق الشيباني عن جهم بن عمير
 قال دخلت مع امي علي عابشة (و) فسمعتها تسأله (ان - فسالته)
 من وراء الحجاب من اي (و) فقلت سألتني عن رجل ما اعلم
 احدا كان احب الي (رسول الله صلعم منه ولا احب الله من امرائه *
 ۱۱۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى
 قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان عن جعفر الاحمر عن
 عبد الله بن عطاء عن ابي هريرة قل جاء رجل الي ابي فساله اي
 الناس احب الي (رسول الله صلعم فقال (ن - قال) كان احب الناس
 الي (رسول الله صلعم من النساء فاطمة و من الرجال علي و) *

۱۱۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 عمرو پسر علي بصري گفت عمرو حديث كرد مارا عبد العزيز پسر خطاب
 گفت عبد العزيز حديث كرد مارا احمد پسر اسماعيل پسر رباحي زيدي
 از ابي اسحاق شيباني از جهم بن عمير گفت آدم هه هه هه مادر خود فؤديك
 عايشه (و) پس شايه اوزا بچيز ه سوال ميكود مادر من عايشه را از
 بيرون پرده از علي (و) كه عايشه سوال كودي تو مرا از مرد
 كه نمي دانم كسي را كه بود دوست طرف پيغمبر خدا (د - خ - ل - م)
 از و نه دوست تر طرف ان حضرت از او *

۱۱۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا زكريا
 پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا ابراهيم پسر هه هه گفت ابراهيم
 حديث كرد مارا شاذان از جعفر الاحمر از عبد الله پسر عطاء از ابي هريرة
 گفت ابي هريرة آمد مرد طرف پدر من پس پرسيد ان مرد پدر مرا كه
 کدام مردم دوست تو بود طرف پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس گفت
 بود دوست تر مردم طرف پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) از زنان فاطمه و

قال ابو عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث *

ذکر منواله علم رضى من رسول الله صلعم

عند دخوله مساء بيته و سكونه

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن

وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحيم

قال حدثني زيد عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير

عن عبد الله بن يحيى انه سمع عليا رضى يقول كنت ادخل على

نبي الله صلعم كل ليلة فان كان يصلي سجد فدخلت و ان لم

يكن يصلي اذن لي فدخلت *

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي (خ. و) . گفت ابو عبد الرحمن پسر عطا نيست قوي در حديث

ذکر مرتبه علي (خ. و) از پسر عمير خدا (د. خ. ل. م.)

نزدیک داخل شدن علي شب خانه آنحضرت و آرمیدن علي

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد

پسر وهب گفت محمد حديث كرد مرا محمد پسر سلمه گفت محمد پسر

سلمه حديث كرد مرا ابو عبد الرحيم گفت ابو عبد الرحيم حديث كرد مرا

زيد از حرث از ابي زرعة پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يحيى تحقيق

عبد الله شنيد علي را (خ. و) ميگفت بودم كه داخل ميشدم در

پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) هر شب پس اگر بود آن حضرت كه نماز

مي خواند تسبيح مي گفتم پس داخل ميشدم و اگر نبود كه نماز ميخواند

اذن ميداد مرا پس داخل مي شدم *

۱۱۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا

یحیی قال حدثنا محمد بن عبید و ابو کامل قاله حدثنا عبد الواحد بن زیاد قال حدثنا عماره بن الققاع بن الحرث عن الحرب العکلی عن ابی زرعۃ بن عمر بن جریر عن عبد الله بن یحیی قال قال علی رضه کانت لی ساعۃ من السحر ادخل فیها علی رسول الله صلعم فان کان فی صلاته سبیح و کان اذنه لی و ان لم یکن فی صلاته اذن لی *

ذکر الاختلاف علی المغیره فی هذا الحديث

۱۱۶ — أخبرني أحمد بن شعيب قال أخبرني محمد بن قدامة المصيصي قال حدثنا جرير عن المغيرة عن الحرث عن أبي زرعۃ بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن يحيى عن علي رضه قال كانت

پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا محمد پسر عبید و ابو کامل گفت محمد و ابو کامل حدیث کرد مارا عبد الواحد پسر ریان گفت عبد الواحد حدیث کرد مارا عماره پسر ققاع پسر حرث از حرب عکلی از ابی زرعۃ پسر عمر پسر جریر از عبد الله پسر یحیی گفت عبد الله گفت علی (خ و) بود برای من ساعتی از صبح داخل می شدم در آن ساعت بود پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) پس اگر می بود در نماز خود سبحان الله می گفت و بود حکم او مرا و اگر نمی بود در نماز خود حکم میداد مرا •

این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا محمد پسر قدامة مصیصی گفت قدامة حدیث کرد مارا جریر از مغیره از حرث از ابی زرعۃ پسر عمر گفت ابی زرعۃ حدیث کرد مارا عبد الله پسر یحیی از علی (خ . و) گفت علی بود مرا از پیغمبر خدا (د . خ .

لي من رسول الله صلعم ساعة من السحر اتيته فيها و اذا اتيته استاذنت و ان وجدته يصلي سبع و ان وجدته غارغا اذن لي *

۱۱۷ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن

عبيد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن

الحجرت العدائي عن ابن يحيى قال قال علي عليه السلام كان لي

من رسول الله صلعم مدخلان مدخل بالليل و مدخل بالنهار

فكنت اذا دخلت بالنهار فاقبض علي * قال ابو عبد الرحمن خالفه

شرحبيد بن مدرک في اسناده و وافقه علي قوله فنحن *

۱۱۸ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا القاسم بن زكريا

بن دينار قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني شرحبيد يعني بن

مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

ل . م . ن) ساعتی از صبح می آمدم نزد آن حضرت در آن ساعت و وقتی که

می آمدم آنحضرت را طلب حکم می کردم و اگر می یافتم او را که نماز

* بخواند تسبیح میگفت اگر می یافتم او را فارغ حکم میداد مرا *

۱۱۷ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب كه اب احمد خبر داد مرا محمد

پسر عبيد پسر محمد كوفي كه اب محمد پسر عبيد حديث كرد ما را ابن

عباس از مغيرة از حوث عدائي ا ابن يحيى كه اب علي بود سلام بود

مرا از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م . ن) دو وقت آمدم آمدن در شب و

آمدن در روز پس بودم و قتيكه مي آمدم در شب آرا از گلو میداد مرا * گفت

ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را شرحبيد پسر مدرک در اسناد

ای حديث موافقت كرد آنها بر قول علي قاضح *

۱۱۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب كه اب احمد خبر داد ما را قاسم

پسر زكريا پسر دينار كه اب قاسم حديث كرد ما را ابو اسامة كه اب اسامة

حديث كرد مرا شرحبيد يعني پسر مدرک جعفري كه اب شرحبيد حديث

عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ صَاحِبَ مَطَهْرَةٍ عَلِيٌّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ (رَضَ) كَأَنْتَ لِي
مَنْزِلَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ فَكُنْتَ أَنْبِيَهُ
كُلِّ شَعْرٍ فَأَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتُمْ أَنْصَرَفْتُمْ
إِلَى أَهْلِي وَالْأَخْلَافِ عَلَيْهِ *

۱۱۹ — إِنْ بَانَ أَحْمَدُ بْنُ شَعِيبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ
قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْمَسَاوِرِ قَالَ حَدَّثَنَا عَوْفٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ
[هَنْدِ الْحَبْلِيِّ قَالَ] (ن - هَذَا يَلِ الْحَبْلِيِّ عَنْ عَلِيٍّ (رَضَ) قَالَ
عَلِيٌّ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعَ اعْطَانِي (ن - اعْطَيْتِ) وَ
إِذَا سَكَتَ ابْتَدَانِي *

۱۲۰ — إِنْ بَانَ أَحْمَدُ بْنُ شَعِيبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنَا مَعَاوِيَةُ (ن - أَبُو مَعَاوِيَةَ) قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ

کرد مرا عبد الله پسر یحییٰ حضرمی از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابه
علی یعنی آفتابه بودار علی گفت پدر او گفت علی (خ - و) بود مرا
متر به از پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) ده بود برای کسی از مردم
پس بودم می آمدم نزد آنحضرت هر صبح پس میگفتم السلام علیک ای
نبی خدا پس اگر اواز گلو می داد بر میگشتم طرف خانه خود و اگر تلخنج
نمی کزد داخل میشدم برو *

۱۱۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا ابومساور گفت ابومساور حدیث
کرد مارا عوف پسر عبد الله پسر عمرو پسر هند حبلی گفت عوف گفت علی
رض بودم و قتیکه موال میکردم پیغمبر خدا را (د - خ - ل - م -) میداد مرا
(ن - داده میشدم) و قتیکه خاموش میشدم شروع می کرد مرا *

۱۲۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر مثنیٰ گفت محمد حدیث کرد مارا معاویه گفت معاویه حدیث کرد را

فَ عَمْرُو بْنُ مَرْثَدَةَ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ اعْظَيْتُ وَإِذَا سَكَتُ أَبْتَدَيْتُ *

۱۲۱۔ اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوهف بن سعيد

قال حدثنا [حجاج عن أبي جريم] (ن- حجاج بن خديج) قال
حدثنا أبو حرب عن أبي الأسود ورجل آخر عن زاذان قال قال
عائ رضي كنت و الله اذا سألت أعطيت و اذا سكت أبقيت *
قال أبو عبد الرحمن ابن جريم أم يجمع من أبي حرب *

ذكر ما خص به أمير المؤمنين علي رضي الله عنه من معجزة علي
منكمي النبي صلعم وفهوض النبي صلعم به
١٢٤ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن حرب

آمدش از عمرو پسر مره از ابی نختری از علی (خ و) گفت علی بودم و قتیکه سوال میکردم دانه میشدم و قتیکه سکوت میکردم ابتدا کرده میشدم •

۱۲۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا یوسف پسر سعید گفت سعید حدیث کرد مارا حجاج از ابی جریج گفت ابی جریج حدیث کرد مارا حرب از ابی اسود و مرد دیگر از زادن گفت گفت علی (خ و) بودم من قسم خدا و قتیکه سوال میکردم داده می شدم و قتیکه سکوت میکردم ابتدا کرده میشدم • گفت ابو عبد الرحمن پسر جریج نه شنید این حدیث را از ابی حرب •

۱۲۰ ذکر انجیزمت که خاص شد بان چیز امیر المومنین علی
(ع) از بالا شدن او بر هر دو شانه نبی (د. خ. ل. ۱۰۰)
و پشت شدن نیز (د. خ. ل. ۱۰۰)

۱۴۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا احمد

قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو مريم قال قال علي رضي انطلقت مع رسول الله صلعم حتى اتينا الكعبة فصعد رسول الله صلعم على منكبى فلهضت به فلما راي رسول الله صلعم ضعفي قال لي اجلس فجلست فنزل نبي الله صلعم و جلس لي و قال اصعد على منكبى فصعدت على منكبیه فلهض بي رسول الله صلعم و قال علي عليه السلام فانه (ن - ا ه) ليتخيل الي اني لو شئت لذلت افق السماء فصعدت على الكعبة و عليها تمثال من صفر او نحاس فجعلت اعالجه لازيله بيمين و شمال و قدام (ن - يميناً و شمالاً و قد اماً) او من بين يديه و من خلفه حتى اذا استمكننت منه (ن - فيه) قال نبي الله صلعم اتذفه فقتذفت به فتتكسر كما تكسر (ن - فكسرتة كما يكسر)

پسر حرب گفت احمد حديث کرد مارا اسباط از نعيم پسر حکيم مدائني گفت نعيم حديث کرد مارا ابو مريم گفت ابو مريم گفت علي (خ - و) روان شدم همراه پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) تا اينکه امديم کعبه را پس بالا شد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) بر هر دو شانه من پس برداشتم او را پس هرگاه ديد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) ضعف من گفتم مرا بدشين براي من پس نشستم پس فرود آمد نبي الله (د - خ - ل - م) و نشست الحضرت و گفت بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود کردم بر هر دو شانه الحضرت پس برداشت مرا پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) و گفت علي (م -) پس تحقيق شان اينست که هر اينه خيال کرده شد طرف من که تحقيق من اگر خواهم هر اينه برسم بلندي آسمان را پس صعود کردم بر کعبه شريفه و بران کعبه صورتهاي بت بودند از مس زرد يا از مس پس شروع کردم بقديز اينکه زایل کدم او را از راست و چپ و پيش يا از پيش او و از خلف او تا اينکه وقتيکه استحکام شد ازو گفتم نبي الله (د - خ - ل - م) سدگ انداز او را پس شکسته کردم او را پس شکسته شد چنانکه شکسته می شود شيشه ها پستر فرود آمدم پس روان شدم من و پيغمبر

القوادیر ثم نزلت فانطلقتم انا و رسول الله صلعم نستبق حتی
 قوادیرنا بالبیوت خشية ان [نلقی احدا] (ن - یلقانا احد)
 من الناس و الله تعالی اعلم *

ذکر ما خص به . . م دون الاولین والاخرین من
 فاطمة بنت محمد رسول الله صلعم وبضعة [ن- بضم]
 منه و سيدة نساء اهل الجنة الا مریم بنت عمران
 ۱۲۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجریر بن
 حریث قال انبانا الفضل بن موسی عن الحسن بن موسی عن
 واقد عن عبد الله بن بریدة عن ابيه قال خطب ابو بکر و عمر
 فاطمة علیها السلام فقال رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها علی
 علیه السلام فزوجها منه *

خدا (د . خ . ل . م) پیشی گرفتیم تا اینکه پوشیده شدیم در خانه ها
 برای خوف اینکه ملاقات کنیم کسی را (ن - ملاقات کند ما را کسی) از
 مردم و خدا تعالی دانای قریبست .

این ذکر انجیز است که خاص شد بان چیز علی (م .) سوای
 مردم اولین و آخرین از فاطمه دختر محمد پیغمبر خدا (د . خ .
 ل . م .) و پاره گوشت است از آنحضرت و مردار زمان
 اهل جنة است مگر مریم دختر عمران

۱۲۳ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را
 جریر پسر حریت گفت جریر خبر داد ما را فضل پسر موسی از حسین پسر
 موسی از واند از عبد الله بن بریدة از پدر خود گفت پدر او خراسنگاری
 نکاح کرد ابو بکر و عمر فاطمه را برو سلام پس گفت پیغمبر خدا (د . خ .
 ل . م .) تحقیق او خرد است پس خراسنگاری نکاح کرد او را علی برو
 سلام پس نکاح داد آنحضرت فاطمه را با علی .

۱۲۴ — انبانا ابو سعيد اسمعيل بن مسعون قال حدثنا حاتم بن وردان (ن- داؤد) قال حدثنا ايوب السجستاني عن ابي بريرة (ن- ابي يزيد المدني) عن اسماء بنت عميس قالت كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحتنا جاء رسول الله صلعم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن يقال كان في لسانها لثغة فقال ادعى اخي قالت هو اخوك و تنكحه قال نعم يا ام ايمن و سمعن النساء صوت النبي صلعم فتخبين قال اخب فاختبأت انا في ناحية قالت فجاء علي ع م فدعا له النبي صلعم و نضح عليه بالماء و ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام و عاينها خرقة من الحياء فقال لها قد انكحتك احب

۱۲۴ — خبر داد مارا ابو سعيد اسمعيل پسر مسعون گفت ابو سعيد حديث كرد مارا حاتم پسر وردان (ن- داؤد) گفت حاتم حديث كرد مارا ايوب سجستاني از ابي بريرة (ن- ابي يزيد مدني) از اسماء دختر عميس گفت اسماء بدم در كاخ فاطمه دختر پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس هر گاه صبح بدم آمد پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس زد دروازه را پس بشاده كرد براي آنحضرت ام ايمن گفته شد بود در زبان ام ايمن شكستگی (در هندی دوغله گوید) پس فرمود طلب كن برادر مرا گفت ام ايمن او برادر تست و كاخ كرده ميدهيد او را گفت آنحضرت آری ای ام ايمن و شديدند زبان او را ببي را (د- خ- ل- م) پس پوشيده شدند گفت آنحضرت پوشيده شو پس پوشيده شدم من در يك طرف گفتم ام ايمن پس آمد علي برو سلام پس دعا كرد براي او ببي (د- خ- ل- م) و پاشيد بر سينه او آب را پسر گفت طلب كديد نرديك من فاطمه را پس آمد فاطمه بر او سلام و بر او ثوب بود از حيا كه در هندی گهويگهت گوید پس گفت آنحضرت فاطمه زهرا را تحقيق كاخ كرده دادم ترا دوست نرا اهل

اهل بيٲتي الي ودعا لها و نضج عليها من الماء فخرج (رسول الله صلعم فراي سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بئس عميس قلت نعم قال كنت في زفات فاطمة بئس رسول الله صلعم تكرمينا قلت نعم قالت فدعالي * قال عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن) خالفه سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) فرواه عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضه *

۱۲۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدى قال حدثنا محمد بن سوار عن سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) عن ابي ايوب السجستاني عن عكرمة عن ابن عباس رضه قال لما زوج رسول الله صلعم فاطمة من علي ع . م كان فيما

بيت خوه را كه طرف من است و دعا فرمود او را و پاشيد بر سينه مبارك او ار آب پس بيرون آمد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس ديد سياهي را پس گفت اين دلت ام ايمن گفتم اسماء گفت انحضرت دحدر عهيس گفتم آره گفت انحضرت بزدي در نكاح فاطمه دحدر پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بزكري نو او را گفتم آري دلت اسماء پس دعا فرمود براي من . گفت ابو عبد الرحمن مخالفت كرد او را سعيد پسر ابي عروة (ن . عروبة) پس روايت كرد او را از ايوب از عكرمة از ابن عباس (خ . و) *

۱۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حديث كرد مارا سهيل پسر خالد عبدى گفت سهيل حديث كرد مارا محمد پسر سوار از سعيد پسر ابي عروة از ابي ايوب سجستاني از عكرمة از پسر عباس (خ . و) گفت هر گاه نكاح كرده داد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) فاطمه را از علي برو سالم بود دران چيز كه هديه داد مهره

اھدی سریر مشروط و وسادة من ادم حشوها لیف و قربة فقال و
جاءوا بیطحاء الرمل فبسطوه فی البیت و قال لعلی ءم اذا
اتیت بها فلا تقریها حتی آتیک فجاء رسول الله صلعم فدق
الباب فخرجت الیه ام ایمن فقال لنا - ثم اخي قالت و کیف
یكون اخوک و قد زوجته ابنتک قال فانه اخي قال ثم اقبل
علی الباب و رای سوادا فقال من هذا فقالت اسماء بنت
عمیس فاقبل علیها فقال لها جئت تکرمین ابنة رسول الله
صلعم قالت نعم فدعا لها خیرا ثم قال دخل رسول الله صلعم قال
و کان اليهود یاخذون (ن - یوحدون) الرجل من امرأته اذا
دخل بها قال فدعی رسول الله صلعم بتور من ماء فتفل فیه و

فاطمه زهرا سریر بافته شده و توشک (تکیه) از چرم پوری او ریشه های
خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و آوردند مردم سنگ ریزه های
ریگ را پس کشاده و پرا گنده کردند او را در خانه و گفت انحضرت برای
علی برو سلام و قتیکه آئی تو او را پس نه قریب شوی تو او را تا اینکه آیم
تو پس آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس زد دروازه را پس بیرون
آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن ایا کجاست برادر
من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال انکه تحقیق نکاح
کرده دادی دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است
گفت ابن عباس پس متوجه شد بر دروازه و دید میاهی را پس گفت
کیست ابن پس گفت ام ایمن اسما دختر عمیس است پس متوجه شد
طرف او پس گفت انحضرت اسماء را امدی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر
خدا را (د . خ . ل . م) گفت اسما آری پس دعا فرمود انحضرت
برای اسما بهتری را پس گفت ابن عباس راوی حدیث داخل شد پیغمبر
خدا (د . خ . م) گفت ابن عباس بودند یهود بزد میگردند (ن - تنها
میگردند) مرده را از زن او و قتیکه داخل شود ان مرد بان زن گفت ابن

غوث فیه ثم دعی علیا فرش من ذلک الماء علی وجهه و ضدته
و ذراعیه ثم دعی فاطمة فاقبلت تعثر فی ثوبها حیاء من رسول
الله صام ففعل بها مثل ذلک ثم قال لها یا ابنتی و الله انی
ما اردت ان أزوجه الا خیر اهل من قام فخرج *

۱۲۶ — اخبرنی احمد بن شعيب قال اخبرنی عمران بن
بکار عن (ن - بن) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن ابي نجيح عن ابيه ان معوية ذكر علی
بن ابي طالب فقال سعد بن ابي وقاص و الله ان يكون [الی
احدی] (ن - بن) احد من (خصاله الثالث) احب الی من
ان يكون لی ما طلعت علیه الشمس لان يكون لی ما قاله

عباس طلب کرد پیغمبر خدا (د - خ - ل - ه) قدح را از آب پس آب
دهن مبارک خود انداخت درو و آورد بالله خواند درو پس طلبید علی
را پس پاشید از بن آب بر روی او و سینه او و هر دو بازوی او پس طلبید
فاطمه را پس رو برو آمد لغزش در رفتار می فرمود در پارچه خود برای
حیا از پیغمبر خدا (د - خ - ل - ه) پس کرد انحضرت با فاطمه زهرا
مثل ان چیز که کرد با علی از پاشیدن آب پستر گفت فاطمه رض را ای
دختر من قسم خدا است تحقیق من نه از ان کردم اینکه نکاح کرده ده
قرا مگر بهتر اهل بیت خود پستر برخاست پس بیرون رفت *

۱۲۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت خبر داد مرا عمران
پسر بکار از راشد گفت راشد حدیث کرد مارا احمد پسر خالد گفت احمد
حدیث کرد مارا محمد پسر عبد الله پسر ابي نجيح از پدر خود تحقیق
معویه ذکر کرد علی پسر ابي طالب را پس گفت سعد پسر ابي وقاص قسم
خدا است هر اینه اینکه باشد طرف من یکی از خصلتهای او که سه است
دو ستر است طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کوه بر او افتاد

[فی غزوة تبوک] (ن - حین رده من تبوک) اما ترضی ان تگونی
 منی بمذلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی احب الی من
 انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لانیكون لی ما قاله یوم خیبر لا عطین
 الراية رجلا لحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیہ کوار لیس بفرار احب
 الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لئن اكون صهرا علی ابنتی ولی
 من الولد منها ما له احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس •
 ذکر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم سیدة
 نساء [اهل الجنة] (ن - هذه الامة) الامیریم بنت عمران
 ۱۲۷ — انیانا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال

هراینه اینکه باشد مرا آنچه که فرمود انحضرت انچیز را وقت بازگشتن
 انحضرت از موضع تبوک ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمذلة
 هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من دوست
 تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب و هرایده
 ایفکه باشد مرا آنچه که فرمود انچیز را روز خیبر هراینه هراینه خواهیم
 داد نذرة را مرد را که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را
 خدا و رسول او و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او حمله کننده است
 نیست گریزنده دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا ان چیز که طلوع
 کرد بر او آفتاب و هراینه اینکه باشم داماد او بر دختر او و مرا باشد پسر
 از ان دختر آنچه که برای علی است دوست تراست طرف من از اینکه
 باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب •

اینکه خبر می ماثوره است باینکه فاطمه دختر محمد صلعم سردار
 زنان [اهل جنت] (ن - این است) است مگر مریم دختر عمران
 ۱۲۷ — خبر داد ما را محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد ما را

حدثنا محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن عائشة رض قالت مرسل
رسول الله صلعم فجاءت فاطمة فاكبت على رسول الله صلعم فسارها
فبكت ثم اكبت عليه فسارها فضحك فلما توفي النبي
صلعم سألتها فقالت لما اكبت عليه ادلا اخبرني انه سيميت من
رجعه فبكيت ثم اكبت عليه اخرى فاخبرني اني اسرع به لحوقا
واني سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران فرفعت
راسي فضحك *

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف
قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هاشم بن هاشم
عن عبد الله بن وهب ان ام سلمة رض اخبرته ان رسول الله صلعم

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حدیث کرد مارا محمد پسر عمر از ابي سلمه
از عایشه رض بیمار شد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس آمد فاطمه پس
سرنگون کرد بر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) سرگوشی کرد انحضرت
عالمه را پس گریست فاطمه رض پس سرنگون کرد بر آنحضرت پس سر
گوشی کرد انحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات
یافت انحضرت (د . خ . ل . م) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه
که سرنگون کردم برو اول دفعه خبر داد مرا درینکه شتابست وفات خواهد
یافت ان حضرت از درد خود پس گریه کردم پسر سرنگون شدم بران
حضرت دفعه دیگر پس خبر داد مرا که تحقیق من شتابت برام بالحضرت از
روی لاحق شدن و تحقیق من سردار زنان اهل جنت ام مگر مريم
دختر عمران پس بلند کردم سر خود را پس خندیدم *

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حدیث کرد مارا محمد
پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسی پسر یعقوب گفت یعقوب حدیث
کرد مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر وهب تحقیق ام سلمه (د . خ . و)
و خبر داد ان راوی را که تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . م) طلبید فاطمه

دعی فاطمة فذاجاها فبكيت ثم جذبها فضحكت فقالت ام سلمة
فلما توفي رسول الله صلعم سألتها عن بكائها وضحكها فقالت
اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فبكيت ثم اخبرني اني
سيدة نساء اهل الجنة بعد مريم بنت عمران فضحكت *

۱۲۹ — حدثنا [اسحاق بن ابراهيم] (ن - اسحاق بن

ابراهيم بن مخلد بن (راهوية) قال انبانا جرير عن [يزيد] (ن -

يزيد بن ابي زناد) عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي

سعيد (غه قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسنين سيدا

شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من

فضل مريم بنت عمران *

۱۳۰ — [انبانا منصور الطوسي قال حدثنا ابوبكر الزيري]

را پس سرگوشي كرد اورا پس گويست او پس كشيد انحضرت فاطمه
را پس خديده پس گفت ام سلمه پس هرگاه كه وفات يافت پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) سوال كردم اورا از گويستن او و خديدن او پس گفت
حضرت فاطمه خبر داد مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اينكه وفات
خواهد يافت پس گريه كردم پستر خبر داد مرا كه نكاحي من سردار زنان
اهل جنت ام بعد مريم دختر عمران پس خديدم *

۱۲۹ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا

چرير از يزيد از عبد الرحمن پسر ابي نعيم از ابي سعيد (خ . و) گفت

ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) حسن و حسين هر دو سردار

جوانان اهل جنت اند و فاطمه سردار زنان اهل جنت مگر آن چيز كه

است از فضل مريم دختر عمران *

۱۳۰ — خبر داد مارا منصور طوسي گفت منصور حديث كرد مارا

(ن .) اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري
 عن (محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر واسمه محمد
 بن مروان قال حدثنا ابو حازم عن ابی هريرة رضى قال ابطأ علينا
 رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قايلنا يا
 رسول الله قد شق علينا [لم ترك] (ن -) تركتنا اليوم) قال ان
 ملكا من السماء لم يكن رأني فاستاذن الله تبارك و تعالى في
 زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء أمتي و
 ان حسنا و حسيننا سيدا شباب اهل الجنة *

۱۳۱ — اذباننا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا
 الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن فراش عن الشعبي عن
 مسروق عن عائشة رضى قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد پسر عید الله گفت مرا جعفر و نام او محمد پسر
 مروان است گفت جعفر حدیث کرد مرا ابو حازم از ابی هريرة (خ . و)
 گفت ابو هريرة درنگ فرمود بر ما پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) یک
 روز را صبح روز را پس هرگاه که شد وقت شب گفت انحضرت را
 گویند ما ای پیغمبر خدا تحقیق دشوار و شاق شد بر ما چرا ترک فرمود
 تشریف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقیق فرشته آسمان نبود که
 دیده بود مرا پس طلب اذن کرد حدایي بزرگ و بلند قر را از زیارت من
 پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا که تحقیق فاطمه دختر من سردار زنان
 امت من است و تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل جنت اند
 ۱۳۱ — خبر داد مرا احمد پسر عثمان (ن - سليمان) گفت احمد

حدیث کرد مرا فضل پسر زکریا گفت فضل حدیث کرد مرا زکریا از
 فراش از شعبي از مسروق از عایشه (خ . و) گفت عایشه روبرو آمد
 حضرت فاطمه بود رفتار او رفتار پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس فرمود

رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن شماله ثم اسر اليها حديثا فبكت فقلت لها استضحك رسول الله صلعم بحديثه و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكت فقلت ما رأيت مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت ما كنت لافشي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها فقالت انه اسر الي اولي فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اراني الا و قد حضر اجلي و انك اول اهل بيتي لحاقا بي و نعم السلف انا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما ترضي ان تكون سيدة نساء هذه الامة او نساء المؤمنين قالت فضحكت *

آنحضرت حوشي باد ترا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست خود يا از طرف چپ خود پستر سر گوشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم اورا خنديد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بحديث خود و گريه ميكني تو پس تحقيق آنحضرت سر گوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي نزديك تو از ناخوشي و غم و پرسيدم اورا از انچه كه فرمود آنحضرت پس گفت نه هستم كه فاشي و ظاهر كنم راز پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) تا اينكه وقتي كه قضي كرده شد آنحضرت يعني انذال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه را پس گفت فاطمه زهرا تحقيق سر گوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق چهرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قرآن هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيش آمد مرا به قرآن امسال دو دفعه و نه نمود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر شد موت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روي لاحق شدن بمن و بهترين پيشرو هستم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين پس گفت آنحضرت ايا راضي نمي شوي اينكه باشي سردار زنان اين آمة يا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم *

۱۳۱ — انبأنا محمد بن معمر البكراني قال حدثنا ابو داود

قال حدثنا ابو عوانة عن فراش عن الشعبي عن مسروق قال
اخبرتني عائشة رضى قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر
مننا واحدة فجاءت فاطمة تمشي ولا والله ان تخطي مشيتها
من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا
بناتي فاقعدها عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيى فبككت
بكاء شديدا ثم سارها بشيى فضحككت فلما قام رسول الله صلعم
قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالسرار وانت
تبكين اخبريني ما قال لك قالت ما كنت لافشي رسول الله
صلعم بسره فلما توفى قلت لها اسألك بالذي لي عليك من

۱۳۲ — خبر داد مارا محمد پسر معمر بکرانی گفت محمد حدیث

کرد مارا ابو داود و گفت ابو داود حدیث کرد مارا ابو عوانه از فرش
از شعبی از مسروق گفت مسروق خبر داد مرا عایشه (خ . و) گفت
بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تمام نه مانده بود از ما
کسی پس آمد فاطمه زهرا و رفتار میفرمود و قسم خدا است اینکه
مشایه برد رفتار حضرت فاطمه از رفتار پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تا
اینکه رسید فاطمه زهراء طرف حضرت پس گفت آن حضرت او را خوشی
باد ترا ای دختر من پس نشاید او را از طرف راست او یا از طرف چپ او
یستر سرگوشی فرمود او را بچیزی پس گریه کرد گریه سخت پس سرگوشی
فرمود بچیزی پس خندید پس هرگاه که استاده شد پیغمبر خدا
(د . خ . م) گفتم او را چه چیز خاص کرد ترا پیغمبر خدا (د . خ . م)
از درمیان ما به سرگوشی کردن و نو گریه می کردی خبرده مرا چه خبر
فرمود ترا گفت فاطمه زهراء نه هستم اینکه هواییده ظاهر کنم پیغمبر
خدا را (د . خ . ل . م) به راز او پس هرگاه وفات یافت آنحضرت گفتم
حضرت فاطمه را سوال میکنم ترا بانچیز که مرا بر تو است از حق ان

الحق ما سارك به رسول الله صلعم فقاليت اما الان فذعم سارني
 المرة الاولى فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقران في كل عام
 مرة وانه عارضني به العام مرتين ولا ارى الا اجل (ن - الاجل الا)
 قد اقترب فاتقي الله تعالى و اصبري فبكيت ثم قال لي يا فاطمة
 اما قرظين ان تكون (ن - انك تكوني) سيدة نساء هذه الامة
 و سيدة نساء العالمين فضحكت *

ذكر الاخبار الماثورة بان فاطمة بضعة من رسول الله صلعم

۱۳۳ - انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابن قتيبة بن
 سعيد قال حدثنا الليث عن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة
 قال سمعت رسول الله صلعم و هو على المنبر يقول ان بني

چيز را که سرگوشي فرمود ترا بان چيز پيغمبر خدا (د . خ . م) پس
 گفت فاطمه رض اما اين وقت پس آي ميگويم ترا که سرگوشي فرمود مرا
 دفعه اول پس گفت تحقيق جبرئيل بود که پيش مي آمد مرا به قران
 در هر سال يك دفعه و تحقيق جبرئيل پيش آمد مرا به قران امسال
 دو دفعه و نمي بينم مگر مرگ تحقيق قريب شد پس پرهيز كن خدا تعالى
 را و صبر كن پس گريه كردم پستر گفت مرا اي فاطمه ايا راضي نمي شوي
 اينكه باشي سرور زنان اين امت يا سردار زنان تمام عالم پس خنديدم *

اين ذكر خبر هاي نقل شده است باين كه تحقيق

فاطمه پاره گوشت است از پاي پيغمبر خدا (د . خ . م)

۱۳۴ - خبر داد مرا احمد بن شعيب گفت احمد خبر داد مرا
 پسر قتيبة پسر سعيد گفت ابن قتيبة حديث كرد مرا ليث از ابي مليكة
 از مسور بن مخرمة گفت مسور شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . م) و حال
 آنكه آنحضرت بر مهر بود مهر گفت تحقيق پسراي ما هم پسر مأموره طامعه

هاشم بن المغيرة استأذنوني ان ينكحوا ابنتهم عن علي بن ابي طالب رض فلا آذن ثم لا آذن الا (اي ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق (ن - يطلق) ابنتي و ان ينكح ابنتهم قال (ن - فانما) هي بضعة مني يربيني ما رابها و يوذيني ما اذها و من آذني رسول الله فقد حبط عمله *

ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۱۳۴ — ابنانا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المسور بن مخزومة رض يقول سمعت رسول الله صلعم بمكة يخطب ثم قال ان بني هاشم استأذنوني ان ينكحوا بنتهم عليا و اني لا آذن

اذن كرد مرا اينكه نكاح كنند دختر خود را از علي پسر ابي طالب (خ و) پس نه اذن دهنده ام پسترنه اذن دهنده ام مگر ديد اوشان اينكه اراده كرد پسر ابيطالب اينكه جدا كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را گفت انحضرت اين پاره گوشت است از من پرورش ميكنند مرا آنكس كه پرورش كرد او را و اذيت مي دهد مرا آنكس كه اذيت داد او را و آنكس كه اذيت داد پيغمبر خدا را پس تحقيق باطل شد عمل او *

از ذكر اختلاف نقل كنندگان است براي ابن خبر

۱۳۵ — خبر داد ما را احمد پسر عثمان گفت عثمان حديث كرد ما را يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث كرد ما را بشر پسر سري گفت بشر حديث كرد ما را ليث پسر سعيد گفت حديث كرد ما را پسر ابي مليكة گفت شلبدم مسور پسر مخزومه را (خ و) ميگفت شنيدم پيغمبر خدا را (د. خ. ل. م) در مكه خطبه ميخواند پس گفت تحقيق بني هاشم طلب اذن كردند مرا اينكه نكاح كنند دختر خود را و تحقيق من

ثم لا آذن الا ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق ابنتي و ان ينكمح
ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة او قال بضعة مني يوذيني ما
اذاها و يربيني ما رابها و ما كان له (ن - لابن ابي طالب)
ان يجمع بين بنت عدو الله و بين بنت رسول الله *

۱۳۵ — ابانا احمد بن شعيب قال حدثنا الحرث بن
مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن سفيان عن عمرو عن ابن ابي
صليكة عن المسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة
مني من اغضبها اغضبني *

۱۳۶ — ابانا محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه
عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين (رض) ان المسور بن مخرمة
(رض) اخبره ان رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة مني *

دهنده ام پسر نه اذن دهنده ام مگر اينكه اراده كند پسر ابيطالب اينكه جدا
كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را پسر گفت تحقيق فاطمه
پاره گوشت است يا فرمود پاره گوشت است از من اذيت ميدهد مرا
آنكس كه اذيت داد فاطمه را و مي پرورد مرا چيزيكه ميپرورد او را و نيست
براي علي اينكه جمع كند درميان دختر دشمن خدا و دختر پيغمبر خدا *

۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث كرد مارا
خرث پسر مسكين از روى خواندن آن حديث بواو و من مي شنيدم از
ابو سفيان از عمرو از پسر ابي صليكة از مسور پسر مخرمه تحقيق ببي
(د . خ . ل . م) گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من آنكس
كه غصه كرد او را غصه كرد مرا *

۱۳۶ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حديث كرد مارا
بشر پسر شعيب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر
حسين (خ . و) هر دو تحقيق مسور پسر مخرمه (خ . و) خبر داد
او را تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت تحقيق فاطمه پاره
گوشت است يا پاره گوشت است از من *

۱۳۷ — اخبرني عبد الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو بن حنبل (ن - طلحة) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن الحسين حدثه ان المصور بن مخزومه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب على منبره هذا واذا يومئذ محتلم فقال ان فاطمة بضعة مني *

ذكر ما خضع به علي بن ابي طالب (ك - ۸۰) من الحسن والحسين ابني رسول الله صلى الله عليه وسلم وريحانية من الدنيا وميدني شباب اهل الجنة الا عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۳۸ — انبأنا احمد بن بكار الخزاعي (ن - الكرائي) قال

۱۳۷ — خبر داد مرا عبد الله پسر سعد پسر ابراهيم پسر سعد گفت ميد الله حديث كرد مارا عم من گفت عم من حديث كرد مارا پدر من از وليد پسر كثير از محمد پسر عمر پسر حنبل كه تحقيق محمد حديث كرد وليد را كه تحقيق ابن شهاب حديث كرد محمد را كه تحقيق علي پسر حسين حديث كرد اورا تحقيق مصور پسر مخزومه گفت شنيدم پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) خطبه ميخواند بر منبر خود كه اين است و من آن وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من *

اين ذكر ان چيز است كه خاص شد بان چيز هاي پسر ابي طالب بزرگ كند خدا ذات اورا از حسن و حسين هر دو پسران پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) و هر دو ريحان او از دنيا هر دو سردار جوانان ايمان جنت مگر عيسى پسر مريم و يحيى پسر زكريا بر او شان سلام

۱۳۸ — خبر داد ما را احمد پسر بكار خزاعي گفت حديث كرد مارا

حدثنا محمد بن سلمة عن ابن اسحاق عن يزيد بن عبد الله بن قسط عن محمد بن أسامة بن زيد عن أبيه قال قال رسول الله صلعم أنت يا علي فختني و ابو ولدي و انت مني و اذا منك *

ذكر قول النبي صلعم الحسن والحسين ابناي

۱۳۹ — اخبرني القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثني موسى هو بن يعقوب الزمعي عن عبد الله بن ابي بكر بن زيد بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابي سهل النبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زيد بن حارثة قال طرقت رسول الله صلعم ليلة لبعض الحاجة فخرج و هو مشتمل علي شيي لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن والحسين علي وركيه فقال

محمد پسر سلمه از ابن اسحاق از يزيد پسر عبدالله پسر قسط از محمد پسر أسامة پسر زيد از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) اما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منست و من از توام *

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . م) حسن و حسین

مرد و پسران من اند

۱۳۹ — خبر داد مرا قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت قاسم حدیث کرد مرا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد مرا موسی او پسر یعقوب زمعیست از عبد الله پسر ابي بكر پسر زيد پسر مهاجر گفت عبد الله خبر داد مرا مسلم پسر ابي سهل نبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از أسامة پسر زيد پسر حارثه گفت أسامة آمدم نزد يك پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) شب را برای بعض حاجت پس بیرون آمدم و او شامل کرده شده است بر چیزی نمی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که تو شامل کرده شده

هذا ابناي و ابنا ابنتي اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما الله *

ذكر اخبار الماثورة في ان الحسن و الحسين

سيدا شباب اهل الجنة

۱۴۰ — ابنا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعيم قال

حدثنا يزيد بن مروان عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين

سيدا شباب اهل الجنة *

۱۴۱ — اخبرنا احمد بن حنبل قال حدثنا ابن فضيل عن يزيد

عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلعم قال ان حسنا و حسين سيدا شباب اهل الجنة ما استثنى من ذلك *

است بر او چيز پس كشاد ان حضرت پس ناگاه حسن و حسين بر هر دو شانه انحضرت بودند پس گفتم انحضرت اين هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند اي بار خدايا تحقيق تو ميداني تحقيق من دوست ميدارم آن هر دو را پس دوست دار ان هر دو را خدا *

اين ذكر خبر هاي نقل شده است و رينكه تحقيق

حسن و حسين هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۴۰ — خبر داد مارا عمرو پسر منصور گفت عمرو حديث كرد مارا

ابو نعيم گفت ابو نعيم حديث كرد مارا يزيد پسر مروان از عبد الرحمن بن ابي نعيم از ابي سعيد خدري (خ . و) گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د . خ . م) حسن و حسين هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند *

۱۴۱ — خبر داد مارا احمد پسر حنبل گفت احمد حديث كرد مارا

پسر فضيل از يزيد از عبد الرحمن از ابي نعيم از ابي سعيد خدري از النبي (د . خ . ل . م) گفت انحضرت تحقيق حسن و حسين هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند نه خارج كرد از اين حكم کسی را *

۱۴۲ — اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم عن
 مروان عن الحكم بن عبد الرحمن و هو ابن نعيم عن ابيه عن ابي
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيدا
 شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا *

ذكر قول النبي صلعم الحسن و الحسين ريحائتي من هذه الامة

۱۴۳ — انبانا محمد بن عبد الاعلى الصنعاني قال حدثنا
 خالد عن اشعث عن الحسين عن بعض اصحاب رسول الله صلعم
 يعني انس بن مالك رضي قال دخلت او رجا دخلت على
 رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان على بطنه قال ويقول
 هما ريحائتي من هذه الامة *

۱۴۴ — خبر داد مارا يعقوب پسر ابراهيم و محمد پسر آدم از مروان
 از حكم پسر عبد الرحمن و او پسر نعيم است از پدر خود از ابي سعيد
 خدري گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) حسن و
 حسين هر دو سردار جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله
 عيسى و يحيى پسر زكريا *

ابن ذكر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) حسن و حسين هر دو ريحان من اند از اين امه

۱۴۵ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى صنعاني گفت محمد
 حديث كود مارا خالد از اشعث از حسين از بعض صحبت دارنده هاي
 پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) يعني انس پسر مالك (د. خ. و) گفت
 داخل شدم با وسا اوقات داخل شدم بر پيغمبر خدا (د. خ. م)
 و حال آنكه حسن و حسين منقاب مي شدند بر شكم مبارك آنحضرت
 گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو ريحان من اند از اين امه *

۱۴۴ — انبانا ابراهیم بن یعقوب الجرجانی قال حدثنا وهب بن جریر ان اباہ [معویۃ] (ن - حدثہ) قال سمعت محمد بن الحسن بن عبد اللہ بن ابی یعقوب عن ابی نعیم قال کنت عند ابن عمر فاتاہ رجل یسألہ عن دم البعوض ینکون فی ثوبہ و یصلی فیہ فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق قال من یعدرنی من هذا یسألنی عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول اللہ صلعم و قد سمعت رسول اللہ صلعم یقول الحسن و الحسین هما ریحانتی من الدنیا *

ذکر قول النبی صلعم لعلی (ک . ه) انت اعز علی من فاطمة و فاطمة احب الی منک

۱۴۵ — اخبرنی زکریا بن یحیی قال حدثنا ابن ابی

۱۴۴ — خبر داد مارا ابراهیم پسر یعقوب جرجانی گفت ابراهیم حدیث کرد مارا وهب پسر جریر تحقیق پدر او معویه حدیث کرد اورا گفت پدر او شنیدم مسجد پسر حسن پسر عبد اللہ پسر ابی یعقوب از ابی نعیم گفت ابی نعیم بودم نزدیک پسر عمر پس آمد اورا مرد سوال میکرد اورا از خون پشه بود در پارچه او و نماز میخواند در آن پارچه پس گفت پسر عمر از کدام کس است تو گفت از اهل عراق ام گفت انکس که عذر میدهد مرا ازین سوال میکند مرا از خون پشه و تحقیق قتل کردند پسر پیغمبر خدا را (د . خ . ل . ه) و تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . ه) میگفت حسن و حسین آن هر دو ریحان من اند از دنیا *

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ل . ه) برای علی

(ب ز) تو عزیز تر است بر من از فاطمه و فاطمه دوست

تر است طرف من از تو

۱۴۵ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا

عمر قال حدثنا سفیان عن ابن ابی نجیح عن ابيه عن رجل قال سمعت علياً رضي الله عنه يقول خطبت الى رسول الله صلعم فاطمة عليها السلام فزوجني فقالت يا رسول الله صلعم انا احب اليك ام هي فقال هي احب الي منك وانت اعز الي منها *

ذكر قول النبي صلعم لعلي (ك. هـ) ما سألت لنفسى شيئاً الا وقد سألت لك

۱۴۹ — ابنانا عبدالاعلی بن واصل بن عبدالاعلی قال حدثنا علی بن ثابت قال حدثنا منصور بن ابی اسود عن یزید بن ابی زیاد عن سلیمان بن ابی عبد الله بن الحریب عن جده عن عی رضي الله عنه قال مرضت فعادني رسول الله صلعم فدخل عی

پسر ابی عمر گفت پسر ابی عمر حدیث کرد مارا سفیان از ابن ابی نجیح از پدر خود از مردی گفت آن مرد شنیدم علی را (ح. و) بر مدبر در کوفه می گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) فاطمه را پس نکاح کرده داد انحضرت مرا پس گفتم ای پیغمبر خدا (د. خ. هـ) من دوست تو یا این پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن *

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. هـ) برای علی نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر حال آنکه تحقیق سوال کردم برای تو

۱۵۰ — خبر داد مارا عبدالاعلی پسر واصل پسر عبدالاعلی گفت عبدالاعلی حدیث کرد مارا علی پسر ثابت گفت علی حدیث کرد مارا منصور پسر ابی اسود از یزید پسر ابو زیاد از سلیمان پسر ابی عبد الله پسر حریب از جده خود از علی (ح. و) گفت مریض شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا (د. خ. هـ) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس تکیه فرمود

و انا مضطجع فاتكى الى، جنبى ثم سجانى بثوبه فلما رأني قد هديت قام الى المسجد يضلي فلما قضى صلوته جاء فرفع الثوب عني و قال قم يا علي [فقد برأت فقامت كان] (ن - فقامت و قد برأت كانما) لم اشتك شيئاً قبل ذلك فقال ما سألت (بي شيئاً في ضلّاتي الا اعطاني و ما سألت لنفسي شيئاً الا قد سألتك لك * قال عبد الرحمن خالفة جعفر الاحمر فقال عن يزيد بن ابي زياد عن عبد الله بن الحارث عن علي *

۱۴۷ — اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال قال ابي علي (ع) قال رجعت وجعا شديداً فاتيت النبي صلعم فانامني في مكانه و قام يصلي و القى علي طرف ثوبه ثم قال قم يا علي فقد برئت لا بأس عليك و ما دعوت الله لنفسي شيئاً الا دعوت

طرف يهودي من پستر پوشيد مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق راحت یافتم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه ادا کرد نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای علی پس تحقیق تندرست شدم پس بر خاتم گویا که هیچ بیمار نبودم پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را مگر داد مرا و نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال کردم آنچه را برای تو * گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را جعفر احمر پس گفت جعفر از یزید پسر ابي زياد از عبد الله پسر حارث از علي * ۱۴۷ — خبر داد مرا قاسم پسر زكريا پسر دينار گفت مرا علي (ع) و گفت دردمند شدم درد سخت را پس آمدم نبي را (د. خ. م) پس خوابانید مرا در مکان من و ایستاده شد نماز میخواند و انداخت بر من طرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علی پس تحقیق تندرست شدم نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم برای توبه مثل این دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لک بمثلہ و ما دعوت شیاً الا قد استجیبت لی ار قال اعطیت
الا انه قیل لی لانیبی بعدک *

ذکر ما خص به النبی صلعم لعالمی (ک. ه)

۱۴۸ — انبایا احمد بن حرب قال حدثنا [قاسم] (ن .
ابن قاسم) و هو ابن یزید قال حدثنا ابی سفیان عن ابی اسحاق
عن ناجیه بن کعب الاسدی عن عای رضه انه اتی رسول الله
صلعم قال ان عمک الشیخ الضال قد مات فمن نواربه قال اذهب
فوارى اباك و لا تحدثن حدیثا حتّی تأتیانی قال ففعلت ثم
اتیته فامرانی ان اغتسل و دعا لی بدعوات ما یسرنی ما عای
وجه الارض بشیعی منهن *

۱۴۹ — انبایا محمد بن المثنی عن ابی داود قال اخبرنی

کرده شدم برای خود یا گفت انحضرت داده شدم مگر تحقیق شان
اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس تو *

این ذکر انجیز است که خاص کرد با پنجیز نبی علی را از دعا

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا
قاسم و او پسر یزید است گفت قاسم حدیث کرد مرا سفیان از ابی
اسحاق از ناجیه پسر کعب امسی از علی (خ . و) تحقیق شان اینست
که آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت علی تحقیق عم تو پدر
گمراه تحقیق مرد پس کدام کس پوشد او را گفت انحضرت برو پس پوش
پدر خود را و البته البته نه حدیث کن حدیث را تا اینکه بیائی تو مرا
گفت علی مرتضی پس کردم پس اعدم نزد انحضرت پس حکم کرد مرا
اینکه غسل کنم و دعا کود مرا بدعاهای نه خوش میکند مرا انجیز که بر
روی زمین ست مقابله هیچ چیز از آنها *

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی از ابی داود که گفت مرا

شعبه قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي رضي الله عنه قال لما رجعت الى النبي صلى الله عليه وسلم قال لي كلمة ما احب الي بها الدنيا *

ذكر ما خص به علي من صرف اذى الحر والبور

۱۵۰ — اخبرنا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا هاشم بن محمد الثقفي عن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا محمد بن يحيى وهو جدي عن ابراهيم الصايغ عن ابي اسحاق الهمداني عن عبد الرحمن بن ابي ليلى ان عليا رضي الله عنه خرج علينا في حر شديد و عليه ثياب الشتاء و خرج علينا في الشتاء و عليه ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما رجع الى ابيه قال يا ابيك ارايت ما صنع امير المؤمنين ع م خرج

شعبه گفت شعبه خبر داد مارا فضيل ابو معاذ از شعبي از علي (خ . و) گفت هرگاه رجوع کردم طرف نبي (د . خ . ل . م) گفت مرا كلمه نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عوض آن دنيا *

این ذکر آنچیز که خاص شد بان چیز علی از گردانیدن باو

اذیت گرمی را و سردی را

۱۵۰ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر ایوب پسر ابراهیم گفت محمد حدیث کرد مارا هاشم پسر محمد ثقفی از ایوب پسر ابراهیم گفت ایوب حدیث کرد مارا محمد پسر یحیی و او جد من است از ابراهیم صایغ از ابي اسحاق همداني از عبد الرحمن پسر ابي ليلى تحقیق علی (خ . و) بیرون آمد بر ما در گرمی سخت و بر او پارچه های سرما بود و بیرون آمد بر ما در سرما و بر او پوشاک گرما بود پستر طلبید آب را پس نوشید پستر مسح کرد و مالید عرق را از پیشانی خود پس هرگاه که رجوع کرد عبد الرحمن طرف پدر خود گفت اي پدر من ایا دیدی چه کرد امير المؤمنين بیرون آمد بر ما در سرما و بر او پارچه های گرما بود و بیرون آمد بر ما

عليذا في الشتاء و عليه ثياب الصيف و خرج علينا في الصيف و عليه ثياب الشتاء فقال ابو ليلى هل تطيب و اخذ بيد ابنه عبد الرحمن فأتى عليا رضي فقال له علي رضي ان النبي صاعم كان بعث الي و انا ارمم شديد الرمد فبرق في عيني ثم قال افتح عينيك ففتحتهما فما اشتكيتها حتى الساعة و دعا لي فقال اللهم اذهب عنه الحر و البرد فما وجدت حرا ولا بردا حتى يومي هذا *

ذكر ما خفف بامير المؤمنين علي بن ابي طالب

(ك . ۴) عن هذه الامة

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبدالله بن عمار قال حدثنا

قاسم الجرمي عن سفيان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گرما و برو پارچه های سرما بود پس گفت ابو ایلی ای خورش طبعی میکنی و بگرفت دست پدر خود را عبد الرحمن پس آمد علی را (خ . و) پس گفت اورا علی (خ . و) تحقیق نبی (د . خ . ل . م) بود که فرستاد طرف من کسی را و من درد چشم میداشتم سخت درد چشم پس اب دهن انداخت در هر دو چشم من پسر فرمود بکشا هر دو چشمان خود را پس کشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بارخدا دور کن از او گرمی را و سردی را پس زیانتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است *

این ذکر آنچیز است که تخفیف کرده شده آنچیز بسبب

امیرالمومنین علی پسر ابیطالت بزرگ کند ذات

اورا ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبدالله پسر عمار گفت محمد حدیث

کرد مرا قاسم جرمی از سفيان از عثمان و او پسر مغيرة است از سالم از

عن عاي بن علقمة عن عاي رضي قال لما نزلت يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلعم لعاي رضي مرهم ان يتصدقوا قال بكم يا رسول الله قال بدينار قال لا يطيقون قال لا يطيقون قال فبكم قال بشعيرة فقال له رسول الله صلعم انك لزهيد فانزل الله تعالى اشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم صدقات الى آخر الآية و كان عاي رضي يقول بي خفف عن هذه الامة *

ذکر اشقی الناس

۱۵۲۔ اخبرنی محمد بن وهب بن عبد الله بن سہاک

قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن يزيد

علی پسر علقمه از علی (ح. و) گفت علی هرگاه نازل شد این آیت ای ان
کسانیکه ایمان آوردید و قتیکه راز پرمسید پیغمبر را پس تقدیم کنید رو برو
راز خود نذر را گشت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م. ه) برای علی (ح. و)
حکم کن اوشان را اینکه صدقه دهند گفت علی مرتضی بچه قدر دهند ای
پیغمبر خدا گشت انحضرت بیک دیدار گفت علی رض نه طاقت میدارند گفت
انحضرت پس نصف دیدار گفت علی که نه طاقت میدارد گفت انحضرت
پس بچه قدر دهند گفت مرتضی علی بقدر یک جو پس فرمود برای
حضرت علی پیغمبر خدا (د. خ. ل. م. ه) تحقیق تو هرآینه بی رغبتی
کندده است پس نازل کرد خدای برتر این آیت آیاهی نرسید اینکه تقدیم
کنید رو برو راز خود صدقات را تا آخر ایت و بود علی (ح. و) می
فرمود بسبب من تخفیف کرده شد نذر ازین امت •

این ذکر شقی نر مردم است

۱۵۲ — خبر داد مرا محمد پسر وغب پسر عبداللہ پسر ساجک گفت

محمد حدیث کرد مارا محمد پسر ساه گفت محمد حدیث کرد مارا پسر

بن محمد بن خثیم عن محمد بن كعب القرظي عن محمد بن خثیم عن عمار بن ياسر رض قال كنت اذا و علي بن ابيطالت ع م رفیقین في غزوة فاما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا أناسا من بني مدلج يعماون في دين اهلهم او في نخل اهلهم فقال لي علي يا ابا يقظان هل لك ان تأتي هؤلاء فتتظرو كيف يعملون قال قلت ان شئت فجنّناهم فانظرنا الى عملهم ساعة ثم عشنا النوم فانطلقت انا و علي حتى اضطجعنا في ظل سور من الفخلة في دقعات من التراب فنمنا فوالله ما انتبهنا الا رسول الله يحركنا برجله و قد تقرّينا من تلك الدقعات التي نمنا عليها فيومئذ قال رسول الله صلعم لعلي رضي ابا تراب لما

اصحاح از يزيد پسر محمد پسر خثیم از محمد پسر كعب قرظي از محمد پسر خثیم از عمار پسر ياسر (خ . و) گفت عمار بودند و علي پسر ابي طالب برو سلام هر دو رفیق در يك جنگ پس هرگاه نازل شد ان جنگ را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و اقامت کرد دران جنگ دیدیم مردم را از قبيله بني مدلج عمل و کار میکردند در چشمه که برای اوشان بود با در درخت خرما که برای اوشان بود پس گفت مرا علي اي ابو يقظان ايه برای تو هست اينکه ائي تو ان جماعت را پس نگاه کنی چگونه کار میکند گفت عمار گفتم اگر خواهی تو نیز بدهی پس آمدیم ما اوشان را پس نظر کردیم طرف کار ایشان يك ساعت پستّر غالب آمد مرا خواب پس روان شدم من و علي تا اينکه هراز شدیم در سایه دیوار از خرما و در تلوخ ها ازب ترب پس خوابیدم پس قسم خدا نه خبردار کرد ما را مگر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) حرّات میداد ما را به پای مبارك خود و تحقیق خاک اوده شدیم از این کلوخها چنين کلوخها که خوابیده بودیم در او پس آنروز گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) برای علي (خ . و) اي ابو تراب

وَأَيُّ (ن - یرى) مما عليه من التراب ثم قال الا احذثکم
باشقى الناس قلذا بلى یا رسول الله قال احمر ثمود الذي عقر
الذاقة و الذي يضربک یا عای على هذه و وضع یدة على ضربة
حتى تبل منها هذه و اخذ بلحیته *

ذکر احدث (ن - آخر) الناس عهدا برسول صلعم

۱۵۳ — انبأ ابو الحسن علي بن حجر المروزي قال ابنانا
جریر عن المغيرة عن ام المومنین ام سلمة رض قالت ان احدث
(ن - اقرب) الناس عهدا برسول الله صلعم عای *

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جریر عن
مغيرة عن ام موسى قالت قالت ام سلمة رض والذي يخلف به ام

برای انکه دید ازان چیزی که برو بود از خاک پستر گفت آگاه باش
حدیث میکنم شما را به شقی تر مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت
انحضرت سرخ رنگ نمود کسیکه که بوی کرد ماده شتر را و کسیکه
خواهد زد ترا ای عای بر این جای و نهاد دست مبارک خود را بر ضربه
تا اینکه تر خواهد شد ازان ضربه این و گرفت ریش او را •

این ذکر نو، بداتر (ن - آخر) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا

۱۵۳ — خبر داد مارا ابو الحسن علي پسر حجر مروزی گفت ابو
الحسن علي خبر داد مارا جریر از مغيرة از ام مومنین ام سلمة (خ و)
گفت ام سلمة تحقیق ذو پیدا تر مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا (د و)
خ و ل و ه) علي است *

۱۵۴ — خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد مارا
جریر از مغيرة از ام موسى گفت ام موسى گفت ام سلمة (خ و) و انکس
که پس می بود او را ام سلمة تحقیق قریب تر مردم وقت وفات را به پیغمبر

سلمه ان اقرب الناس عهدا برسول الله صلعم علي رضه قال لما كان غدوة قبض رسول الله صلعم فارسل اليه رسول الله صلعم و كان ارمي في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء قبل طالع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت و كنا عند رسول الله صلعم بومئذ في بيت عائشة وكننت في اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناه من وراء الباب فاكتب علي رضه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يناجيه *

ذكر قول النبي صلعم لعلي رضه تقاتل ماى تاويل القران كما قاتلت ماى تنزيله

۱۵۵ — انبانا احمد بن شعيب قلل اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گفتم هرگاه بود صبح وفات پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علي پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) مورديرا بود كه گمان ميكردم در حاجت گمان ميكردم او را كه فرستاد آنحضرت او را پس شروع فرمود ميگفت آمد علي سه دفعه فرمود پس آمد علي پيش طلوع افتاب پس هرگاه اينكه آمد علي شناخديم تحقيق آنحضرت را طرف او حاجت است پس بيرون آمديم از خانه و بوديم نزديك پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) امروز در خانه عايشه پس بودم در آخر آنكس كه بيرون آمد از خانه پستو نشستم در ديك تر آن زنان از سواء دروازه پس سرنگون كرد علي (خ. و) بر آنحضرت پس بود آخر مردم آنحضرت وقت وفات پس شروع كرد كه راز ميگفت آنحضرت را و سرگوشي ميكرد او را *

اين ذكر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) برای علی (خ. و)
جنگ و قتال خواهد کرد علی بر تادیب قرآن چنانکه قنا کردم بر تنزيه او

۱۵۵ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را

و محمد بن قدامة و اللفظ له عن حريث عن الاعمش عن اسمعيل بن رجاء عن ابيه عن ابي سعيد الخدري رضى قال كنا جلوسا ننتظر رسول الله صلعم فخرج الينا قد انقطع شسع نعله فرمى بها الى علي فقال ان منكم من يقاتل على تاويل القوان كما قاتلت على تنزيله فقال ابوبكر انا فقال لا فقال عمر انا فقال لا و لكن خاصف الذعل •

الترغيب في نصرة علي رضى

۱۵۶ — انبانا يوسف بن عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال حدثنا الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي رضى في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم الله وليي و انا ولي المؤمنين و من كذبت وليه فهذا

اسحاق پسر ابراهيم و محمد پسر قدامة و اعط حديث برای اسحاق و محمد از حديث از اعمش از اسمعيل پسر رجاء از پدر او از ابي سعيد خدري است (هـ و) گفت بودیم ما نشسته انتظار میکردیم پیغمبر خدا (د خ هـ) پس بیرون آمد طرف ما تحقیق منقطع شد کداره کفش او پس انداخت او را طرف علي پس گفت تحقیق از شما آنکس است که چوگ و قتل خواهد کرد بر تازیان قران چنانکه قتل کردم بر تزیل قران پس گفت ابوبکر من پس فرمود نه پس گفت عمر من پس فرمود نه و ایکن دوزندۀ پاپوش •

این ذکر رغبت داندیندن است در یاری کردن علی (خ هـ و)

۱۵۶ — خبر داد مارا يوسف پسر عیسی گفت يوسف خبر داد مارا فضل پسر موسی گفت فضل حديث کرد مارا اعمش از ابي اسحاق از سعيد پسر وهب گفت سعيد گفت علي (د خ هـ و) در مکان سوای مسجد قسم مي دهم بخدا آنکس را که شنید پیغمبر خدا را (د خ هـ ل هـ) روز غدیر خم و این کلام خدا دوست من است و من دوست مومنان ام و آنکس که باشم دوست او پس این است دوست او اي بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد

والیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و
 اخذل من خذله قال سعید فقام الی جنبی سته و قال حارثة
 بن مضرب قام من عندی سته و قال زید بن منیع قام عندی سته
 و قال عمرو بن ذی مری أحب من احبه و ابغض من ابغضه •
ذكر قول النبی صلعم لعمار تقتلك الفئة الباغية

۱۵۷ — انبانا عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الزهري
 قال حدثنا غندر عن شعبة قال سمعت خالد الحذاء يحدث عن
 سعيد بن ابي الحسن عن امه عن ام سلمة رضى ان رسول الله صلعم
 قال لعمار تقتلك الفئة الباغية و خالفه ابو داود قال حدثنا
 شعبة قال حدثنا ايوب و خالد عن الحسن عن امه عن ام

علي را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد علي را و يابى ده انكس را
 كه يارى دهد اورا و فرو گذار انكس را كه فرو گذاشت على را گفت سعيد
 پس ايسفاده شد طرف پهلوى من شش نفر و گفت حارثه پسر مضرب ايسفاده
 شد درديك من شش مرد و گفت زيد پسر منيع ايسفاده شد درديك من
 شش كس و گفت عمرو پسر ذى مرى فرمود انحضرت دوست ميدارم انكس
 را كه دوست داشت علي را و دشمن دارم انكس را كه دشمن داشت اورا •

**اين ذكر فرمودن نبى ست (د. خ. ل. ه) براى عمار
 قتلى خواهند كرد ترا گروه باغى**

۱۵۷ — خبر داد مارا عبدالله پسر محمد پسر عبدالرحمن زهرى گفت
 عبدالله حديث كرد مارا غندر از شعبه شنيدم خالد الحذاء را حديث ميكرد
 از سعيد پسر ابي الحسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقيق پيغمبر
 خدا (د. خ. ل. ه) گفت بواى عمار قتل خواهد كرد ترا گروه باغيه •
 خلاف كرده اورا ابو داود گفت حديث كرد مارا شعبه گفت حديث كرد
 مارا ايوب و خالد از حسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقيق پيغمبر

هکلمة رضى ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *
 قال ابو عبد الرحمن و قد رواه ابن عون عن الحسن *

۱۵۸ — انبانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع
 قال حدثنا ابن عون عن الحسن عن ام سلمة رضى قالت
 لما كان يوم الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره
 قالت فوالله ما نسيت و هو يقول اللهم ان الخير خير الاخرة
 فاعف الانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله
 الفئة الباغية *

۱۵۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد
 الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال
 قالت ام الحسين قالت ام المؤمنين ام سلمة رضى ما نسيت يوم

خدا (خ . ل . م) گفت براي عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغی •
 گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت کرد اورا پسر عون از حسن •

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع
 است گفت يزيد حديث کرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام
 سلمه (خ . و) گفت ام سلمه هرگاه که بود روز خندق و او يعني الحضرت
 ميداد مردم را خشت و تحقيق غبار الوده شد موي ميداد الحضرت گفت
 ام سلمه پس قسم خدا است نه فراموش کردم انرا و الحضرت ميفرمود ای
 بار خدا تحقيق خير و بهتري بهتري آخرة است پس بخش قبيله انصار و
 مهاجرين را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سمیه را قتل خواهند
 کرد اورا گروه باغی •

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد
 پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث کرد مارا خالد گفت حديث کرد مارا
 پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت ام المؤمنين ام سلمه
 (خ . و) نه فراموش کردم روز خندق را و الحضرت ميداد مردم را خشت

الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان
الخبر خير الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و جاء [عمار فقال]
(ن - عمار بن سمية و قال) تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبد الله
بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن
جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري
رضه ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شمیل عن
شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري رضه قال
حدثني من هو خير مني ابوقنادة ان رسول الله صلعم قال لعمار
يوشك يا ابن سمية و مسح الغبار عن رأسه لعلك تقتلك الفئة الباغية *

و تحقیق غبار الوده شد روی سینک مبارک انحضرت او میفرمود ای بار خدا
تحقیق خیر و بهتری بهتری آخرت است پس بخش قبیلۀ انصار و مهاجرین
را و آمد عمار پس فرمود ای پسر سمیه قتل خواهی کرد ترا گروه باغی *

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
احمد پسر عبد الله پسر عبد الحكيم و محمد پسر ولید گفتند آن مرد
حدیث کرد مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حدیث کرد مارا
شعیب از خالد از عکرمه از ابي سعيد خدری (خ. و) تحقیق پیغمبر خدا
(د. خ. ل. م) گفت برای عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغی *

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا
نصره پسر شمیل از شعبه از ابي سلمه از ابي نصره از ابي سعيد خدری
(خ. و) گفت ابو سعيد حدیث کرد مرا انکس که او بهتر است از من
ابو قنادة تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت برای عمار شتاب
خواهد شد پسر سمیه و مسح کرد غبار را از سر او شاید که ترا قتل خواهند
کرد گروه باغی *

۱۶۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال انبانا

العوام عن الاسود بن معمر بن حنظلة بن خويلد قال كنت عند معوية فاتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما انا قتلت فقال عبدالله بن عمرو لطيب احدكما ذمسا لصاحبه فاني سمعت رسول الله صلعم يقول تقتلك الفئة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالفة شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد *

۱۶۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال

اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن حنظلة بن سويد قال جئني برأس عمار رض فقال عبدالله بن عمر سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۴ — خبر داد مارا احمد بن سليمان گفت احمد حديث كرد مارا

يزيد گفت يزيد خبر داد مارا عوام از اسود بن معمر از حنظله بن خويلد گفت حنظله بودم نزديك معوية پس آمد او را دو مرد خصوصت ميكنودند در سر عمار مي گفت هر يك از ان هر دو من قتل كرده ام او را پس گفت عبدالله بن عمر هر اينه خوش ميشود يكي شما هر دو از روي ذات براي صاحب خود پي تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . م) مي فرمود قتل خواهند كرد ترا گروه باغيه * گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را شعبة گفت شعبة آن حديث را از عوام از مردی از حنظله بن سويد *

۱۶۵ — خبر داد مارا محمد بن مثنى گفت محمد بن مثنى حديث

كرد مارا محمد گفت محمد خبر داد مارا شعبة از عوام بن حوشب از مردی از قبيله بني شعبان از حنظله بن سويد گفت آورده شد سر عمار (د . خ . و) پس گفت عبدالله بن عمر شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) ميگفت عمار قتل خواهند كرد ترا گروه باغيه *

۱۴۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول تقتل عمارا الفئة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالفه ابو معوية فرواه عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد *

۱۴۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن سفبان عن الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحارث قال اني لاسائر عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الفئة الباغية قال عمرو يا

۱۴۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا شعيب گفت شعيب خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حديث كرد مارا جرير از اعمش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مي فرمود قتل خواهند كرد عمار را گروه باغيه . گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را ابو معويه پس روايت كرد آن را از اعمش گفت اعمش خبر داد مارا عبد الله پسر محمد گفت ابو معويه گفت او حديث كرد مارا اعمش از عبد الرحمن پسر ابي زياد *

۱۴۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو پسر منصور الشيباني گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعيم از سفبان از اعمش از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حارث گفت عبد الله تحقيق من هراينه سير ميكردم همراه عبد الله پسر عمرو پسر عاصي و همراه معويه پس گفت عبد الله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مي گفت عمار قتل خواهند كرد او را گروه باغيه گفت عمرو اي معويه بشو چه ميگويد اين

معویه اسمع ما يقول هذا فعجذه فقال نحن قتلناه انما قتله من جاء به لا يزال داحضا في تولك *

ذكر قول النبي صلعم تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم اولى الطائفتين بالحق

۱۶۶ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثني عبد الاعلى

قال حدثنا داود عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري (هـ) ان رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم ادنى الطائفين *

۱۶۷ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن ابي نصره عن ابي سعيد

مرد پس کشید معویه آن مرد را پس گفت ما قتل کردیم اورا جز این نیست قتل کرد اورا آنکس که آورد اورا همیشه بر غلطي خواهد ماند در گفتن خود •

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. هـ) خارج خواهد شد گروه خوارج از مردمان شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه که بحق است

۱۶۶ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مرا

عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حدیث کرد مارا داود از ابي نصره از ابي سعيد خدری (و. خ. هـ) تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) گفت خارج خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه •

۱۶۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

قتیبه پسر سعيد گفت قتیبه حدیث کرد مارا ابو عوانه از قتاده از ابي نصره از ابي سعيد خدری (و. خ. هـ) گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا

الخدری رضه قال قال رسول الله صلعم تكون فی امتی فرقتین
فیخرج من بینهما مارقة بلی قتلهم اولهم بالحق *

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمر بن علي
قال حدثنا يحيى قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد الخدری
رضه قال قال رسول الله صلعم تفترق امتی فرقتین تمرق بینهما
مارقة تقتلهم اولی الطائفتین بالحق *

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن سليمان
بن عبد الله بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم و هو ابن الفضل
قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد رضه قال قال رسول صلعم
قال تمرق مارقة عند فرقه من الناس المسلمین تقتلها اولی
الطائفتین بالحق *

(د . خ . ل . م) خواهند شد در امت من دو فرقه پس خارج خواهند
شد از درمیان آن هر دو گروه خوارج مبنای خواهند شد قتل ایشان را
بهتر آن دو فرقه که بحق است *

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
عمر پسر علي گفت حديث کرد مارا عون گفت عون حديث کرد مارا
يحيى گفت يحيى حديث کرد ابو نضرة از ابي سعيد خدری (د . خ . و)
گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) خواهند شد امت
من دو فرقه جدا خواهند شد درمیان آن هر دو گروه خوارج قتل خواهند
کرد ایشان را بهتر دو گروه که بحق است *

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر سليمان پسر عبد الله پسر عمر گفت محمد حديث کرد مارا
بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حديث کرد مارا ابو نضرة از
ابي سعيد (د . خ . و) گفت گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) خارج
خواهند شد گروه خوارج هنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواهند کرد
آن خوارج را بهتر دو گروه که بحق است *

۱۷۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلى قال حدثنا المقيم (ن - المعتمر) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد الخدري (رضه) عن النبي صلى الله عليه وآله انه ذكر اناسا من امته يخرجون في فرقة من الناس سيماهم التحالق (ن - التحليق) يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية هم من شر الخلق او من اشر الخلق تقتلهم ادنى الطائفتين الى الحق قال و قال كلمة اخرى قلت لرجل بيني و بينه ما هي قال قال ابو سعيد و انتم قتلتموهم يا اهل العراق *

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلى بن واصل عن عبد الاعلى قال حدثنا المحاضر بن الموزع قال حدثنا الاجلح عن حبيب انه سمع

۱۷۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث برد مارا معتمر گفت معتمر شنيدم پدر خود را گفت پدر من حديث كرد مارا ابو نصره از ابي سعيد خدري (خ و) از نبی (ع م) تحقيق انحضرت ذكر كرد چند مردم را از امت خود كه خارج خواهند شد در هنگام نواح از مردم نشاني اوشان سرتراشيدن است خارج خواهند شد از دين چنانكه خارج مي شود تير از كمان اوشان از بد خلق اند يا از بد ترين خلق اند فذل خواهند كرد اوشان را نزديك ترين دو مايفه كه طرف حق است گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمة ديگر گفتم مردی را كه درميان من و درميان ابو سعيد بود چيست ان كلمة گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمة را انحضرت فرمود و شما فذل خواهند كرد شما اوشان را اي اهل عراق *

۱۷۱ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل از عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا محاضر پسر موزع گفت محاضر حديث كرد مارا اجلح از حبيب حديث كرد اوشان را تحقيق او شنيد ضحاک مشرقی

الضحاک المسرقي یحدثهم و معه سعید بن جبیر و میمون بن
ابی شیب و ابو النجتری و ابو صالح و ذر الهمدانی و الحسن
العرنی انه سمع ابا سعید الخدری یروی عن رسول الله صاعم فی
قوم ینخرجون من هذه الامة فذكر من صلواتهم و زکواتهم و صومهم
یمرقون من الاسلام كما یمرق السهم من الرمية لا یجاوز القرآن من
قرايتهم ینخرجون فی فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الی الحق *

ذكر ما خص به امیر المومنین علی بن ابیطالب
كرم الله وجهه من قتال المارقین

۱۷۲ — ابیانا یونس بن عبد الاطی و الحارث بن مسکین
قراءة عایه و انا اسمع و اللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني یونس
عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سامة بن عبد الرحمن عن ابي

حدیث یكون اوشادرا و همزة ضحاک سعید پسر جبیر و میمون پسر ابی
شیب و ابو النجتری و ابو صالح و ذر همدانی و حسن عریبی تحقیق او شدید
ابا سعید خدری را روایت میکرد از پیغمبر خدا (ص . خ . ل . م) در قوم که
خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از دمار ارشان و زکوة
ارشان و روزگارشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میگردد
تیر از کمان نندتجار از خواهند کرد قرآن از حلقوم ایشان خارج خواهد شد در
گروهی از مردم قبل خواهند کرد اوشادرا قریبترین مردم که طرف حق اند •
این ذکر ان چیز است که خاص شد بان چیز امیر المومنین

پسر ابی طالب بزرگ کند خدا ذات اودا

۱۷۲ — خبر داد مارا یونس پسر عبد الاعلی و حوث پسر مسکین
از روی خواندن یو و من می شدیم و لفظ حدیث برای او از پسر وهب
گفت پسر وهب خبر داد مرا یونس از پسر شهاب گفت ابن شهاب خبر
داد مرا ابو سلمه پسر عبد الرحمن از ابی سعید خدری (ص . خ . و) ناگاه

سعيد الخدری رضه بينا نحن عند رسول الله صلعم و هو يقيم
قسما انا ذوالخويصرة و هو رجل من بني تميم فقال يا رسول
الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من يعدل اذا لم اعدل قد
خبت و خسرت ان لم اكن اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن
لي فيه اضرب عنقه قال [رسول الله صلعم دعه فان له اصحابا
يحقر احدكم صلاته مع صلواتهم و صيامه مع صيامهم] (ن - دعه
صلاته مع صلواته و صيامه مع صيامه) يقرء القرآن لا يجاوز تراقيهم
يمرقون من الاسلام [كما يمرق] (ن - مرق) السهم من الرمية
ينظر الى النصلة فلا يوجد فيه شيء ثم ينظر الى رصافه فلا يوجد
فيه شيء ثم ينظر الى نضيه فلا يوجد فيه شيء و هو القدح

ما بوديم نؤديك پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) و انحضرت بخش می
فرمود حصه را آمد نزد انحضرت ذوالخويصرة و او مردی بود از قبيله تميم
پس گذشت ان مرد ای پيغمبر خدا عدل کن در بخش کردن پس گفت
پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) و کدام کس عدل خواهد کرد و قتيکه
به عدل خواهیم کرد تحقیق به بهره مابدي و حسران کنی تو اگر نه باشم
من که عدل کنم پس گفت عمر ای پيغمبر خدا حکم ده مرا در او بزنم
کردن او را گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بگذار او را پس تحقیق برای او
همراهان اندکم میپندارد یکی از شما نماز خود را همراه نماز ایشان و روزه خود
را همراه روزه های ایشان خواهد خواند قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چنانچه
گردن ایشانرا بیرون خواهند گذاشت از اسلام چنانکه بیرون میگذرد قیض از شکار
نظر کرده میشود طرف پیکان پس نه یافته میشوند در او چیزی پس نظر کرده
می شود طرف سوفا را پس نیافته میشود در او چیزی پسترنگاه کرده میشود
طرف نضیه او پس نیافته میشود در او چیزی پیشی کرد و گذشت سرگین را

ثم ينظر الى قذرة فلا يوجد فيه شيء سبق الفثر و الدم اتهم
(جل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة تدر و
يخرجون على خير فرقة من الناس* قال ابو سعيد فاشهدوا (ن -
فاشهد) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي
بن ابيطالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل
فالتمس فوجد فاتي به حتى نظرت اليه على الذعت الذي
نعت به رسول الله صلعم *

۱۷۳ — انبأنا محمد بن المصفا بن البهاول قال حدثنا
الوليد بن مسلم و حدثنا بقیة بن الوليد و ذکر اخر قالا حدثنا
الوزاعي عن الزهري عن ابي سامة و الضحاك عن ابي سعيد
الخدري قال بينما نحن عند رسول الله صلعم ذات يوم يقسم

و خون را نشانی اوشان مردی سیاه خواهد بود بکي هردو بازوی او مانند
پستان زن یا مثل پاره گوشت حرکت خواهد کرد او خروج خواهد کرد بر
بهتر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من
شنیدم ابن حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و شاهد باش
که تحقیق علی پسر ابیطالب (خ . و) قتل کرد ایشان را و من همراه او
بودم پس حکم کرد باین مرد پس بسته شد پس یافته شد پس آورده شد
اورا تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد سو صفت کردن پیغمبر خدا (د .
خ . ل . م) چنین صفت که صفت کرده بود آنحضرت *

۱۷۳ — خبر داد مارا محمد پسر مصفا پسر بهاول گفت محمد حدیث
کرد مارا ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد مارا بقیة بن ولید و ذکر
کرد مرد دیگر گفت آن مرد حدیث کرد مارا الوزاعی از زهري از ابي سامة
و ضحاك از ابي سعید خدري گفت ناگاه پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
یک روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را ذوالخویصره که از خواج

تسما ائاه ذو الخویصرة فقال يا رسول الله اعدل قال ويحك و
 من يعدل اذا ام اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن لي حتى
 اضرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحابا يحتقر احدكم
 صلواته مع صلواتهم و صيامه مع صيامهم يمرقون من الدين [كما
 يهرق] (ن - مروق) السهم من الرمية حتى ان احدكم ينظر
 الى نساءه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى رصافه فلا يجد فيه شيئا ثم
 ينظر الى نضبه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى قدرة فلا يجد فيه شيئا
 سبق الفرث و الدم يخرجون على خبر فرفة من الناس آيتهم رجل
 مخدج ازعج احدي يديه مثل ثدي المرأة او كما لبضعة تدور قال ابو
 سعيد رض اشهد سمعت هذا من (رسول الله صلعم و اشهد اني

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن فرصت انحضرت
 عذاب باد ترا و کدام کسی عدل کند و قتیکه به عدل کنم پس گفت عمر
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بزنم گردن او را پس گفت برای
 عمر پیغمبر خدا (د . د . ح . ل . م) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویصرة
 هم صحبت خواهند بود کم می پذیرد بکسی شما نماز خود را همراه نماز
 او شان و روزه خود را همراه روزه خود او شان بیرون خواهند گذاشت از دین
 چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار نا اینکه تحقیق یکی شما می بیند طرف
 پیکان او پس نمی یابد در او چیزی را پس نگاه میکند طرف سوار او پس
 نمی یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف تیر بدون پیکان او پس نمی
 یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف پر او پس نمی یابد چیزی را
 گذشت ان تیر سرگین را و خون را بیرون خواهند شد بر بهر ورقه از مردم
 نشانی او شان سردی دقص سیاه چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانده
 پستان زن خواهد بود یا مانده پا را گوشت حرکت خواهد کرد گفت ابو
 سعید (ح . و) شاهد باش شنیدم این را از پیغمبر خدا (د . د . ح . ل . م)

كنت مع علي ابن ابيطالب رضه حين قاتلهم فارسى الى القتلى
فاتى به على النعت الذي نعت رسول الله صلعم *

۱۷۴ — انبأ الكارث بن مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن
ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الكارث عن بكر بن الاشج عن
بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم
ان الحرورية اما خرجت على علي بن ابيطالب رضه فقالوا لا حكم
الا لله قال علي رضه كلمة حق اراد بها باطل ان رسول الله صلعم
وصف اناسا اني لا اعرف صفاتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق
بالسنتم لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقه من ابغض خلق الله
اليه منهم رجل اسود احدى يديه كايمن شاة او حامة ثدي فلما

شاهد باش تحقيق من دودم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام وقتيكه قبل
کرد علي ارشان را پس فرستاد علي طرف كشنگان احدي را پس آورد
انكس ابر صنديكه كه صفت کرد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) •

۱۷۴ — خبر داد مارا حرث پسر مسكين از روي خواندن برو و من
مي شايدم از پسر وهب گفتم پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرث از
بكر پسر اشج از بشر پسر سعيد از عبيد الله پسر ابي نافع ازاد كرده شده
پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) تحقيق حروريه هرگاه ديرون آمدند بر
پسر ابيطالب پس گفتند حروريه نيست خنم مگر نواي خدا گفتم علي بر او
سلام كدام حق است اراده كرده شده به او معني باطل تحقيق پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) صفت کرد مردم را تحقيق من نمي شناسم صفت
اوشان را دران گروه چنين گروه كه مي گويند كدام حق را به زبان خود
به نچارد مي كند اين كدام (ز . يدجا و اشارت كرد طرف خلق خود بغير
اوشان مرد است سياه قام يكي هر دو دست او مازند نرم گوشت بزي مازند
سر پستان پس هرگاه مثل كرن ارشان را علي گفت بنگردد پس ديده.

قائلهم علي رضه قال انظروا فانظروا فام يجدوا شيئا قال ارجعوا
والله ما كذبت ولا كذبت مرتين او ثلثا ثم وجدوه في خربة فاتوا
به حتى وضعوه بين يديه قال عبید الله انا حاضر ذلك من امرهم
و قول علي فيهم *

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية
بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الاعمش عن خيثمة عن
سويد بن غفلة قال سمعت عليا رضه يقول اذا حدثتكم عن نفسي
فان الحرب خدعة و اذا حدثتكم عن رسول الله صلعم فلان اخر من
الاسماء احب الي من ان اكذب علي رسول الله صلعم اقول عليه
ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت رسول الله صلعم يقول يخرج
[قوم احداث] (ن - قوم في آخر الزمان احداث) الاسنان سفهاء

مردم پس نيافتند در اوشان چیزی را گفت علي مرتضی باز روید قسم
خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم دو دفعه فرمود یا سه دفعه پس
نيافتند او را در ویرانه پس آوردند او را تا اینکه نهادند او را بر روی حضرت
علي گفت عبد الله من حاضر این ماجرا بودم از حکم اوشان و فرمودن
علي مرتضی در ایشان *

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد
پسر معاوية پسر يزيد گفت محمد حدیث کرد مرا علي پسر هشام از اعمش
از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شيعم علي را برو سلام مي فرمود
و قتيکه حدیث کنم شما را از ذات خود پس تحقیق جنگ فريب است و
و قتيکه حدیث کنم شما را از پیغمبر خدا (د . ح . ل . م) پس هر اید
اگر آفتم از اسمان بهتر است طرف من از اینکه دروغ گویم در پیغمبر خدا
(د . ح . ل . م) گویم بر آنحضرت آنچه را که نگفت پیغمبر خدا (د . ح . ل . م)
خ . ل . م) شنیدم پیغمبر خدا را (د . ح . ل . م) میگفت قوم در آخر

الاحلام يقوون من قول خير البرية يقرؤون القرآن لايجاوز ايما لهم
 حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فان ادركتهم
 فاقتلهم فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القيامة *

ذكر اخلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال حدثنا
 عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي
 قال قال رسول الله صلعم يخرج قوم في اخر الزمان يقرؤون القرآن
 لايجاوز تراقيهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية
 قتلهم حق على كل مسلم * خالفه يوسف بن ابي اسحاق فدخل
 بين ابي اسحاق و بين سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان *

زمان جوانان کم خردان خواهند گفت از فرمودن بهتر خلق خوانند قران
 را نه تجاوز خواهند کرد ايمان اوشان حنجره و حلقوم اوشان را بيرون
 خواهند گذشت از دين چنانکه بيرون مي گذرد تير از نشانه پس اگر يابي
 قواوشان را پس قتل کن اوشان را پس تحقيق که در کشتن اوشان ثواب
 است براي انکس که قتل کند اوشان را نزدک خدا روز قيامت *

ابن ذکر اخلاف علي ابي اسحاق است درين حديث

۱۷۶ — خبر داد ما را احمد پسر سليمان و قاسم پسر زكريا گفت
 احمد و قاسم حديث کرد ما را عبد الله از اسرائيل از ابي اسحاق از سويد
 پسر غفلة از علي برو سلام گفت علي گفت پيغمبر خدا (ص . دل . م)
 بيرون خواهند آمد قوم در اخر زمان خواهند خواند قران نه تجاوز خواهد
 کرد چنبر کردن ايشان را بيرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه ميگذرد
 تير از شکار کشتن اوشان حق است بر هر مسلمان . خلاف کرده او را ابو يوسف
 پسر اسحاق پس داخل کرد در ميان ابي اسحاق و در ميان سويد پسر غفلة
 پسر عبد الرحمن پسر مروان را *

۱۷۷ — انبانا زکریا بن یحیی قال حدثنا محمد بن
 الاعلا قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابيه عن ابي اسحاق
 عن ابي قیس الازدی عن سوید بن غفلة عن علي بن ابي
 صلعم قال یخرج فی اخر الزمان قوم یقرؤن القرآن لایجاوزوا قراةهم
 [یمخرجون من الدین كما یمخرج] (ن - یمرقون من الدین
 مروق) السهم من الرهبة فتألم حق علی کل مسلم *

۱۷۸ — اخباری احمد بن شعیب قال اخبرنا محمد بن یحیی
 الاخباری قال حدثنا محمد بن یحیی عن ابراهیم بن
 عبد الاعلی عن طارق بن زیاد قال خرجنا مع علی بن الخوارج
 فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله قال انه سیخرج قوم یتکلمون
 بالحق لایجاوزوا حقهم یمخرجون من الحق كما یمخرج السهم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا
 محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا ابراهیم پسر یوسف از پدر
 خود از ابي اسحاق از ابي قیس از ابي از سوید پسر غفلة از علی از ابي
 برو سلام گفت انحضرت بیرون خواهند آمد در اخر زمان قومی خواهند
 خواند قرآن را نه تجاوز خواهد کرد قرآن چنانگردن ایشان را خارج
 خواهند شد از دین چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار کشتن ارشان حق
 است بر هر مسلم *

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
 احمد پسر یحیی اخباری گفت احمد حدیث کرد مارا محمد بن یحیی
 عن ابراهیم بن یوسف عن ابيه عن ابي اسحاق عن ابي قیس الازدی عن سوید بن غفلة
 عن علي بن ابي صلعم قال یخرج فی اخر الزمان قوم یقرؤن القرآن لایجاوزوا قراةهم
 [یمخرجون من الدین كما یمخرج] (ن - یمرقون من الدین مروق) السهم من الرهبة
 فتألم حق علی کل مسلم *

الرمية صيماهم ان فبهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود
انكان هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم يكن هو فقد قتلتم خير
الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخررتا سجودا
و خر علي رة معذا ساجدا غير انه يتكلمون بكلمة الحق *

۱۷۹ — انبانا الحسين بن مدرک قال حدثنا يحيى
بن حماد قال أخبرنا ابو عوانة قال أخبرني ابو سليم البلخي قال
أخبرني ابي انه كان مع علي رة يوم النهروان قال و كنت قبل
ذلك اصارع رجلا على يده شيء فقلت ما شان يدك قال اكلها
بعير فلما كان يوم النهروان وقتل علي الهذرية فخرج علي قتلهم
حين لم يجد ذي الندي فطاف حتى وجده في ساقية فقال

حق چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار نشانی اوشان ایست تحقیق در میان
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او مردی های سیاه اگر
بود او پس تحقیق خواهید کشت شما زبونتر مردم را و اگر نبود او پس
تحقیق قتل خواهید کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی
طلب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جستیم پس یافتیم ناقص را پس
افتادیم سجده کنندگان و افتاد علی همراه ما سجده کرده سوی ایست
تحقیق شان ایست که کلام میکردند آن فرقه بکلمه حق •

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرک گفت حسین حدیث کرد مارا
یحيى پسر حماد گفت يحيى خبر داد مارا ابو عوانه گفت ابو عوانه خبر
داد مرا ابو سليم پسر سليم گفت ابو سليم خبر داد مرا پدر من تحقیق
او بود همراه علي (خه) روز جنگ نهروان گفت پدر من و بودم پیش این
کشتی می کردم مردی را و بر دست او چیزی بود پس گفتم چه حالت
دست تو است گفت او خورد انرا شتر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل
کرد علي مرتضی فرقه حروریه را پس خارج شد علي بر کشتگان اوشان
و قتیکه نیافت ذی الندی را و طواف کرد تا ایستکه یافت او را در زمین پست

صدق الله عز وجل و باغ (سول الله صلعم و قال و في منكبیه ثلاث شعرات من حامة الندي ثواب من قتلهم) (ن - قاتلهم) *

۱۸۰ — انبانا علي بن المنذر قال حدثنا ابو الفضيل (ن - ابن فضيل) قال حدثنا عاصم بن كليب الحرمي عن ابيه قال كنت عند علي رضي جالسا ان دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي يكلم الناس و يكلمونه فقال يا امير المؤمنين ائذن لي ان اكلم فلم يلبثت اليه و شغله ما هو فيه فجلس الي رجل فسأله ما خبرك فقال كنت معتمرا فلقيت عائشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا في ارضكم بما يسمون حرورية قلت خرجوا في موضع يسمى حرورا فسمي بذلك فقالت طوبى لمن شهد منكم يعنى هلكتهم لو شاء

پس گفت راست گفتم جدا غمنايب و بزرگ و رساند پيغمبر خدا (د - خ - ل - س) بر گفت انحضرت و در شأنه اوسه مدي هاي اند از سر پستان ثواب است آنکس که بدل خواهد کرد انهارا *

۸۰ — خبر داد مارا علي پسر منذر گفت علي حديث کرده مارا ابو الفضيل (ن - پسر فضيل) گفت حديث کرد مارا عاصم پسر کليب حرمي از پدر خود گفت پدر او بودم نزديک علي (خ - و) ششسته ناگاه داخل شد مودي و بر او پارچه سفر بود و علي (خ - و) کلام ميکرد مردمان را و تلام ميکردند مردمان او را پس گفت اي ابيوالمومنين ايها حکم ميدهي مرا اينکه کلام کنم پس ذه التفات فرمود علي طرف او و مشغول داشت او را آن چيز که دران چيز بود پس گشت طرف مودي پس سوال کرد او را چيست خبر تو پس گفت بودم عمرة کفنده پس ملاقات کردم حضرت عائشة را پس گفت عائشة آن گروه چاين که خارج شدند در زمين شما چرا نام نهادند انها را حرورية گفتيم خارج شدند هر مکان که نام نهادند آن مکان حرور پس نام نهادند حروريه بسبب اين پس گفت عائشة خوشي باد آنکس را که حاضر شد هلاک کردن اوشان را اگر خواهد

ابن ابیطالب (ع) را خبر کرد که خبر شما را خدا او را پس آمد
که سوال کنم حضرت علی را از خبر او را پس هرگاه فارغ شد علی
(ع) گفت کجا است طلب اذن کننده پس قصه کرد در او چنانکه
قصه کرد در ما گفت علی مرتضی تحقیق من داخل شدم نزدیک پیغمبر
خدا (ع) و نبود نزدیک او کسی سوا عایشه مادر مومنین
پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستی تو ای علی و قوم چیدین و چندان
است گفتم خدا و رسول او دانا و است پسر اشارت فرمود بدست خود
و گفت قوم خارج خواهند شد از مشرق خواهند خواند قرآن را نه
تجاوز خواهد کرد قرآن چنانکه بپروان را یعنی دانه بخواند بخشد
بپروان خواهند گذاشت از دین چنانکه بیرون می گذرند تیر از شکار در ایشان
مردی خواهد بود ذقن گویا که دست او پستان است قسم می دهم
شما را بخدا خبر کردم شما را باین گفتند مردم اری گفت قسم می دهم
شما را بخدا خبر کردم شما را که تحقیق آن مرد در میان او را است
گفتند اری پس آمدید شما مرا و خبر دادید شما مرا که تحقیق او بیست
در میان او را پس قسم خوردم برای شما بخدا که تحقیق او در میان
ایشان است پس آوردید شما او را میکشیدید او را چنانکه وصف کردم برای
شما گفتند مردم آری گفت علی راست فرمود خدا و رسول او .

۱۸۱ — انبانا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن
الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رض قال لما
كان بيوم النهروان لقي الخوارج فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح
فقتلوا جميعا قال علي اطلبوا ذا النديّة فطلبوه فلم يجدوه فقال
علي رض ما كذبت و لا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في رعدة
من الارض عايه ناس من القتلى فاذا رجل على يده مثل سبلات
المسور فكبر علي رض و الناس و اعجبهم ذلك *

۱۸۲ — انبانا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا
الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن
كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي ءم بقنطرة الديرجان فقال
انه قد ذكر لي خارجة يخرج من قبل المشرق و فيهم ذوالنديّة

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث كرد مارا
ابو معوية از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خ و) گفت
علي هرگاه شد روز جنگ نهروان كه نام شهريست پس نه دفع شدند تا
اينكه سفته شدند به نيزه ها پس كشته شدند تمام گفت علي (خ و)
طلب كديد و بچوئيد صاحب پستان را پس طلب كردند مردم او را پس
نيافتند او را پس گفت علي (خ و) نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم بچوئيد
او را پس جستند او را پس يافتند او را در زمين پست بر او مردم بودند
از كشتگان پس ناگاه مردیست بر دست او مانند موی ها بر روت گریه
هستند پس تكبير گفتند مردم و در تعجب آورد ايشانرا اين امر

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت
عبد الاعلى حديث كرد مارا فضل پسر دكين از موسى پسر قيس حضرمي
از سلمه پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب كرد مارا علي بر او
سلام به يل دير جان پس گفت علي مرتضى تحقيق شان اينست كه ذكر
كرده شد مرا فرقه خارجه كه بپرون مي آيند از طرف مشرق و درميان

فقاتلهم فقامت الحرورية بعضهم لبعض لا تعلمهم تكلمهم فردوكم
 كما ردكم يوم حرورا فنصى (ن - ف شجر) بعضهم بعضا بالرماح فقال
 رجل من اصحاب علي رض اقطعوا العوالي والعوالي الرماح فداروا
 واستداروا و قتل من اصحاب علي اثني عشر رجلا او ثلاثة عشر
 رجلا فقال على التمسوا المتخدج و ذلك في يوم شات فقالوا لا نقدر
 عليه فركب علي ع م بغلة النبي صلعم الشهباء فاتى وهداة من
 الارض فقال التمسوا في هواء فاخرج فقال ما كذبت و لا كذبت
 فقال اعملوا و لا تنكلوا او لا اني اخاف ان تنكلوا لاخبرتكم بما
 قضى الله لكم على لسانه يعنى النبي صلعم و لقد شهدنا اناس
 من اليمن فقالوا كيف يا امير المومنين قال كان هو اهم بغية *

ايشان صاحب پستان است پس جنگ كرد علي رض اوشانرا پس گفت
 بعض حرورية بعض را نمدانی تو اصحاب علي را كلام ميكني اوشانرا
 پس رد خواهند كرد شما را چنانكه رد كرده بود شما را روز جنگ حرورا
 پس قصد كردند بعض را به بعض نيزه ها پس گفت مردی از اصحاب
 علي (خ. و) مگذاريد نيزه ها را و معني عوالي نيزه ها است پس دور
 كردند و سرنجام دور كردند و كشته شد از ياران علي دوازده يا سيزده
 مرد پس گفت علي بچوئيد ناقص را و اين ماجرا در روز سرما بود پس
 گفتند مردم نه قادر مي شويم بر او پس سوار شد علي بر او سلام سفيد
 رنگ خچر نبي (د. خ. ل. م) را كه نام او شهباء بود پس آمد پست
 زمين را پس گفت بچوئيد در آن گروه مرده پس خارج كرده شد پس
 گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل كنيد و نه ترك كنيد
 عمل را اگر نه تحقيق من خوف كنم بر اينكه ترك خواهيد كرد عمل را
 هراينه خير كنم شمارا بان چيز كه حكم كرد خدا براي شما بر زبان او
 يعني نبي (د. خ. ل. م) و هراينه تحقيق حاضر شدند ما را مردم از
 يمن پس گفتند چه حال است اي امير المومنين فرمود علي بود آن
 امر مقصود قر از روی حاجت *

۱۸۳ — انبانا العباس بن عبد العظیم قال حدثنا: عبد الرزاق .

قال حدثنا عبد الملك بن ابي سليمان عن سلمة بن كهيل قال حدثنا زيد بن وهب انه كان في الجيش الذين كانوا مع علي رضي ساردا الى الخوارج فقال علي يا ايها الناس اني سمعت رسول الله صاعم يقول سيخرج قوم من امتي يقرؤن القرآن ليس قرأتكم الى قراتهم بشيء و لا صلواتكم الى صلواتهم بشيء و لا صيامكم الى صيامهم بشيء يقرؤن القرآن يحسبون انه لهم و هو عليهم و لا يجاوز قراتهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية لو يعلمون الجيش الذين يصيبونهم ما قضى الله لهم على لسان نبيهم لا يتكلمون العمل و آية ذلك ان فيهم رجلا له عضد

۱۸۳ — خبر داد عباس پسر عبد العظیم گفت عباس. حدیث کرد مارا عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حدیث کرد مارا عبد الملك پسر ابي سلمان از سلمة پسر كهيل گفت سلمة حدیث کرد مارا وهب تحقیق او بود در لشکر چنین لشکر که بودند همراه علی (خ و) سیر کردند طرف خوارج پس گفت علی (خ و) ای مردمان تحقیق من شنیدم پیغمبر خدا (د و خ و ل و م) می فرمود شتاب است که خارج خواهد شد گروه از امت من خواهند خواند قرآن را نیست قرائت شما طرف قرائت اوشان بچیزی و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچیزی و نه روزه شما طرف روزه اوشان بچیزی خواهند خواند قرآن را گمان خواهد کرد تحقیق آن برای نفع اوشان است و آن ضرر است بر اوشان و نه تجاوز خواهد کرد خواندن اوشان چنانچه گردن اوشان را بیرون خواهند گذاشت از اسلام چنانکه بیرون می گذرد قیراز شکار اگر خواهند دانست لشکر چنین لشکر که جنگ خواهد کرد خارجیان را چه حکم کرد خدا برای اوشان بر زبان نبي اوشان هر ایده قرت کنند عمل را و نشان آن اینست تحقیق در میان ایشان مودیت برای او باز است و نیست برای او دست

و ليس له ذراع على رأس عضده مثل حامة الثدي للمرأة عليه
شعرات بيض فتذهبون الى معوية و اهل الشام و تتركون هؤلاء
يخلفونكم في ذرايكم و اموالكم و الله اني و لارجوا ان يكون هؤلاء
القوم فانهم قد سفكوا الدم الحرام و اغاروا في سرح الناس فسيروا
على اسم الله قال سلمة قنزلني زيد بن وهب منزلا حتى مررنا
على قنطرة و على الخوارج يومئذ عبد الله بن وهب الراسبي
فقال لهم القوا الرماح و سارا سيوفكم من جفونها فاني اخاف ان
يناشدوكم كما ناشدوا يوم حرورا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا
السيوف و شجرهم الناس يعني برماحهم فقتل بعضهم على
بعض و ما أصيب من الناس يومئذ الا رجلا قال علي كره
التمسوا فيهم المتخذي فلم يجدوه فقام علي رضي بنفسه حتى اتا ناسا

بر سر بازاری او مانند سر پستان است برای زن بر او موی ها اند سفید
پس میروند آن قوم طرف معویه و طرف اهل شام و نرگ میدهند آن است
مسلمانان را خواهند افدای در ذریات شما و در مال های شما قسم خدا است
تحقیق من هرآنکه آمید می دارم اینکه مانند آن گروه پس تحقیق ایشان
تحقیق ریخته خون حرام را و ناراج کردند در مواشی مردم پس میرو
کنند بر نام خدا گفت سلمه پس فازل کرد مرا رید پسر وهب منویل را
تا اینکه گذسیدیم بر پل و بر خوارج آن روز عبد الله پسر وهب راسبی بود
پس گفت عبد الله برای او دیدد ازید فیظه های را و برکشید شمشیرهای
حرد را از پیام های آنها پس تحقیق من حرف میکنم اینکه قسم خواهدد
داد شمارا چنانکه قسم دادد شمارا روز حرورا پس رجوع کردند برای
جنگ پس دور کردند دیزه های خود را و کشیدند تیغهای را و سفند
اوشان مردم عالی مرتضی بعدی به دیزه های اوشان پس نقل کرده شد
ارشان بر بعضی و ده ریخته شد از مردم علی آن روز مگر دو مرد گفت
عالی بزرگ گردد ذات اورا بچوئیده در میان اوشان ناقص را پس نیافتند

قتلای بعضهم علی بعض قال جرودهم فوجدوه مما یأی الارض فکبر علی
 ربه ثم قال صدق الله و یبلغ رسوله هم فقام الیه عبیده السلمانی
 فقال یا امیرالمومنین و الله الذی لا اله الا هو لسمعت هذا
 الحدیث من رسول الله صلعم قال و الله الذی لا اله الا هو
 لسمعت من رسول الله صلعم حتی استخلفه ثلثا و هو یخلفاء *
 ۱۸۱ — اخبرنا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن
 ابن عون عن محمد بن عبیده قال قال علی ربه لولا ان تبطروا
 انبائکم ما وعد الله الذین یقتلونهم علی لسان محمد صلعم قلت
 انتم سمعتم من رسول الله صلعم قال ای و رب الکعبة ای و رب
 الکعبة ای و رب الکعبة *

مردم اورا پس ایستاده شد علی (خ. و) به ذات خود تا اینکه آمد مردم
 کشتگارا بعض اوشان بر بعض بود فرمود بخشید اوشان را پس یافتند مردم
 آن ناقص را ازان چیز که منصل بود زمین را پس تکبیر گفت علی
 (خ. و) پسفر گفت راست فرمود خدا و رسانیدن پیغمبر بر او سلام
 پس ایستاده شد طرف او عبیده سلمانی پس گفت ای امیرالمومنین
 قسم خدا است چنین خدا که نیست معبود بحق مگر او شیدی تو ان
 حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنین خدا
 که نیست معبود بحق مگر او هرآنکه شنیدم من این حدیث را از پیغمبر
 خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه طلب قسم کرد عبیده علی مرتضی را سه
 دعه و او قسم می خورد برای عبیده *

۱۸۲ — گفت قتیبه پسر سعید حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از پسر
 عون ار محمد پسر عبیده گفت محمد گفت علی (خ. و) اگر نه اینکه بخور
 کنید شما خیر دهم شما را آنچه که وعده کرد خدا ان مردمان را که قتل
 خواهند کرد ان خوارج را بر زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو
 شیدی ان حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علی ای قسم
 پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است *

۱۸۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلمي قال لما كان جئت أصيب أصحاب الزهروان قال علي رضي الله عنه فابغوه فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل مخرج اليد او مثدود اليد او مؤدون اليد فابتغينا فوجدناه فدللناه عليه فلما رآه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان تبطروا ثم ذكر كلمة معناه لحدثتكم بما قضى الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن ولي قتل هؤلاء فلت انت سمعته من رسول الله صلعم قال اي و رب الكعبة ثلاثا *

۱۸۶ — انبانا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا ابو مالك

۱۸۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر مسعود گفت اسمعيل حديث كود مارا معتمر پسر سليمان از عون گفت عون حديث كرد مارا محمد پسر سيرين سلماني گفت محمد هوگاه بود كه آمدم تا برسم صاحب هاي نهروان را گفت علي (خ و) بچريد او را درميان اوشان پس تحقيق اوشان اگر هستند از قوم چنين كه فرمود آنها را پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس تحقيق درميان اوشان مرد است ناقص دست يا ناقص دست يا جسيم او را پس يافتم او را پس دلالت كدايديم علي را بر او پس هوگاه ديد حضرت علي او را گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگر نه فخر كديد شما پسترد ذكر كرد كلمه را معني او هراينه حديث كنم شما را بان چيز كه فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) براي آنكس كه نزديك شد كشتن آن گروه را گفتم تو شنيدى تو آن حديث را از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت علي رضي الله عنه قسم پورردگار كه به است سه دفعه فرمود اين كلمه را *

۱۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر عبيد بن محمد گفت محمد حديث

و هو عمر بن هاشم عن اسمعيل و هو ابن ابي خالد قال اخبرني عمر بن قيس عن المنهال بن عمرو عن ذر بن جعفر بن جیش انه سمع عليا رضي بقول اذا قباب بين الفتنة لولا انا ما قوتل اهل النهر وان لولا اني اخشي ان تتركوا العمل لاخبرتكم بالذي قضي الله عز وجل على لسان نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصرنا لصلاتهم عارفا بالهدى الذي نحن عليه *

ذكر مناظرة عبد الله بن عباس رضي الله عنه و احتجاجه عليهم فيما انكروا على علي بن ابي طالب رضي

۱۸۷ — انبانا عمرو بن علي قال حدثنا عبد الرحمن بن المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

كرد مارا ابو ملك و او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است گفت اسمعيل خبر داد مارا عمر پسر قيس از منهال پسر عمرو از ذر پسر جعفر پسر جیش تحقيق اور شديد علي را (خ و) ميگفت من قبه يعني حافظ چشمه فتنه ام اگر نه بودمى به كشته مى شدند اهل نهروان اگر به تحقيق من خوف كنم اياكه ترك خواهيد كرد عمل را هوايده خبر كنم شما را با آنچه كه حكم كرد خداى غالب و بزرگ بر زبان نبي شما (د و خ و) براى آنكس كه فذل كرد اوشان را در حاليكه بينداده بود نماز اوشان را شناسنده بود به هدايت اوشان چنين هدايت كه ما بر او ايم *

اين ذكر مناظره و بحث كردن عبد الله بن عباس است
فرقه درويه را و بحث آوردن عبد الله بن عباس (خ و) در آن
چيز كه انكار كردند اوشان على پسر ابي طالب را (خ و)

۱۸۷ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث كرد مارا عكرمة پسر عمار گفت عكرمة حديث كرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث كرد مارا

حدثني عبد الله بن عباس رضي الله عنهما لما خرجت الحزورية و اعتزلوا
 في دار و كانوا ستة آلاف فقلت لعلي ع م يا امير المؤمنين ابرء
 بالصلوة لعلي اكلم هؤلاء القوم قال اني اخافهم عليك قلت كلا
 فلبست و ترجلت و دخلت عليهم في دار نصف النهار وهم ياكلون
 فقالوا مرحبا بك يا ابن عباس فما جاء بك قلت لهم اتيتكم من عند
 اصحاب النبي صلعم و المهاجرين و الانصار و من عند ابن عم
 رسول الله صلعم و صهرة الذي انزل فيهم القرآن و هم اعلم بتدرياه
 منكم و ليس فيكم رجل منهم لا يباغكم ما يقولون و ابلغهم ما
 تقولون فانتم ابي نفر منهم قلت هااتوا ما تفقمون علي اصحاب
 رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا اما احديهن

عبد الله پسر عباس (خ . و) گفت هرگاه خارج شد فرقه حزویه و جمع
 شدند در مكاني و بودند شش هزار مردم پس گفتم علي را در او سلام اي
 امير المؤمنين سرد كن نماز را يعنى نماز ظهر بدير خوان شايد كه من كلام
 كدم انگروه را گفت علي رضي الله عنه تحقيق من خوف ميكنم اوشان را از قتل برتر
 گفتم به چنان پس جامه پوشيدم و شانه كردم موى را و داخل شدم بر
 اوشان در مكاني نصف روز و اوشان مى خوردند طعام را پس گفتند خوشي
 ياد ترا اي ابن عباس پس چه چيز آورد فرا گفتم براى اوشان آمدم نزد
 شما از نزد صاحب خانه نبى (د . خ . ل . م) و از درد هجرت كدمندگان
 و ياري كدمگان و از نزد پسر عم رسول خدا (د . خ . ل . م) داماد
 آنحضرت چنين كه نازل كرده شد در اوشان قرآن و اوشان دانا تر اند تاويل
 قرآن از شما و نيست در شما مردى از اوشان هرايده رسادم شما را آنچه
 كه مى گويند اوشان و رسادم اوشان را آنچه نده مى گوئيد شما پس جدا
 شدند براى من جدا بعد از اوشان گفتم بياريد چه اعراض ميكنند بر
 اصحاب پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) و بر پسر عم او گفتند آن مردم به
 اعراض اذن گفتم چه اذن آنها گفتند اما يكي از آنها پس تحقيق علي مرتضى

فانه حکم الرجال في امر الله عز وجل و قال الله تعالى ان الحكم الا لله ما شان الرجال والحكم قامت هذه واحدة قالوا و اما الثانية فانه قاتل و لم يسم و لم يغتم فان كانوا كفارا فقد حل سببهم وان كانوا مومنين فما حل سببهم ولا قتالهم قامت هذه اثنتان فما الثالثة فقالوا يحكى نفسه من امير المومنين فان لم يكن امير المومنين فهو امير الكافرين قامت هل عندكم شئ غير هذا قالوا حسبنا هذا قامت لهم ارايتم ان قرأت عليكم من كتاب الله عز وجل و سنة فيه صلعم ما يرد قواكم اترجعون قالوا نعم قلت اما قواكم حكم الرجال في امر الله فاني (ن - فانا) اقرأ عليكم كتاب الله عز وجل انه قد مير الله حكمه الى الرجال في شئ ثمة (بع درهم فامر الله

حکم کرد مردمان را در حکم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ
 بیست حکم مگر برای خدا چه حال مردمان است و حکم است گفتم این
 اعتراف یکی است گفتند آن مردم و اما دویم اعتراف پس تحقیق عا
 فعل کرد و نه بدی کرد و نه تاراج کرد پس اگر بودند آن مردم
 کافران پس تحقیق حلال شد بدی ایشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان
 پس نه حلال شد بدی ایشان و نه کشتن ایشان گفتم این اعتراف دو
 اند پس چیست اعتراف سوم پس گفتند «هو بود ذات خود را از
 امیر المومنین پس اگر بیست امیر المومنین پس او امیر کافرین است
 گفتم ای ایزد شما چیزی است سویی این سه اعتراف گفتند آنها کدایت
 میکند ما را این گفتم برای ایشان اگر بخوانم بر شما از کتاب خدای غالب
 و بزرگ و سنة نبی او (د - خ - ل - س) آنچه که رد کند قول شما را یا باز
 خواهید گشت گفتند ارے گفتم اما قول شما حکم کرد عا مردمان را در
 حکم خدا پس تحقیق من می خوانم بر شما کتاب خدای غالب و بزرگ
 تحقیق : ان بیست تحقیق گرداید خدا حکم خود را در چیزیکه قیمت

عروجل ان يحكموا فيه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذين
 امنوا لا تقتلوا الصيد و انتم حرم و من قتله منكم متعمدا فجزاء
 مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم الاية فكان من حكم
 الله تعالى ان صيرة الى الرجال يحكمون فيه لو شاء لحكم فيه
 فجاز فيه حكم الرجال انشدكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات
 البين و حقن دمائهم افضل ام في ارنب قالوا بل هذا افضل و
 في المرأة و زوجها و ان خفتن شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهل
 و حكما من اهلها ان يريدوا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فنشدتكم
 بالله احكم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دمائهم افضل من
 حكمهم في بضع امرأة اخراجت من هذه قالوا نعم قلنت و اما

او ربع درهم است پس حکم کرد خدای غائب و بزنگ ایفکه حکم کنند در
 ان چیز مردمان گفت خدا تعالی ای انکسایکه ایمان آورده ده قتل کنید
 شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکس که قتل کرد صید را پس
 بر او جزاء ان مثل انچیز است که قتل کرد از چهار پایه حکم کفد باو
 جزاء دو صاحب عدل از شما تا آخر الایه پس بود از حکم خدا تعالی
 ایفکه گردانید اورا طرف مردمان حکم کنند در او اگر می خواست خدا
 هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صلاح
 کردن درمیان مردم مسلمانان و باز داشتن خون های اوشان بهتر است
 یا حکم مردم در خرگوش گفتند بلکه ان بهتر است و تحقیق گردانید خدا
 حکم را در زن و زوج او اگر دایید شما ناسازگاری و خلاف درمیان مرد
 و زن پس برانگیزانید یک حکم از قوم زوج و یک حکم از قوم زوجه اگر
 اراده دارند باصلاح آوردهن کار زوجین سازگاری افکند خدا درمیان زن و
 شوهر تا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا ایا حکم مردمان در صلاح
 درمیان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان
 در نکاح زن که خارج کرد ازین نکاح گفتند خوارج اری گفتیم اما قول شما

قواکم قاتل و لم یسب و لم یغتم افتسبون امکم عایشة تستحلون
 منها ما تستحلون من غیرها و هی امکم فان قاتلتم انا نستحل
 منها ما نستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قتلتم لیست باهنا
 فقد کفرتم لان الله تعالى یقول النبی اولی بالمومنین من
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضالالتین قاتلوا منها بمخرج
 اخرجت من هذه قالوا نعم و اما قواکم مکی نفسہ من اہل
 المومنین فانا اتبکم بمن ترضون فشهد ان نبی الله صلعم یوم
 الحدیبہ صالح المشرکین فقل لعلي رضه اکتب یا علي هذا ما
 صالح علیه محمد رسول الله فلما کتب قالوا لو نعلم انک
 رسول الله لاطعناک فاکتب محمد بن عبد الله فقال رسول الله صلعم

قتل کرد و نه بندی کرد و ده تاراج ایا پس بندی خواهید کرد مادر خود
 عایشه را و حلال میدارید از او انچه که حلال میدارید از غیر او و حال
 آنکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گفت حلال میداریم
 از او انچه که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر
 خواهید گفت نیست عایشه رضه مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما
 برای اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبی بهتر است به مومنان از ذات
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو
 گمراهی هستید پس بپارید ازان جواب را ایا بیرون ایدم ازین سوال
 گفتند اری و اما گفتن شما صحیح کرد ذات خود را از امیر المومنین پس
 من می ارم برای شما در جواب انکس را که راضی شوید شاعدی میدهم
 تحقیق نبی خدا (د . خ . ل . م) روز حدیبیه صالح کرد کافران را پس
 گفت انحضرت برای علي (خ . و) ندویس ای علي این انچه است که
 صالح کرد برو محمد پیغمبر خدا پس هرگاه نوشت علي مرتضی گفتند کفار
 که اگر دانیم ما که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه طعن کنیم ترا پس

اهي يا علي (سول الله الله انك تعلم ابي رسولك امح يا ابي
و اكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله - و الله ارسول الله
صاعم خبر من علي و قد مكي نفسه و لم يكن مكيه ذلك مكيه
من النبوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم الفان و
خرج سائرهم فقتلوا على ضلالتهم قتلهم المهاجرون و الانصار *

ذكر الاخبار المؤيدة اما تقدم وصفه

۱۸۸ — حدثنا ابو معوية صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن
صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحق
عن محمد بن كعب القرظي عن علقمة بن اسحق (ن - قيس)
قال قلت لعلي رضي الله عنه جعل بينك و بين ابن اكله الاكباد حكما

بنويس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - م) مكو
كن ای علی لفظ رسول الله را ای بار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق
پیغمبر تو ام مكو كن ای علی و بنويس اين انچه است كه صالح كرد
بر او محمد پسر عبد الله و قم خدا است هرآنكه پیغمبر خدا (د - خ -
س) بهتر است از علی و حال آنكه تحقیق مكو كرد انحضرت ذات
خون را و نبود اين مكو از نبوة ابا خارج شدم از اين اعراض گفتند اری
پس رجوع كرد از آن خوارچ دو هزار و خارج شدند باقی او شان پس قتل
كرده شدند بر كمرهای خود قتل كردند ارشاد را فرقه مهاجرون و انصار *

این کز خبرهای تأیید کننده است برای آنچه بزرگتر مقدم شد و صفت او

۱۸۸ — حدیث ... را ابو معویه صالح گفت ابو معویه حدیث كرد
مارا عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حدیث كرد مارا عمرو پسر
هاشم جشني از محمد پسر اسحاق از محمد پسر كعب قرظي از علقمة پسر
اسحاق (ن - قيس) گفت علقمة گفتم علي را (خ - و) ایا ميكدي میان
خود و میان پسر خونده جگرها حكم را گفت حضرت علي تحقیق من

قال اني كنت كاتب رسول الله صلعم يوم الحديبية فكتبت هذا
ما صالح عليه محمد رسول الله [فقالوا لو نعلم] (ن - فقال سهيل
لو علمنا) انه رسول الله ما قاتلناه امكها فقلت هو و الله رسول الله
و ان (غم انفك لا و الله لا امحوها فقال لي رسول الله صلعم انني
مكاني فاريته فمكها و قال اما لك مثلها ستاتيها مضطهدا *

۱۸۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثنى
و محمد بن يسار قالا حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت
البراء (رضه قال لما صالح رسول الله صلعم اهل الحديبية و قال ابن
بشار اهل مكة كتب علي كتابا بينهم قال فكتب محمد رسول الله
فقال المشركون لا تكتب محمد رسول الله لو كنت رسول الله ام

بودم فويسند؟ پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) روز حديبيه پس نوشتم اين
انچيز است كه صالح كرد بر ان محمد پيغمبر خدا پس [گفتند اگر دانيم]
(ن - گفت سهيل اگر ميدانستم) كه تحقيق او پيغمبر خدا است نه جنگ
كذيم اودا مكو كن ان لفظ را پس گفتم انحضرت قسم خدا است پيغمبر
خدا است و اگر خاك الود شود يعني تو قسم خدا است نه مكو خواهم كرد
ان لفظ را پس گفت مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بنما مرا مكان ان لفظ
را پس نمايديم الحضره را پس مكو فرمود آنرا و فرمود اما تحقيق
براي تست مثل ان شتاب است كه خراهي كرد هدين كار را مغلوبا
و مقهورا *

۱۸۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر مثنى و محمد پسر يسار گفتند ان هردو حديث كرد مارا شعبه از ابي
اسحاق گفت شنيدم براء را (خ . و) گفت هرگاه صالح كرد پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) مردم حديبيه را و گفت پسر يسار اهل مكة را نوشت
علي كتاب را درميان ايشان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت
شركت كنندگان مذويس محمد رسول الله اگر بودي تو پيغمبر خدا نه

نقاتلك فقال لعلي رض أمركه فقال ما أنا بالذي أسكوه فمكهاها
رسول الله صلعم بيده فصالحهم على أن يدخل هو واصحابه ثلاثة
ايام و لا يدخلونها الا بجلبان السلاح فسألتهم و قال ابن بشار فسألو
ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه *

۱۹۰ — حدثنا احمد بن سليمان ارهاوي قال حدثنا عبيد الله
بن موسى قال انبانا اسراييل عن ابي اسحاق عن البراء بن
عازب رض قال اعتمر رسول الله صلعم في ذي القعدة فاتى
اهل مكة ان يدعوه ان يدخل مكة حتى قاضاهم (ن - واصلهم)
على ان يقيم (ن - يقيموا) بها ثلاثة ايام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ مي كردیم ترا پس گفتم انحضرت علي را (خ - و) محو كن لفظ
رسول الله را پس گفتم علي مرتضى من نه آنكس ام كه محو كنم ان لفظ
وا پس محو كرد انرا پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) به دست مبارك
خود پس صالح كرد انحضرت مشركان را برايدكه داخل شود انحضرت و
اصحاب او مكه را سه روز و نه داخل شوند انرا مگر به كيسه هاى ساز
جنگ پس سوال كردم انحضرت را (و گفتم ابن بشار راوى سوال كردند
مشركان انحضرت را) چيست جلبان السلاح گفتم انحضرت كيسه ها است
بالچيز كه درو است *

۱۹۰ — حديث كورد مارا احمد پسر سليمان رهاوى گفتم احمد حديث
كرد مارا عبيد الله پسر موسى گفتم عبيد الله خبر داد مارا اسراييل از
ابي اسحاق از براء پسر عازب (خ - و) گفتم عهده كرد پيغمبر خدا
(د - خ - ل - م) در ماه ذي قعدة پس آمد اهل مكه را ايدكه بگذارند انحضرت
را ايدكه داخل شود انحضرت مكه را تا ايدكه حكم كرد انحضرت اوشان را
برايدكه قايم شود انحضرت مكه را سه روز پس هرگاه نوشتند مسلمة ازان

هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو نعلم
انك رسول الله ما منعناك شيئا ولكن انت محمد بن
عبد الله قال اذا رسول الله و اذا محمد بن عبد الله و قال
لعلي أسمع رسول الله قال لا والله لا اصحو ابدا فاخذ رسول الله
صلعم الكتاب فمحاها و ليس يحسن ان يكتب و كتب مكان
(رسول الله) (بن عبد الله) و كتب هذا ما قضى عليه محمد
بن عبد الله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القراب
و ان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه ولا يمنع
احدا من اصحابه ان اراد ان يقيم فلما دخلها و مضى الاجل
اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فايخرج عنا فقد مضى

كذاب را نوشته این انچیز است که حکم کرد بر او محمد رسول الله
گفتند نه اقرار میکنم نه رسول الله اگر دایم که تحفیق تو پیغمبر
خدا هستی نه منع کنیم تو چیز را و لکن تو محمد پسر عبد الله
هستی گفت انحضرت من رسول الله ام ومن محمد پسر عبد الله
ام و گفت انحضرت علي را محو کن لفظ رسول الله را گفت علي
(خ و) قسم خداست نه محو خواهم کرد انرا همیشه پس گرفت پیغمبر
خدا (د و خ و ل و م) کتاب را پس محو کرد او را و نه خوب بود اینکه به
نویسد انحضرت پس نوشت مکان (رسول الله) (پسر عبد الله) را و نوشت
این انچیز است که حکم کرد بر او محمد پسر عبد الله اینکه نه داخل
شود انحضرت مکه را به ساز جنگ مگر نه شمشیر در پیام و اینکه نه خارج
شود کسی از اهل مکه به کسی اگر اراده کند انکس اینکه تابع شود انکس
را و نه منع کند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده کند انکس
اینکه قیام نماید در مکه پس هرگاه داخل شد انحضرت مکه را و گذشت
مدت سه روز آمدند کنار نزد علي بر او سلام پس گفتید بگو صاحب خود

الاجل فخرج (رسول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي ياعم ياعم
فتأاراها (ن - فاخذ بيدها) علي رض فاخذها بيده فقال لفاطمة
عليها السلام دونك ابنة عمك فحماها فاختم فيها علي و زيد
و جعفر رضي الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال
جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و قال زيد ابنة خي فقضى بها
(رسول الله صلعم لخالتها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي رض
انت مني و اذا دنك و قال لجعفر اشبهت خالتي و خلتي و
قال لزيد انت اخونا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال
انها بنت اخي من الرضاعة * قال ابو عبد الرحمن خالفه يحيى
بن ادم قزويني آخر هذا الحديث فروى عن اسرائيل عن

را بايد که خارج شود از میان ما پس تحقیق گذشت مدت پس بیرون
آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس نابع شد الحضرت را دختر حمزة
ندا میکرد ای عمو ای عمو پس رسید ادرا علي (خ . و) پس گرفت ادرا
علي مرتضی به دست خود پس گفت فاطمه زهرا را بر او سلام نزدیک
نست دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آنرا پس مذاقشه کرد دران
دختر علي و زيد و جعفر (خ . و) پس گفت علي من گرفتم او را و این
دختر عمو من است و گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زیر من
است و گفت زید دختر برادر دست پس حکم کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
بان دختر که او برای خاله اوست و فرمود خاله به دره مادر است پسر
گفت برای علي (خ . و) تو از من است و من از تو ام و گفت جعفر را
مشاهده هستي نو پیدایش مرا و خوی مرا و گفت برای زید تو برادر ما
هستي پس گفت علي مرتضی ایا زوج دهی کدي دختر حمزة را پس فرمود
الحضرت تحقیق او دختر برادر من است از شیر دهی * گفت ادو
عبد الرحمن خلاف کرد آن - دبت را يحيى پس و ادم قزويني اخرا من

ابی اسحاق عن هانی بن هانی و هبیره بن مریم عن عی علی رضه *
 ۱۹۱ — انبانا محمد بن عبد الله بن المبارك قال حدثنا یحیی
 هو ابن ادم قال حدثنا اسرائیل عن ابي اسحاق عن هانی بن
 هانی و هبیره بن مریم عن عی علی رضه انهم اختصموا فی ابنة
 حمزة فقضى بها رسول الله صلعم الخالتهما و قال ان الخالة ام
 قلت یا رسول الله الا تزوجها قال انها لا یحل لی انها ابنة اخي
 من الرضاعة قال و قال لی انت منی و انا منك و قال لزیّد
 انت اخونا و مولانا و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي هذا اخرا
 الکتاب و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعین *

حدیث را پس روایت کرد یحیی از اسرائیل از ابی اسحاق از هانی و هانی و هبیره و مریم از علی (خ و) *

۱۹۱ — خبر داد مارا محمد بن عبد الله بن المبارك گفت محمد
 حدیث کرد مارا یحیی و او پس آدم است گفت یحیی حدیث کرد مارا
 اسرائیل از ابی اسحاق از هانی و هبیره بن مریم از علی (خ و)
 تحقیق ایشان مدقشه کردند در دختر حمزه پس حکم کرد باو پیغمبر خدا
 (د خ ل م) برای خاله او و فرمود تحقیق خاله مادر است گفتم ای
 پیغمبر خدا آیا زوج نمیکنی فرمود تحقیق او ده حلال است مرا تحقیق
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود انحضرت مرا تو از
 هست و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و دوست ما
 هستی و گفت برای جعفر مشایه شدی تو پودایش مرا و خوی مرا *
 این احز کتاب است و درود قریسد بر سردار ما و مالک ما که نام
 پاک او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام *

تم الکتاب بعون الموفق الوهاب



To: www.al-mostafa.com